

سازمانده کمونیت ۴۹

اسفند ۱۳۹۰

تاس باکمیته: sazmandeh.k@gmail.com

00447881885815

m.fatahi@gmail.com

سرپرست: محمد فاتی

در این شماره می خوانید:

نگاهی متفاوت به تاریخ کمونیسیم در کردستان ایران

محمد فاتی

توسعه سرمایه داری در ایران

بهرام مدرسی

طبقه کارگر و جنبش کمیته های کمونیتی

بهرام مدرسی

در حمایت از اقدام محمد اشرفی، اما باره حللی دیگر

اسد کلچینی

نگاهی متفاوت به تاریخ کمونیسم در کردستان ایران

محمد قاضی

توضیح؛ این نوشته متن کتبی یک سخنرانی با همین عنوان است که در نوامبر ۲۰۱۱ در انجمن پژوهش های کارگری در لندن ارائه داده شد. متن فعلی ادیت شده سخنرانی با تغییرات قابل توجه است. بخش دوم این بحث ضمن تکمیل بخش اول، پاسخ به سوالات مربوط به این موضوع است که به زودی در شکل سخنرانی ارائه میشود.

(I)

مقدمه

هدف از بحث امروز من یک تحقیقات آکادمیکی که به سی سال گذشته نگاه کند و بگوید چه گذشته و یا گذشته نیست. هر چند این کار به جای خودش مهم و ارزشمند است. فکر کنم در تاریخ ایران این موضوع یکی از مهمترین مسائلی است که محققین سوسیالیست میتوانند سراغ آن بروند. من نگاهم به این تاریخ از این زاویه است که تاریخ مقاطع و یا سلسله اقدامات و فعل و انفعالات و کشمکش های جدا از هم نیست. تاریخ یک روند ادامه دار به هم پیوسته است و همه حلقه های عرصه های مختلف آن به هم مربوط هستند. به این معنی می خواهم به سی سال گذشته نگاه کنم و نشان دهم که کمونیسم امروز چقدر مربوط به کمونیسمی است که آن زمان شروع به کار کرد و چقدر مربوط نیست. چقدر تغییر کرده و چقدر تغییر نکرده و ما الان کجای این حرکت هستیم.

اولین چیزی که این مسئله را در دستور کار من می گذارد واقعیتی است که در کردستان می بینیم؛ وقتی شما به جامعه کردستان نگاه می کنید سی سال فعالیت مستمر کمونیستها را می بینید، که در احزاب مختلف و یا تحت تاثیرات آنها، با استراتژی های مختلف فعال هستند. این چیزی است که این جامعه تجربه کرده است. همین امروز که شاید دوره ضعیف ترین نقش کمونیست ها باشد، تعداد کمونیستها در آن جامعه هزاران اند. فقط در شهر سنندج می شود به راحتی چند هزار کمونیست را شمرد و احتمالاً وزارت اطلاعات آمار بالاتری دارد. در آرمان شان عقیده دارند به آزادی طبقه کارگر و به حکومت کارگری و معتقدند که این سیستم باید تغییر کند و عقیده دارند که این دنیا وارونه را باید بر قاعده خود نهاد. اما همه میدانیم که به نسبت تعداد بالای کمونیست ها در کردستان، آمار زن کشی و ختنه زنان و اذیت و آزار آنها هم بالاست. به نسبت تعداد این کمونیست ها در کردستان، جوان در جنگ هر روزه اش بی سازمان است. و کارگر یک گوشه ای

تنها زمانی که به ما کمونیست ها میرسد همه راهها بسته و جای ما خزیدن در سوراخ است؟ ما می دانیم که در یکی دو سال گذشته سازمان پژاک فعالیت داشت و فداکارترین آدمهایی که در این جامعه به ستم و تبعیض معترض بودند جذب دایره پژاک شدند. فرزاد کمانگر، انسان شریف و بسیار دوست داشتنی که من در زندگی ام کم دیده ام تا این اندازه قهرمان در مقابل سرکوب و شکنجه، در سنت پ.ک.ک و پژاک بود. فرزند کمانگر با همه کیفیت سیاسی که از خودش نشان داد با کمونیست ها نبود. جذب کمونیست ها نشد. خیلی های دیگر هم که من به دلیل رعایت امنیت شان اسم نمی برم متأسفانه در همین دایره اند. خیلی های دیگر که زندان رفتند و اعدام شدند، انسانهای فداکاری هستند، زحمت کشان و توده محرومی هستند که در غیبت کمونیست ها جذب ناسیونالیست ها و فاشیست ها شدند. می خواهم بگویم که سرکوب اگر برای کمونیست هاست، برای بقیه هم هست. چرا بقیه رشد می کنند و نیرو می گیرند ولی کمونیست ها خنثی مانده اند؟

چرا تاریخ کمونیسم معاصر؟

کمونیسم مد نظر من در این بحث کمونیسم معاصر یا کمونیسم موجود در سه دهه گذشته تا به امروز و نقش سیاسی سنت مبارزاتی آن در جامعه کردستان است؛ پدیده و نیروی انسانی ای که وقتی در جامعه نگاه می کنند می بینند، می گویند اینها کمونیستها هستند؛ صرف نظر از اینکه با چه احزابی هستند یا نیستند. تاریخ کمونیسم رگه اعتراضی در بین کارگر صنعتی است. با تولد جامعه بورژوازی اعتراض کارگری به آن و برای تغییر بنیادی آن شکل میگردد و در متن این شکل گیری، کمونیسم و سنت مبارزه کمونیستی هم به عنوان یک رگه اعتراضی در مقابل سیستم جدید طبقاتی متولد میشود. مانیفست کمونیست مارکس برنامه سیاسی عملی این رگه است. از آن تاریخ به بعد هر جا کارگر هست این رگه هم یک داده و یک پدیده زنده موجود در زندگی و مبارزه طبقه کارگر است. این رگه در کردستان و در جنبش کارگری در کردستان هیچ تاریخی را تا این لحظه شکل نداده است. لازمه شکل دادن به یک تاریخ داشتن ابزارهای مختلفی است مثل سیاست، استراتژی، سازمان، حزب و قدرت. تاریخ بدون اینها شکل داندنی نیست. اما رگه اعتراض کمونیستی در درون طبقه کارگر به عنوان یک کمونیسم خام و به لحاظ سیاسی شکل نگرفته عرصه محفوظ شده ای برای کار مارکسیست ها و کمونیست ها نیست. این عرصه هم و این رگه هم از دست تعرض بورژوازی مصون نیست. بورژوازی میتواند بر تنه همان رگه اعتراض کمونیستی کارگر جوانه های جنبش خودش را، یعنی ناسیونالیسم و فاشیسم و سوسیال دمکراسی و جنبش های دیگرش را پیوند بزند و رشد دهد. به کارگر می گویند ریشه محرومیت شما در کورد بودن تان و در تعلق ملی تان است. میگویند تاریخا کورد محروم بوده است، سرکوبش کرده اند، کشته اندش، دربرش کرده اند، فقیر و بیچاره اش کرده اند، کارخانه ندارد، صنعت ندارد... به همین دلیل کارگر کرد باید برای رهایی از فقر و استثمار باید نه به عنوان بخشی از طبقه کارگر که به عنوان عضوی از "ملت خویش" ظاهر شود و ابتدا برای حقوق ملی اش بجنگد تا دولت صاحب "دولت خویش" شود. از این

تشکلی که احساس کنی دردی را از کارگر درمان می کند، ندارد. در نتیجه اولین سوالی که پیش می آید این است که چرا وضعیت اینطور است؟ چرا این همه کمونیست با این همه آرمان و سیاست و این درجه بی نقش و بی تاثیر و خنثی در محیط خودشان هستند؟ امروز چرا اینطور است؟ پاسخ به این سوال مرا به گذشته و تاریخ و شرایط شکل گیری این کمونیسم می برد تا ببینیم این موجود از کجا آمده و این خصوصیات خنثی و بی نقش را از کجا کسب کرده و به ارث برده است. و آیا می شود کاریش کرد؟

در سی سال گذشته جامعه کردستان و جوامع دیگر شاهد حضور جنبش های مختلفی بوده اند. در کردستان فاشیست ها جوانان و مردم را جلب خودشان کردند. ناسیونالیست های افراطی فعال بودند و مردم را جذب خودشان کرده و کل فضای جامعه را ناسیونالیستی کردند. دوره اخیر اسلامی ها دارند رشد می کنند. در فیلمی دیدم که جمعیتی عظیم برای نماز خواندن برای اوسامه بن لادن بعداز مرگ او در شهر سقز جمع شده اند. برای من باور کردنی نبود. در شهری که معروف بود اول ماه می دارد، انجمن و سندیکای کارگری دارد و کمونیست ها نفسی داشتند و شناخته شده بودند. این شهر جایی است که اسلامی ها بشدت رشد کرده اند. جاهای دیگر را من نمی دانم چقدر اسلامی ها هستند و یا نیستند. برای هر کمونیست دخالتگری باید سوال برانگیز باشد که علت چیست، چرا اینطور است؟ وقتی شما این سوال را در مقابل چپ امروزی طرح می کنید در این جامعه می گویند: استبداد نمی گذارد، خفقان اجازه نمی دهد، اگر آزادی باشد همه جا تشکل کارگری درست خواهد شد. اگر خفقان و زندان اجازه دهد کمونیست ها همه جا با قدرت قد علم می کنند. من در این بحث می خواهم نشان دهم که این پاسخ ها واقعیت ندارد، در اساس بی پایه است و چنین جوابی تنها بی نقشی را توجیه کرده و راه به جایی نمی برد. با این جواب باید معطل بود تا جنبش های دیگری برای کمونیست ها راه باز کنند، غافل از اینکه کسی که و جنبشی که فضا باز میکند، فضا را حول افق خود شکل جهت میدهد. کمونیست و سوسیالیستی که منتظر اقدامات و تحرك دیگران برای ایفای نقش است، در هر تحرك توده ای تنها سرباز بی مزد جنبش دیگران است و بس. چنین کمونیست هایی متوجه نیستند که استبداد و خفقان و سرکوب یک فرض و داده جامعه سرمایه داری با خصوصیات کشوری مثل ایران است و توقع یک سرمایه داری دمکراتیک در این جامعه یک توهم و در اصل یک سمپاتی به نوعی از سرمایه داری است. در این بحث توضیح خواهم داد که این چه تصویری است که فکر می کند روزی در ایران ما سرمایه داری خواهیم داشت که فضا را برای کمونیست ها باز می گذارد. در این تاریخ نشان خواهم داد که معضل ناتوانی و خنثی بودن این چپ و کمونیست اولاً اصلاً استبداد نیست. مگر در همسایگی کردستان ایران، در کردستان عراق و کل عراق که در سایه ضعف و کم ثباتی بورژوازی، همه جریانات و منجمله کمونیست ها هم امکان تحرك و فعالیت علنی دارند، مشکل کمونیست ها علیرغم داشتن دفتر و دستک و نشریه و تجمع و تظاهرات های علنی، استبداد است؟ بیایید فرض بگیریم که استبداد هم تاثیر دارد. اگر چنین است چرا دیگران در دل استبداد هم راه باز میکنند و

همین دلیل همه آنها که کم و کاستی های آنها نشان میدهند و ناگفته ها را گوشزد میکنند و یا به نقد آن می پردازند کارشان ارزشمند است. بخش دوم این سمینار که بعدا برگزار میشود، پاسخ به سوالات و ملاحظات و انتقادات در این رابطه است.

بحثی متفاوت

در مورد تاریخ سه دهه گذشته مقالات و کتابهای مختلفی نوشته شده است. این بحث نگاه متفاوتی است به تاریخ این سه دهه. بخشا به این دلیل که آن بحث ها بحث و تاریخ احزاب است، اما بحث من بحث احزاب نیست. هرچند بحث احزاب هم هست. آن بحث ها نگارش تاریخی آن دوره است که بسیار هم مفید هستند. من به نگارش تاریخی آن دوره کار زیادی نداشته ام و ندارم. می خواهم بگویم در مسیر سی ساله این کمونیسم از کجاها عبور کرده، از کجاها نکرده و چه تاثیری برجای گذاشته است. مهمتر از همه اینها من بعنوان منتقد به این تاریخ نگاه می کنم. از روز اولی که خودم در آن بودم، از روز اول بروز اجتماعی این کمونیسم تا این لحظه که دارم در مورد آن صحبت می کنم. منتقد از موضع کمونیسمی که به این وضع اعتراض دارد. و می گوید کمونیست ها شایسته نقش دیگری هستند.

مقطع شروع این تاریخ

مقطع شروع تاریخ مد نظر من مقطع شکل گیری محافل اولیه چپ یا کمونیستی در کردستان نیست به چند دلیل؛ اولاً بنا به گفته خود بنیانگذاران اولیه کومه له این سازمان به جز محافلی به شکل شبکه های به هم وصل هیچگاه شکل سازمان یا حتی گروه سیاسی به خود نگرفتند. ثانیاً در غیبت حتی یک صفحه نوشته و ادبیات مکتوب، خود افراد یا محافل اولیه این جریان نظر واحدی در مورد آنچه که بعدها کومه له نامیده شد ندارند. حتی در مورد تعداد و ترکیب شرکت کنندگان محافل اولیه نیز هم نظر نیستند. در مورد فضای شکل گیری و زمینه های آن هم گفته های متفاوتی دارند؛ چپ تر های امروزی شان ویژگی های برجسته تر چپ برای تاریخ آن بر می شمارند و راست های شان آنرا به نوعی به ادامه راه جناح رادیکال تر حزب دمکراتی های سال های 46 و 47 پیوند میزنند و علت انتخاب نام کومه له هم ناشی از سمپاتی شان به "کومه له ژ.ک" (کومه له ی ژیا نه وه ی کورد) کومه له تجدید حیات کرد) سال های قبل از شکل گیری جمهوری مهاباد و حزب دمکرات کردستان میدانند. تقسیمات و انشعابات بعدی در این سازمان و بویژه در سال های اخیر به ما میگوید که واقعیت باید چیزی از آن وسط ها و ترکیبی از گفته های همه بنیانگذاران اولیه آن باشد؛ ترکیبی از کمونیسم مانوئیستی آن دوران و سنت ناسیونالیسم کرد. ضمن اینکه خود مانوئیسم ناسیونالیسم چینی را نمایندگی میکرد و چپ بیرون از مرزهای چین هم در کنار آن ایدئولوژی در سیاست منطقه فعالیت شان همراه ناسیونالیست های محل راه میرفتند.

اما چرا کمونیسم در کردستان؟

چرا در بلوچستان نه؟ چرا در آذربایجان نه؟ و چرا حتی در تهران نه؟ در کردستان کمونیسم یک ویژگی هایی دارد. به دلیل اینکه در سراسر ایران جمهوری اسلامی توانست زود مسلط شود، کمونیسم و چپ فرصت رشد، بلوغ و ایفای نقش و زدن مهر به تحولات جامعه را نیافت. در کردستان اما بدلیل مقاومت و مبارزه ای که در طی سالهای طولانی

نزدیک به یک دهه در جریان بود، کمونیست ها توانستند نقش ایفا کنند، توانستند تجربه کسب کنند، توانستند سیاست هایشان را حدادی کنند، توانستند به مسائل تئوریک مارکسیستی جواب دهند. توانستند خیلی جلو بروند. برای همین شما در شهر سنندج نیروی انسانی که خودش را کمونیست می داند و از این شهر بیرون می آید، اگر بگویم برابر با تمام ایران است شاید اغراق نکرده ام. تقریباً تمام احزاب چپ، کوچک یا بزرگ، به نسبتی که سرشان به نتشان می آرد بخش قابل توجهی از اسکلت کادریشان از آنجاست. در کردستان در عرض این سی سال هیچ روستایی نیست و هیچ حتی روستایی نیست که به تعداد قابل توجهی کمونیست سرشناس معاصر را نشناسد. هیچ آدمی نیست که از نزدیک نقش و خصوصیات کمونیست ها را ندیده باشد. این در کنار تجربه ای که در سی سال گذشته از سازماندهی جنگ، از سازماندهی توده ای، از کار با کارگر، از عرصه های کار توده ای با مردم، نه تنها در ایران بلکه در آن منطقه، هیچ جایی یا سرزمینی کمونیست هایش تا این اندازه تجربه کسب نکرده اند. به این دلیل بحث کمونیسم در کردستان می تواند کمک کند که چپ های دیگری که در این دایره هستند و محصول و متأثر از این سنت سیاسی کمونیسمی هستند که در کردستان بلوغ پیدا کرد، روشن تر ببینند که آن تاریخ چی بود، گذشته اش چطور بود و الان چطور است. اهمیت این بحث از طرف ما و از طرف کسانی مثل من در این است که ما خودمان سازمانده آن تاریخ بوده ایم. نسل های بعدی رفقای هستند که چند نسل بعد از ما، اما در ادامه همان سنت رشد و کار کردند. در نتیجه ما وقتی این بحث را می کنیم، اگر قادر به برخورد ایزکتیو و غیر فرقه ای به این تاریخ باشیم، شاید بتوانیم راحت تر جوانب مختلف این تاریخ را ببینیم و با مثال های زنده نشان دهیم و بگوییم چه بودیم، چه کردیم و امروز چه باید کرد.

بحثی که من می کنم قطعاً کامل نیست، چون این تاریخ عرصه های زیاد را در بر میگیرد. بعلاوه هدف بحث من فوکوس بر نقاط قوت این تاریخ نیست. علت این است که من اساساً سراغ نقاط ضعف این تاریخ را می شکافم تا ریشه های ناتوانی این سنت را در حد توان این بحث پیدا کنم. کسانی که کمبودهای این بحث را می بینند می توانند بگویند که من تحریف کرده ام، واقعیت را نگفته ام، چشم پوشیده ام بر وقایع مهم و یا غیر مهمی. جاهایی را زیاد و یا جاهایی را کم گفته ام. من اصلاً ادعا نمی کنم که آن تاریخ را خیلی به تفصیل توضیح می دهم و یا حتی به روشنی مرور میکنم. به

طریق و در غیبت کمونیسم آگاهی بخش و دخالتگر خرافه ملی و آگاهی کاذب تحویل مغز کارگر داده و رگه اعتراضی اش را در جهت منافع بورژوازی حرکت میدهند. به این شیوه، کارگر معترض با رگه اعتراض سوسیالیستی، افق ناسیونالیستی و فاشیستی می گیرد و جذب آن می شود و جنبش مستقل سیاسی خود را شکل نمیدهد. متأسفانه بخش عمده تاریخ مبارزات طبقه کارگر با این درد همراه بوده است.

یک دلیل دیگری که رگه کمونیستی درون طبقه کارگر جنبش خود و تاریخ کمونیستی خود را شکل نداده جوانی طبقه کارگر در کردستان است. این طبقه اساساً بعد از اصلاحات ارضی شکل می گیرد و زمانی که به انقلاب 56-57 می رسیم، اگر کارگر نفت و بقیه کارگران صنعتی در ایران تشکل های قدرتمند دارند و در قیام و انقلاب شرکت میکنند، در کردستان خبری از اینها نیست. به این معنی کارگر در کردستان به همراه جامعه کردستان در انقلاب شرکت فعال نداشت. بر انقلاب ایران یک افق ضدامپریالیستی با دوز اسلام شیعه سوار بود که ناسیونالیسم ایرانی اسلام گرا نمایندگی اش میکرد. این سنت سیاسی به دلایل متعدد در کردستان بی ریشه بود. مثلاً هیچ چهره ای که در شهرهای ایران و با سنت اسلامی بعد از کشتار تظاهرات کنندگان برگزار می شد در کردستان سازماندهی نشد و آهنگ حرکت دوران شکل گیری سیاسی انقلاب در این منطقه با مناطق دیگر یکی نشد. احزاب سیاسی کردستان هم دیر وارد نقش شدند. حزب دمکرات کردستان به قول عبدالله حسن زاده از رهبران آن در آن زمان "در گوش گاو خوابیده بود". کومه له هم همانطوریکه تاریخ بعدی به ما نشان داد، محافلی بودند که در همین فضای سیاسی و بدون سازمان مشغول ایفای نقش بودند و اولویت های خودشان را داشتند. نتیجتاً در خلا سیاسی موجود در کردستان اعتراض توده ای شتاب آنچنانی پیدا نکرد. یک علت اتوریته بالای شخصیتی مانند شیخ عزالدین حسینی ناشی از همین خلا حضور احزاب سیاسی قدرتمند در کردستان بود. این بود که انقلاب در کردستان بعد از قیام شروع می شود و کارگر بعد از شروع آن انقلاب است که به کمک کمونیست ها، کم کم جذب سیاست و به نسبت معینی شناخت نقش و هویت خویش می شود، اما به دلیل صاحب سنت بودن ناسیونالیسم کرد و فشار قوی آن بر سیاست، عمل و سنن مبارزاتی کومه له، کارگر صاحب جنبش مستقل سیاسی خود نشد و تاریخ سیاسی مستقلی از جنبش عمومی کردستان که جنبش ملی و ناسیونالیستی بود، شکل نداد. نتیجتاً می خواهم بگویم که کمونیسم مد نظر این بحث نه تاریخ مستقل جنبش سوسیالیستی کارگر در کردستان، که کمونیسم موجود در پیرامون احزاب و یا در درون نیروهای سیاسی چپ در تمام آن دوران سی ساله است که توسط نسل من و یا نسل بعد از من سازمان یافته است. یعنی تاریخی که محصول سیاسی کومه له آن زمان و بعدها احزاب چپ مختلفی است که با عناوین مختلف نقش ایفا کرده اند.

رهبران، سازماندهندگان و آژیاتورهای کمونیست را به تشکیل کمیته های کومنیستی فرامی خوانیم!

منطقه کرد نشین مقری (دفتری) را باز کرد به نام "جمعیت دفاع از زحمت کشان کرد نکرده". من از رفقای دیگر شنیدم که هم روشنفکران کمونیست شهری و هم مردم چپ روستاهای ترک نشین اطراف شهر به ما به خاطر چسپاندن عنوان کردی به اسم جمعیت انتقاد کرده اند. من هیچ بحث جدی در پاسخ به آن انتقاد را در ذهن ندارم، اما آن اسم تغییری نکرد.

این نکته را به این خاطر می گویم چون در مباحثی در میان خودمان، من قبلاً خوانده ام یا شنیده ام که ناسیونالیسم در کومه له وقتی رشد کرد که انقلاب در سطح سراسری شکست خورد و کردستان در مقابل جمهوری اسلامی ایزوله شد و در نتیجه زمینه های رشد ناسیونالیسم در کومه له بالا رفت. من می خواهم بگویم که آن پلاکاردی که من روز اول برداشتم مربوط به ملا مصطفی بارزانی رهبر محافظه کار ترین جنبش ناسیونالیستی کورد بود. در تظاهراتی که این جمع در هفته های نزدیک به قیام با بقیه چپ ها و لیبرال های شهر راه انداخت دو شعار را من به یاد می آورم. یکی این مضمون را داشت که چکش و داس سرنیزه را محکوم می کند. و دیگری این بود: زنده باد کرد سورانی مام جلال طالبانی (بژی کردی سورانی، مام جلال طالبانی). می خواهم بگویم که ناسیونالیسم از روز اول که وارد این جمع ها شد و دیدم و بعنوان ماموریت به دنبال کارش رفتم نقش حاشیه ای نداشت، بلکه نقش اساسی داشت. این از وضع و حال آن محافل که داشت بعد از مدت کوتاهی وارد فضای علنی جامعه می شد. بحث من ایداً این نیست که تمام فعالیت آن جمع همین بود. من تازه وارد ترین عضو محفل بودم. بقیه رفقا که همگی مشغول تحصیل در دانشگاه و دبیرستان بودند، در میان زحمتکشان روابط نسبتاً خوبی داشتند و نسبت با مردم فوق العاده محترم، گرم، صمیمی و خاکی بودند. شاید همین خصوصیات در رفتار و شخصیت شان بود که بیش از هر چیزی مرا جذب آنها کرد.

کومه له اجتماعی میشود

اولین حرکت اجتماعی که این کمونیسم در متن آن خودش را به جامعه نشان می دهد، وقتی بود که بعد از انقلاب مالکین در بعضی مناطق شروع کردند به تعرض به کشاورزان و به دهقانان زمین دار. بادم هست در منطقه ما یک مالکی که خانواده دهقانی زور گرفته بود. و ما مسلحانه رفتیم و از آن دهقان دفاع کردیم که اتفاقاً سرمایه خوبی شد برای کمک به فعالیت سیاسی ما. چون نیروهای حزب دمکرات کردستان مسلحانه آمدند و در مقابل دفاع ما از دهقان و حضور مسلح ما مانور دادند. من که در مرحله پایانی کشمکش، به عنوان نماینده کومه له و مدافع آن خانواده طرف مذاکره کننده با مالک بودم، حزب دمکرات کردستان به عنوان ظاهراً میانجیگر اما در اساس بعنوان مدافع مالکین در مذاکره شرکت کردند. افشای دمکرات ها در چنین وقایعی در معرفی ماهیت واقعی آنها که نماینده طبقه بالای جامعه بودند، نقش مهمی داشت. این دوره ای است که کومه له در مناطق دیگر اتحادیه دهقانی سازمان می دهد. در مناطق جنوبی که من تاریخش را در مصاحبه با فواد مصطفی سلطانی خواندم و از رفقا شفاها شنیده بودم. دوره ای است که اتحادیه های دهقانی قدرتمند سازمان می دهند. در آغاز این عرصه

خطم خوب بود، گفتم بیام براتون بنویسم؟ گفتند آره، خیلی هم خوبه. فکر کنم پنج تا پلاکارد نوشتم. گفتم می شه من یکی از آنها را بردارم و با شما بیام. گفتند آره. سر در نمی آوردم که شعارها چی بود. یکی را که سر در می آوردم مربوط بود به محکومیت خیانت شاه نسبت به ملا مصطفی بارزانی یا چیزی در این مایه، که رهبر جنبش ناسیونالیستی کرد در کردستان عراق بود. آنرا برداشتم رفتم طرف تظاهرات. حدود هزار نفری جلوی مسجد جامع منطقه ترک نشین شهر جمع شده بودند. تا آن لحظه هرگز این تعداد بالا پیراهن سیاه در میان یک جمعیت ندیده بودم. ما که نزدیک شدیم، دو سه نفر آمدند جلو به ما گفتند کمونیست ها حق پیوستن به تظاهرات را ندارند. من تعجب کردم، فکر کردم پلاکارد من که هیچ نوشته و اثر کمونیستی بر آن نیست. مال بقیه هم از نظر من همینطور. از یکی از همراهان پرسیدم که بر پلاکاردها شعار کمونیستی موجود نیست. گفت اینها ما را می شناسند. منظورش این بود که ما کمونیست هستیم و اینها ما را می شناسند و من از کمونیسم چیزی نمی دانستم. به هر حال ما را راه ندادند. میخوام بگویم که این اولین باری بود که آدمهایی را می دیدم که دیگران به آنها می گفتند کمونیست.

محافل کمونیستی از نزدیک؛ ترکیبی از ناسیونالیسم و چپگرایی

اولین محفل کمونیستی که من بعداً به فاصله کوتاهی به آن پیوستم شامل اسکلت اصلی همین عزیزان بود. بعد از مدتی کار با من، برای اولین بار به جمع محفل دعوت شدم. و اولین جلسه نشست هفتگی شان بود که رفتم. در متن بحث و گزارشات کار محفل، یکی از کسانی که حرف زد انتقاد از خودش کرد و گفت که من در عرض هفته گذشته دو بار خودم را ارضا کرده ام. آن موقع من جوان بیست و یک و یا دو ساله ای بودم و حساسی جا خوردم. سال ها بعد و اساساً با شروع مباحث کمونیسم کارگری من تازه متوجه عمق تأثیرات آن فرهنگ مذهبی و بیمار شرقی در سیاست می شدم. علیرغم بیکه خوردنم از شنیدن چنین بحثی اما علت آن انتقاد را به دلیل نا آشنایی به سیاست و سنت آنها اصلاً متوجه نشدم ولی جالب اینکه من هم به تدریج سنت چنین انتقاد کردن از خود را یاد گرفتم. دو هفته بعد از آن من هم گزارشی نه از یک رابطه، که از احساس دل تنگی ام برای دوست دخترم را به جلسه دادم و برای داشتن چنین احساسی از خود انتقاد گرفتم! می خواهم بگویم این بخشی از فضای جلسات آن محافل در آن روزها بود. اولین ماموریتی که به من دادند این بود که از شهر نکرده به آشنویه بروم ببینم که نیروهای حزب دمکرات کردستان عراق که به آن "قیاده موقت" می گفتند کجای منطقه مستقر هستند. بعدها متوجه شدم که این گزارش ها برای ارسال به رهبری اتحادیه میهنی با مصطفی در جنبش ملی کردستان عراق بودند. من رفتم یک قهوه خانه ای که مردم روستا جمع می شدند. از آنان سوال کردم، گفتند در دامنه کوه ها در مرز ایران و عراق مستقر هستند. من هم برگشتم و گزارش را دادم. یکی دو بار دیگر هم مرا سراغ ماموریت های مشابهی فرستادند. این جمع تا مقطع قیام مخفی بود که مدت کوتاهی طول کشید. وقتی قیام شد این جمع در

نوع ایرانی آن سنت نهایتاً در کنار بنی صدر ایستادند و نوع کرد عراقی شان هم همین جلال طالبانی و نوشیروان مصطفی هستند که در عراق و کردستان شریک سفره عراق بعد از صدام اند. نتیجتاً اگر خط ایدئولوژیک محفل یا محافل اولیه کومه له چیزی بین مائونیسم و ناسیونالیسم کرد باشد گناه ویژه ای را مرتکب نشده اند. بلاخره کمونیسم دم دست آن عده جوان خوش قلب و انقلابی همین ملغمه بوده که زمان خود در فضای بخشی از چپ جهان موجود بود. بعلاوه با کمونیسم روس و کار چریکی هم مرزبندی داشته و سنت کار سیاسی توده ای داشته اند. با همه اینها، شخصاً زمانی که وارد اولین محفل این گروه در دوره انقلاب 57 شدم ادبیات هر دو طرف را از رفقای قدیمی تر محفل و از کادرهای قدیمی کومه له تحویل گرفتم؛ هم ادبیات مربوط به ملا آواره و اسماعیل شریف زاده و سلیمان معینی که از کادرهای رادیکال تر یا جناح چپ حزب دمکرات کردستان سال های 46 و 47 بودند و هم ادبیات مانو سه تونگ؛ جزوه مربوط به فعالیت های گروه اول همراه عکس های شان را به تفصیل. به اضافه یک نوار شرح آخرین نبرد اسماعیل شریفزاده در محلی به نام "دارینه" در منطقه بانه و شعر "توتونه وان" (توتون کار) که فکر کنم از آثار ملا آواره بود، در میان رفقا و اطرافیان می چرخید و در اختیار من هم داده شد. شرح شفاهی فعالیت های شان را و هم چنین گروه های مشابه در کردستان ترکیه، امثال گروه "سعید آچی" را هم از همان رفقای قدیمی تر محفل شنیده بودم که گفته می شد ملا مصطفی به آنها خیانت کرده است. کتاب "دمکراسی نوین" مانو را هم برای اولین و آخرین بار آنجا دیدم و رفیق مسئول من محسن رحیمی از کادرهای قدیمی کومه له 15 صفحه آنرا هم برابرم توضیح داد که تا جایی که به یاد دارم چیزی در مایه توضیح طبقاتی اقشار و طبقات اجتماعی بود که به جدول طبقات مانو هم معروف است. با اینکه من یازده سال بعد از تشکیل محفل اولیه گروه به آنها می پیوستم، و با آنکه آن دوره فضای باز قبل از قیام بود و میشد توقع داشتن ادبیات مارکسیستی را از یک گروه چپگرا یا کمونیست داشت، با این حال من شخصاً در آن دوره، ادبیات مارکس و لنین را دست کسی در آن جمع ندیدم. البته با همه اینها در نظر داشته باشید که اینها مشاهدات یک تازه وارد به یک محفل است.

اولین کمونیست هایی که ملاقات کردم

پس شروع تاریخ این کمونیسم موجود چه زمانی است؟ آنچه که من در نظر من است کمونیسمی است که مردم آنرا در قامت اجتماعی دیدند، دوره ای که من هم به عنوان فرد جذب آن شدم. وقتی می گویم که بعنوان فرد جذب این کمونیسم شدم، می خواهم از تجربه اولیه خودم بگویم که من چطور وارد جمع کسانی شدم که جامعه بعد از یکی دو ماه آنها رابه عنوان کمونیست های درون خود شناخت.

اولین تجربه من اتفاقی بود که من در شهر نکرده قدم می زدم و جمعی از همکلاسی های قبلی ام و تعدادی دیگر به سرعت به جایی می رفتند و من از یکی از همکلاسی های قبلی ام پرسیدم کجا می روید؟ گفت تظاهرات است و ما می رویم که شعار بنویسیم. من

است که کومه‌له را اجتماعی می‌کند. کومه‌له می‌رود به جنگی که ارتجاع نهفته در قدرت مالکین و فئودال های سابق را پس می‌زند و فضا را به نفع رشد چپ‌ها و کمونیست‌ها باز میکند. خیلی‌ها بدرست می‌گویند اتحادیه‌های دهقانی در جنوب کردستان بعداً تنها سرمایه سیاسی کومه‌له شدند. در مناطق شمالی هم بخشاً اینطوری بود. سیاست کومه‌له در مخالفت در این مسئله یک سیاست انقلابی و سازش ناپذیر بود. به عنوان شخص قاطعیتی که از محسن رحیمی در جلسه با مالکین شاهد بودم در رشد اعتماد به نفس در خود من به عنوان یک جوان تازه کار در سیاست تأثیر بالایی داشت. من همیشه مالکین را بعنوان زورگویی دیده بودم که هیچوقت زورم به آنها نرسیده بود. وقتی به نماینده آنها هشدار داد که در صورت ادامه تعرض توسط کومه‌له سرکوب قاطعانه میشوند، بسیار برایم مستریخش بود.

در جامعه اولین باری بود که مردم می‌دیدند کومه‌له در چه جبهه‌ای است و حزب دمکراتی که تاریخی پشت سر داشت و فوراً هم دفتر و مقر و نیروی مسلح راه انداخته بود، در چه جبهه‌ای است. این وضع و حال آن روزها در ده است. در شهر اما ما تقریباً کاری نکردیم. کومه‌له جمعیت‌هایی داشت که جوانان و روشنفکران آن روز چپ را درون خود جمع کرده بود. که خیلی کار مثبتی بود. آن مرکزها محل بحث و گفتگو و کتاب به هم دادن و فضای روشنفکری چپ در شهر بود. در شهر اما نه دهقانی بود و نه فئودالی. کارگر بود و مناسبات عریان سرمایه داری. و کومه‌له با اینها کاری نداشت. خود فواد مصطفی سلطانی در نوشته‌اش که تنها نوشته طولانی از او و در سایتی به اسم خودش است، نوشته که در آن جامعه ما نگاه کردیم و دیدیم فقط یک اعتراض هست و آنها اعتراض دهقانان مرفه است. خودش می‌گوید که دهقانان از طرف مالکین تحت فشار بودند که زمین‌هایشان را پس بگیرند. و ما رفیقیم و در آن اعتراض شرکت کردیم و محصولش اتحادیه دهقانان شد (نقل به معنی). فواد بعنوان بالاترین شخصیت آن جنبش بی سازمان و یا کومه‌له تنها اعتراض مهم آن جامعه را در آن روز اعتراض دهقانان به فشار مالکینی می‌بیند که فکر می‌کنند جمهوری اسلامی پشتشان است و می‌توانند برگردند به سال قبل از 41 و زمین‌هایشان را پس بگیرند. اعتراض دیگری را نمی‌بیند. اعتراض زن به نابرابری را اصلاً به رسمیت نمی‌شناسد. اصلاً متوجه اعتراض شبانه روزی کارگر به نابرابری نیست. با سیستم سرمایه داری که از نظر کمونیست‌ها باید شاهد تغییرات بنیادی باشد کاری ندارد. آن اعتراضی که او در جامعه می‌بیند می‌گوید اعتراض به مالکین است و بعد به تفصیل و زنده و جالب توضیح می‌دهد چطور اتحادیه دهقانان شکل گرفت و چه کارهای جالبی کردند. اتحادیه‌های دهقانی مریوان اما تنها نیروی مقابل مالکین نبودند، بعدها در مقابل توطئه حزب دمکرات کردستان عراق (که آن روزها "قیاده موقت" نام داشت) علیه کمونیست‌ها ایستادگی کردند و با اتکا به همان نیرو بارها در مقابل ارتجاع سیاسی و توطئه‌های اولیه جمهوری اسلامی علیه شهر مریوان مقاومت سازمان دادند. نه تنها این دسته‌های مسلح اتحادیه دهقانان در جریان کوچ تاریخی شهر مریوان هم نقش نیروی مسلح این حرکت مهم را داشتند.

شروع جنگ در کردستان بعد از این پروسه است که جنگ در کردستان شروع می‌شود. وقتی دستور حمله سال 58 به کردستان صادر شد کومه‌له اطلاعیه‌ای داد به نام: خلق کرد در بوته آزمایش. و انصافاً کومه‌له در بوته آزمایش بیشتر معنی می‌داد. کومه‌له سیاست فوق‌العاده جدی و وظیفه شناسی را در پیش گرفت. در آن زمان جریانات چپ دیگری مثل کومه‌له هم بودند؛ پیکار بود، راه کارگر بود که من شنیدم در شهر سنندج بزرگترین سندیکای این شهر را سازمان داده بودند و رهبریش کردند. ما هیچ نشریه‌ای نداشتیم. پیکار نشریه داشت و سوسیالیسم را تبلیغ می‌کرد و من همیشه از آنها یاد می‌گرفتم، وقتی می‌نشستند بحث می‌کردند. گروههای کوچک‌تری بودند مثل رزمندگان، که من شک دارم جمع کل اینها از نظر جمعیت کمتر از کومه‌له بوده باشند. کومه‌له سراخ به عهده گرفتن یک وظیفه اجتماعی را گرفت که آنها نگرفتند. در نتیجه حتی آن کارگرانی که راه کارگر سازمان داده بود، بعداً اثری از راه کارگر در بین آنها نماند و سنندج به همراه آن کارگران کومه‌له‌ای شد. علت روشن بود؛ وقتی جنگ، و حالا هر جنگی، چه سیاسی و چه نظامی و حتی فرهنگی، در دستور جامعه است، نیروی دخالتگر جدی می‌برد. آن نیرویی می‌برد که برای آن جنگ سیاست روشن در اختیار جامعه قرار می‌دهد. آن جنگ عرصه مهمی بود و کومه‌له را تبدیل به نیرویی کرد که جامعه به آن اعتماد و انتخابش کند.

جنگ؛ پراتیک سیاسی انقلابی با سلاح کهنه

در این جنگ، اتخاذ سیاست سازماندهی مقاومت در مقابل حمله نظامی سیاست بسیار درستی توسط کومه‌له بود. ولی سنگری که در آن جنگید، اسلحه‌ای که بکار برد، سازمانی که ساخت و سنی را که در پیش گرفت فرسنگ‌ها با هرچه که چپ بود فاصله داشت. این سنت را سران عشایر در تاریخ اولیه شروع جنبش‌های ناسیونالیستی ساختند، بعداً جنبش‌های ناسیونالیستی در کردستان عراق و ایران در پیش گرفتند و بعنوان سنت جا افتاده‌ای در ایران سنت اعتراض و مبارزه ناسیونالیستی در مقابل ستم ملی بود. کومه‌له این سنت را در پیش گرفت و مناسباتش در بین خود و سلسله مراتب نیروهای نظامی‌اش کاملاً متأثر از آن فرهنگ و سنت ناسیونالیستی بود. برخوردش به زن، به کارگر، به انسان و زندگی تماماً در همان سنت و با چیرگایی بیگانه بود. در مقابل این تعرض نظامی جمهوری اسلامی نیروی چند هزار نفره ای سازمان پیدا کرد. بقیه جامعه اما از شرکت در این مقاومت محروم شد. کسانی که در آن دوره حاضر بودند، می‌دانند که زمانی که جمهوری اسلامی به کردستان آمد یک نیروی اشغالگر بود. اشغالگر به این معنی که از بورژوا تا کارگر کسی با این حکومت نبود. علت اصلی آن هم این بود که جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت مذهبی شیعه سازمان یافته بود. در بخش عمده کردستان شیعه‌گری بی‌مشتري و رژیم برآمده از آن مطلقاً بی‌هودار بود. در آن دوره و آن فضا یک سازمان جدی می‌توانست همه جامعه را در مقابل چنین نیروی اشغالگر و بیگانه‌ای به یک فلسطین تبدیل کند. می‌توانست تمام جامعه را از زن و مرد و از کوچک

سخنرانی هایم را به نام خدا شروع می‌کردم. می‌خواهم بگویم در مقابل مذهب هم کومه له مطلقاً مخالفی نمی‌کرد. این برای خودم جالبه که سال 59 در جایی سخنرانی می‌کردم یکی سوال کرد فرق شما با حزب توده و سازمان فدایی چیه؟ من گفتم آنها کمونیست نیستند، ما کمونیست هستیم. ملا بلند شد علیه من و گفت با این حساب شما کافر و ضد اسلام هستید و ... و من ناچار شدم حرف های ایشان را تأیید کنم. گفتم ایشان درست می‌گویند، ملا و اسلام مدافع نابرابری در جامعه اند و مدافع تقسیم جامعه به طبقات و وجود فقر برای توده های میلیونی هستند. و ما فکر می‌کنیم که این سیستم ظالمانه و غیر عادلانه است و به همین دلیل در مقابل اسلام قرار می‌گیریم و از رابویه منافع اکثریت جامعه مخالف انیم. این اولین باری بود که علیه مذهب چیزی می‌گفتم و بعد از آن حذف نام خدا در ابتدای سخنرانی هایم به تدریج عادت شد. یاد هست یکی از رفقا در مسجد جامع شهر سخنرانی داشته بود. مردم سوال کرده بودند که گویا شماها کافرید. رفیق ما گفته بود اگر شما کافرید، ما فرزندان شما هم کافریم، اگر شما نیستید ما هم نیستیم. می‌خواهم بگویم سیاست آن موقع ما در کومه له و برخورد و رفتارمان با کارگر، با زن و با مذهب این بود.

در دوران آتش بس غیر از افشاگری و انتظار استثناهایی اتفاق افتاد؛ خلع سلاح سپاه زرگاری یکی از این استثناها بود. یک سازمان نظامی، سازمان داده شده توسط بعث عراق و شیوخ در جنوب کردستان. کومه له در اقدامی عالی این سازمان را در فرصت یکی دو روزه خلع سلاح و تار و مار کرد. این تنها تعرضی به ارتجاع به این شکل بود. خارج از اهداف سیاسی انقلابی این کار، بدست آوردن اسلحه با خلع سلاح آن نیرو یک هدف مهم برای کومه له ای بود که پول لازم برای خرید اسلحه نداشت و هنوز اخذ کمک های تدارکاتی و تسلیحاتی از عراق را شروع نکرده بود. اقدام دیگر در همان دوره جارو کردن مراکز مشهور به "مکتب قرآن" که توسط جریان مفتی زاده و در هواداری از دولت جدید اسلامی در بعضی شهرهای جنوب کردستان ایجاد شده بود، که با تشوق و دخالت کومه له مورد تعرض مردم قرار گرفته و دفاترشان بسته شد. این کار کومه له نه یک جنگ با جریان اسلامی بطور کلی که مقابله با جریان اسلامی هوادار رژیم بود. در غیر اینصورت، یک کومه له مخالف با مذهب حاضر نمی شد از کاندیداتوری مسعود رجوی اسلامی برای انتخابات ریاست جمهوری دفاع کند، یا به شیخ عزالدین حسینی اوانس سیاسی و خدمات همه جانبه سیاسی و نظامی و امنیتی بدهد. در آن دوره کار دیگری که کومه له تقریباً اینجا و آنجا کرد علیه زورگویی مالکین در روستاها بود. مالکین و فنودال های سابق را دستگیر مینمود، و در حضور مردم دادگاهی و روی آنها را کم می‌کرد. کمک به مصادره زمین ها توسط زحمتکشان روستایی از اقدامات خوب کومه له در آن دوره در مناطق معینی در کردستان بود. این سیاست هم در ادامه دفاع کومه له از دهقانان در روستاها در مناطق محدودی بود.

طرح و نقشه و سیاستی هم برای این کار نداشتیم و برای جامعه مطلقاً بی برنامه بودیم. به عنوان نیروی چپی در شهرهایی که قدرت و اداره جامعه در دست ما بود، کارگر را به عنوان طبقه ندیدیم و برای سازماندهی اش بی سیاست و نقشه بودیم. شخصاً برای اولین رهبر کارگری در شهر اشنویه را اتفاقی ملاقات کردم. به عنوان عضو هیئت کومه له به شورای شهر رفته بودم. نمایندگان حزب دمکرات هم آمده بودند که در مورد مسائل شهر مذاکره و بحث کنیم. اعضای شورا حضور داشتند، همه را می‌شناختم به جز یک نفر. از یکی از رفقای خودمان که به عنوان نماینده اصناف عضو شورای شهر هم بود سوال کردم، گفت که فلانی نماینده کارگران در شورای شهر است. این اولین و آخرین باری بود که من آن فعال کارگر را از نزدیک دیدم. ما در آن شهر کاری به اینکه تشکل کارگری بسازیم، یا برویم در بین زنان در مقابل سنت کهنه و ستمگری شبانه روزی علیه زن کاری کنیم، در جامعه جوانان را در جنگ علیه ارتجاع فرهنگی کمکی کرده و سیاستی اتخاذ کنیم و تغییری ایجاد کنیم، نداشتیم. نه نقشه ما و نه کار ما اینها نبود. در عوض اما اهل کار دیگری خارج از شهر بودیم؛ در همان دوره، بعد از مدت کوتاهی من در راس واحدی مامور شدم به شمال کردستان به منطقه ارومیه بروم. مناطق وسیعی بود که فقط حزب دمکرات در آنجا حضور داشت.

وقتی به آن منطقه رفتیم متوجه شدیم که حزب دمکرات قدرت عظیمی دارد. کمیته ای به نام کمیته آرات با نیروی نظامی وسیعی داشتند که دوازده نفر عضو آن کمیته بودند. هر دوازده نفر سران عشایر مختلف منطقه بودند. دسته جمعی هم نیروهای نظامی شان از مردم سازماندهی کرده بودند و هم از مردم بیگاری می‌گرفتند و هم بهره مالکانه اخاذی میکردند. اولین کاری که ما کردیم سخنرانی در روستای مرکزی گنگچین در حومه ارومیه بود که دو هزار نفری جمعیت داشت. آنجا اعلام کردیم که بهره مالکانه و بیگاری از امروز در این منطقه الغا می‌شود و کومه له هر مالکی را که بهره مالکانه بگیرد جریمه می‌کند و هر کسی را برای بیگاری بگیرد ما مجرم می‌شناسیم. از آن روز به بعد دستور ما به گوش دهقانان مناطق ارومیه و سلماس رسید و به مدت کوتاهی بیگاری و بهره مالکانه لغو شد. این کار البته نه فقط اعلام سیاست بلکه ابتکارات و تقلاهای زیاد خود را داشت که میتوانم بگویم استنادش بودیم. در کنار تمام زبردستی ها در دفاع از دهقانان، اما در آن منطقه و در شهری که من بعداً برگشتم، هیچ وقت به ذهن نرسید که راستی کارگر در جامعه بعنوان یک طبقه در مقابل طبقه سرمایه‌دار اعتراضی دارد و استثمار می‌شود و نیاز به سازماندهی در مقابل طبقه حاکمه دارد. من یادم نیست یک بار در مورد اینکه زن و مرد در زندگی شان باید برابر باشند در سخنرانی هایم حرفی زده باشم. مثل امروز زن زیر ستم فرهنگ و سنن و قوانین جامعه ای سنتی زیر فشار شبانه روزی بود و عین خیال ما هم نبود. در مورد مذهب و نقش مضر آن در توجیه نابرابری سکوت مطلق داشتیم. یادم هست در سال 58 تا مدتها

جوان می‌گویند چطور رفتار کند، به زن می‌گویند چطور باید زندگی کند. به مرد هم می‌گویند رابطه اش را با زن چطور باید تنظیم کند. برای هر چیزی در جامعه جواب متفاوت اسلامی خود را دارند و برای عملی کردن آلترناتیویشان در تمام عرصه های زندگی را به جنگ میکشند. نیرویی را سازمان میدهند که روزی همه اسلحه به دست می‌گیرند، روز دیگر همه شهر را بدون اسلحه اشغال می‌کنند. در محل و محیط شان هیچ موجود غیر اسلامی نمی‌تواند نفس بکشد. در محله، در خیابان، در زندگی معمولی حزب الله همه جا حضور و سیاست و نقشه دارد و تغییر ایجاد می‌کند. ناسیونالیسم کرد اما نه یک نیروی آلترناتیو برای کسب قدرت، که یک جریان مشتری شرکت در همان قدرت موجود است. اگر نوع ایرانی اینها در لباس قاسملو برای خمینی لیبیک می‌فرستاد و نوع عراقی آن صدام را در آغوش می‌گرفت، از همین سنت امتیازطلبی (خودمختاری طلبی) و نه سرنگونی طلبی اینها سرچشمه می‌گیرد. می‌خواهم بگویم چون کومه له در اصل از جنس سیاسی آن سنت بود، کل جامعه را به جنگ و مقاومت و نبرد حول یک سیاست آلترناتیو حکومتی نمی‌طلبید. در نتیجه لازم نبود برایش سیاست اتخاذ و سازمان درست کند.

دوران آتش بس؛ افشاگری و انتظار

به دوره کومه له و آتش بس می‌رسیم. در دوره ای که رژیم به دلیل شکست نظامی اعلام عقب نشینی کرد، کومه له به درستی گفت که جمهوری اسلامی قصد تجدید قوا و تعرض مجدد دارد. در حالیکه حزب دمکرات فکر میکرد خودمختاری و با خودگردانی در طول مذاکره تامین می‌شود. آنها به درست فکر می‌کردند که فاصله حزب دمکرات با جمهوری اسلامی آنقدر نیست که در آن سیستم راهشان ندهند. و کومه له بدربست می‌گفت که هدف رژیم تجدید قوا و حمله دوباره است و نباید سازش کرد. اما سیاست کومه له در عمل فقط افشاگری و انتظار بود. تمام آن دوره ای که آتش بس بود و ما در شهرها در حالت انتظار بودیم. به استثنای سنج که به نسبت تاریخ تقریباً متفاوتی دارد و از فروردین 58 بنکه‌هایی در شهر سازمان یافته و در عرصه های محدودی نقش سیاسی بازی کردند. شاید هجوم چپ به درون کومه له و فشار آن به کومه له و وسعت آن در جامعه کاری کرده بود که از دست کومه له هم در رفته بود و هر کسی در آن روز سنج می‌رفت به ابتکار خودش یک کاری می‌کرد. یکی توضیح نفت را سازمان می‌داد، یکی بنکه اداره می‌کرد و دیگری شورا تشکیل می‌داد. ولی بعنوان سیاست رسمی کومه له هیچ برنامه ای به جز افشاگری علیه رژیم نداشت. در آن دوران، ما گشت سیاسی نظامی (چه وله) داشتیم و برای مردم سخنرانی می‌کردیم، علیه رژیم افشاگری می‌کردیم و می‌گفتم این رژیم حقوق ما را نمی‌دهد، جواب ما را نمی‌دهد و ما می‌جنگیم و مردم باید آماده شوند و نباید سازش کرد. ولی ما نیرویی برای مقاومت سازمان ندادیم. سازمانی درست نکردیم،

کمیته های کمونیستی را ایجاد و در کسترش آن بکوشید!

دولت و قانون در دست کومه له

دوران آتش بس در عین حال دوران حاکمیت و دولت کومه‌له هم بود. در شهرها همه می دانستند که به نسبت آن موقع ایران که رژیم همه جا را زیر کنترل داشت، کردستان یک منطقه آزاد شده بود و جوانان چپ از جاهای دیگر می آمدند و از شهرهای کردستان دیدن می کردند و فضای باز سیاسی آن برای شان فوق العاده جالب بود. ولی در همان فضا از طرف ما بعنوان سازمان کمونیستی آن موقع هیچ خدشه‌ای به مناسبات موجود وارد نشد. هیچ قانون داده شده سرمایه داری و هیچ موازینی از طرف ما لغو نشد. مناسبات بین زن و مرد، سلطه سنت و مذهب و قوانین متکی بر آنها همچنان باقی ماند. در سازماندهی اراده مردم در آن دوره آتش بس که دوران دولت و حکومت ما هم بود تقریباً می شود گفت کاری نکردیم. کاری شد ولی آنهایی که واقع بین تر نگاه می کنند، متوجه می شوند که در آن سطح آن کارها را حزب دمکرات کردستان هم کرد. مثلاً کومه‌له بخشی از آموزش و پرورش را با اتکا به نیروی معلمان درون صفوف خودش سازمان داد. حزب دمکرات اجتماعی‌تر کار کرد، روشنفکران روستایی را جمع کرد برای آنها کلاس‌های تربیت معلم گذاشت و اکثر روستاهای زیر سلطه آنها "معلمین انقلاب" داشتند. کومه له بخش بسیار محدودی را توانست تامین کند چون با اتکا به نیروی سازمانی و معلمان درون صفوف خود کمیسیون آموزش و پرورش را تشکیل داد. در عرصه‌های دیگر مثل درمان و پزشکی کومه‌له همانقدر کار کرد که حزب دمکرات کرد. هم ما و هم حزب دمکرات بیماران و درمانگاه‌های انگشت شماری داشتیم که اساساً برای تامین نیاز نظامی نیروی خود بود، اما در عین حال مردمهم به آنها مراجعه می کردند. آن دوره ما می توانستیم در آن عرصه همه روستاها را صاحب پزشکیار و درمانگاه و مراکز بهداشتی کنیم بدون اینکه بودجه‌ای صرف آن کرده باشیم. همانطور که کومه‌له در درون خودش پزشکیاران زیادی با استفاده از جوانان تحصیل کرده صفوف خود برای پاسخ به نیازهای نظامی در تمام مناطق آموزش داد، می توانست چنین کاری را برای تربیت پزشکیار روستایی در کل مناطق کردستان و از طریق آموزش جوانان تحصیل کرده روستایی پیش ببرد. می توانست با استفاده از نیرو و امکانات همان مردم برای تمام مناطق محروم پل و جاده و درمانگاه بسازد. می توانست برای تمام روستاها و محلات مامایی آموزش داده و به عقب افتادگی و فقر امکانات در این زمینه پایان دهد. می توانست برای سیستم لوله کشی آب در روستاها سیاست اتخاذ کند. می توانست حتی با توجه به تمام بی امکاناتی آن زمان برای تامین برق نقشه بریزد و اراده آن مردم را در جهت تامین نیازهای خود به میدان بکشاند. در شهرها می توانست برای تامین مسکن توده بی مسکن سیاست اتخاذ کرده و آنها را صاحب خانه و مسکن کند. می توانست برای سیستم دستمزد و ساعت کار و کل موازین مربوط به رابطه کارگر و کارفرما، به تناسب شرایط آن زمان قانون وضع کرده و مستقیماً اعمال کند. می توانست قانون پیشرویی برای تنظیم رابطه زن و مرد در خانواده و جامعه به جمعه اعلام کند و نقطه پایانی بر حاکمیت سنن قرون وسطایی در این عرصه بگذارد. می توانست مراکز مهم گسترش

فرهنگ مدرن و فعالیت های مربوط به این عرصه را سازمان دهد. می توانست در عرض چند هفته شوراها را سراسری کارگران در تمام مراکز کارگری کردستان سازمان دهد و با اتکا به این نیرو جامعه را تاریخاً چند گام جلو ببرد. سازماندهی یک حاکمیت انقلابی با چنین تغییرات جدی در زندگی مردم می توانست به سرعت در مناطق دیگر ایران گسترش پیدا کند. می توانست کمونیسم را به سرعت به یک آلترناتیو انقلابی در مقابل ضدانقلاب به قدرت رسیده طرح کند. چنین نیرویی در مقطع حمله نظامی به کردستان می توانست به قدرت توده میلیونی مقاومت سازمان دهد. آن وقت حمله جمهوری اسلامی حمله به یک زندگی نوین توده ای بود و آن کومه له و آن حاکمیت و موجودیت به آسانی و از طریق نظامی یک نیروی اشغالگر بیگانه با زندگی از جامعه جaro کردنی نبود. نه فقط این بلکه ریشه های چنین نیرویی، سنی در جامعه می کاشت که حتی در صورت شکست و یا عقب نشینی، برای همیشه کمونیسم را از سازمان اعلام صوری مواضع به نیروی ایجاد تغییرات پایه ای در زندگی مردم و توده کارگر و زحمتکش تبدیل میکرد. برای انجام این کارها و اتخاذ سیاست در تمامی عرصه های مربوط به زندگی و اداره جامعه، کومه له نه با سرکوب و خفقان و استبداد طرف بود، نه کسی برایش مانع ایجاد نموده بود.

مشکل کومه له با سازماندهی یک حاکمیت انقلابی

حاکمیت نوین و یا انقلابی را نیرویی سازمان میدهد که انجام انقلاب در جامعه را در دستور گذاشته است. رهبران کومه له هر چه فکر کرده باشند، این سازمان نه در متن یک تعرض به سیستم موجود که در متن مقاومت در برابر جمهوری اسلامی شکل گرفت و قوام یافت و تمام برنامه و هم و غمش نیز همین مقاومت و جنبشی بود که خودمختاری در چهارچوب ایران زیر سلطه جمهوری اسلامی بر پرچمش بود. ناسیونالیسم که رسماً توسط حزب دمکرات نمایندگی میشد، چیزی بیش از شریک شدن در قدرت سیاسی حاکم مطالبه نداشت. اگر حزب دمکرات خودمختاری مطالبه میکرد، کومه له در ادیکال ترین حالت خواهان یک خودمختاری "وسیع و دمکراتیک" بود و برای همین مطالبه هم برنامه داده بود. هدف بدست آوردن چیزی برای "خلق کرد" بود، نه رفاه و آسایش و آزادی و برابری. به همین دلیل هم در اوج قدرت و تسلط بر مناطق وسیعی از کردستان، علیرغم قدرت بی رقیب در خیلی از مناطق، یک لحظه هم به فکر سازماندهی یک دولت موقت یا یک حاکمیت انقلابی برای ایجاد تغییرات پایه ای در زندگی جامعه نیافتاد. کومه له در آن دوره، در استراتژی همانی بود که حزب دمکرات کردستان بود.

برخورد کومه له با حزب دمکرات کردستان

در برخورد با حزب دمکرات در کل این دوره ما در دو عرصه به آن انتقاد داشتیم. یکی اینکه حزب دمکرات از مالکین و فنودال‌های سابق دفاع می کرد و ما در مقابل ارتجاع آنها سنگری می بستیم. دیگر اینکه در جنگ با جمهوری اسلامی سازشکار است. در هر دو مورد ما درست می گفتیم. ما قاطع‌تر در مقابل جمهوری

اسلامی می جنگیدیم ولی در همان سنت ضد رژیم. ولی در عرصه‌های دیگر؛ ما هیچ وقت حزب دمکرات را بعنوان مدافع سرمایه‌داری نقد نکردیم. چون آن وقت می بایست خودمان هم منتقد سرمایه‌داری باشیم. ما هیچ وقت حزب دمکرات را بعنوان حزب سرمایه داران معرفی نکردیم. بعنوان حزب فنودال‌ها و سران عشایر و مالکین معرفی کردیم. اگر می گفتیم حزب دمکرات حزب سرمایه داران است، لابد می بایست می گفتیم که ما حزب کارگران در کردستان هستیم. که حاضر نبودیم و نکردیم. ما نگفتیم که حزب دمکرات مدافع وضع موجود است بخاطر اینکه اگر اینرا می گفتیم خودمان می بایست وضع موجود را تغییر میدادیم. ما حزب دمکرات را علیرغم تمام تبلیغات ارتجاعی اش در رابطه با زنان، بعنوان یک جریان ضدزن به جامعه معرفی نکردیم. می گفتند کومه له ای ها با خواهر و مادر خودشان هم می خوابند و ما هیچ وقت برنگشتیم ارتجاع ضد زن نهفته در تبلیغات گندیده آنها را افشا کنیم. در آنصورت لابد ما می بایستی به عنوان نیروی مدافع منافع زن ظاهر شویم و بجنگیم، که به این جنگ نرفتیم. ما هیچوقت حزب دمکرات را بعنوان مدافع فرهنگ مردسالاری معرفی نکردیم. چون در آن وقت می بایستی ما علیه پدرسالاری در جامعه بجنگیم. ما حزب دمکرات را مدافع مسجد و مذهب معرفی نکردیم، علیرغم اینکه هر روز از رادیوشان قرائت قرآن پخش می کرد. چون نمی خواستیم علیه مذهب و خرافی اسلامی بجنگیم. دمکرات را هیچوقت بعنوان مدافع ناموس و ارتجاع فرهنگی در کردستان معرفی نکردیم. چون آنوقت ما می بایستی بعنوان نیروی ضدناموس و ناموس پرستی قد علم کنیم. خواستیم بگویم که در تمام عرصه‌ها صرف نظر از اینکه چه چیزی در فکر ما بود، در دنیای واقعی ما هم مثل حزب دمکرات کردستان عمل کردیم. اولین قربانی این وضع میلیون‌ها زنی بودند که در این مناسبات زیر ستم قرار داشتند. قربانیان محدودتر آن زنانی بودند که بعداً به کومه‌له آمدند. در کومه‌له زن هیچ وقت موقعیت خودش را بعنوان انسان برابر با مرد پیدا نکرد.

کومه له و کار بزرگ

برای یک محقق تاریخ پدیده جالب در زندگی اولیه و تا مقطع نزدیکی به اتحاد مبارزان کمونیست، غیبت تئوری انقلابی و یک خط سیاسی روشن به نسبت آنروز در زندگی سیاسی کومه له است. تمام سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی چپ ایران برعکس کومه له بر محور یک خط سیاسی تئوریک برای یک استراتژی روشن شکل گرفته و رشد کرده اند. به هر حال هدف ما در این بحث اساساً کومه له بعد از علنی شدن و رشد و قوام یافتن در جنبش مقاومت کردستان است. این کومه له امرش تنها مقاومت است و بس. نه قرار است تعرضی انقلابی به سیستم سازمان دهد و نه قرار است کاری خارج از حیطه جنبش عمومی کردستان به انجام برساند. برای چنین کاری نه تئوری انقلابی و تغییر دهنده ای لازم است. با این حال سوال اینجاست که علیرغم بی خطی سیاسی تئوریک چرا متفاوت از بقیه چپ ایران به کارهای بزرگی در عرصه سیاست دست می زند و از این طریق کومه له را به یک سازمان قدرتمند توده ای تبدیل میکند؟

کار آن تا جناح لیبرال ترشان در برنامه‌شان نوشته بودند که ما هم سوسیالیسم را برای آینده در برنامه داریم. فاکتور دیگر جلو آمدن و رشد سیاسی کارگر در کردستان تحت تأثیر همان تبلیغات سوسیالیستی و کارگری حزب کمونیست و کومه له بود. در شهرها تحریکات کارگری، مناسبت های اول مه و فضای کارگران کمونیست این پیام را به کومه‌له داد که ما هم نیرویی هستیم. همه اینها کمک کردند که بعد از تشکیل حزب، خیلی سیاست‌ها وارد نقشه کار کومه‌له شود که تا آن زمان نبود. این نکته را من تأکید می‌کنم، چون وقتی صحبت از آن موقع می‌شود خیلی‌ها می‌گویند کومه‌له سازمان توده‌ای بود. کارگر و زحمت‌کش و مردم جامعه را سازمان می‌داد، اما وقتی منصور حکمت آمد بتدریج کومه‌له ایزوله و کم نیرو و ضعیف شد. حتی بخشا مدافعین پرشور سندیکا می‌گویند کومه‌له سندیکا می‌ساخت، منصور حکمت و ایدئولوژی ایشان آمد که تحت فضای مجمع عمومی و شورا، سندیکا را از دستور کار کومه له خارج کرد. ما تاریخ زنده ای هستیم که می‌توانیم بگویم این ادعا واقعیت ندارد. نه فقط این واقعیت نبود، اینکه می‌گویند قبل از حضور منصور حکمت کومه‌له عظمت بود و با آمدن او کومه‌له ضعیف شد، به نظر من به نوعی درست می‌گویند. کردایتی کومه‌له که تماما عمیقا متأثر از ناسیونالیسم کرد بود، بتدریج به نفع چپ تر شدن کومه له تضعیف شد. در مقابل، کومه‌له شروع کرد به اینکه رنگ دیگری از خودش نشان دهد که شباهت زیادی به کومه له قبلی نداشت. این کومه له چپ تر شده عرصه‌های مهمی را در جامعه در دستور کار خودش قرار داد که قبلا اهلسش نبود. ایفای نقش در مبارزات کارگری، تبلیغات وسیع برای ایجاد تشکل های کارگری، دست بردن به ایجاد تشکل و مراسمهای خوب اول ماه مه در آن سالها از جمله آنها بودند. همه می‌دانند که مهمترین بخش از کارگران کردستان که زیر پوشش تبلیغاتی و سازمانی کومه‌له بودند، کارگران فصلی بودند که اساسا به کوره پزخانه های بیرون کردستان می‌رفتند. به درستی رادیو کومه‌له بلندگوی آنان بود. همه تعریف می‌کردند که چطور سر کارشان رادیو را می‌گذاشتند روی دیوار خشت و در حین کار به آن گوش می‌دادند که به دقت در مورد مسائل آنها بحث می‌کرد و رهنمود می‌داد. کومه‌له در سازمانیابی اعتراض آنها و گسترش مبارزه و سنت مبارزه کارگری در آن عرصه ها نقش انکار ناپذیری داشت و رهبران و فعالین زیادی در جنبش کارگری رشد کردند. اما در آن فضا و آن سنتی که چپ شده بود، همانقدر می‌توانست تأثیر داشته باشد. یک علت تمرکز کومه له بر کارگر کوره های آجرپزی بخشا در نگرش هرگز اعلام نشده کومه له به کارگر بود؛ در کنار دهقان ده، کارگر روستایی و دهقان کم زمین اولین لایه های پایین تر از دهقان زمیندار بودند که کومه له موضوع کارش بود. به اضافه اینکه کومه له ای که حاضر شده بود در کنار سر و کار با دهقان سراغ سازماندهی کارگر برود، نمیتوانست یک شبه به عنوان سازمانده کارگر بخشهای صنعتی و مدرن جامعه قد علم کند. به همین دلیل در بخش‌های دیگر کارگری همه میدانند که ما برای کارگران مثلا شهرداری ها، آب و برق و یا کارگران جهاد سازندگی، کارگران بخش‌های مختلف ادارات دولتی و کارگران متمرکز شهری و کارخانه های موجود در کردستان برنامه ای نداشتیم.

منتالایته مدعی قدرت برمیخیزد. البته همانطوریکه بعداز یک دهه از آن تاریخ در دوره بعداز جنگ اول خلیج شاهد بودیم، این طیف رهبری کومه له، در غیبت یک مارکسیسم روشن و ارتدکسی و در متن یک تناسب قوای متفاوت جهانی، همراهی با یک کمونیسم رادیکال و تغییر بیشتر در مسیر سیاسی را تاب نیاوردند و با همان منتالایته هم در مقابل آن سنگر محکم بستند، که بحثی خارج از این موضوع است.

کومه له بعداز تشکیل حزب کمونیست

با شروع پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، کومه‌له به سرعت و به نسبت زیاد به ریل چپ تری چرخید. چپ گرایی در کومه له از این مقطع است که برای همه قابل روئیت میشود. برای اولین بار "کارگر" وارد فرهنگ کومه‌له شد. تعبیر از سوسیالیسم به نسبتی شفاف، نقد نابرابری، نقد نظام مرد سالار و نقد مذهب بعنوان افکار و عقاید از طریق رادیو و نشریات در جامعه پمپاژ شد. فاکتورهای مهم و متفاوتی به چپ شدن کومه‌له کمک کردند. کومه‌له از شانس خویش هیچ وقت موجودیت یک سازمان منسجم را نداشت تا برایش تعصب سازمانی داشته باشد. به جز جنگ و مذاکره و انتظار که هم استراتژی بود و هم تاکتیک، استراتژی روشن دیگری نداشت تا به دور آن خط سیاسی معینی را شکل دهد. نشریه نداشت تا خط سیاسی نداشته اش را تبلیغ کند. در عین حال خود را چپ و کمونیست میدانست. این وضعیت دروازه کومه‌له را باز کرده بود برای هر سیاست چپی که میتوانست وارد شود و از موضع تقویت کومه له به آن خط و جهت دهد. بعلاوه اینکه در آن دوره بحران سیاسی سازمان های چپ را فراگرفته بود. پوپولیسم و خلق گرایی به انتهای خط رسیده بود و کومه له به شدت پوپولیست می‌بایستی برای خود خطی در پیش بگیرد و با افق روشنی حرکت کند. در چنین مقطعی تنها نیروی دارای افق روشن در مقابل پوپولیسم اتحاد مبارزان کمونیست است و کومه له همانطوریکه منصور حکمت در این باره می‌گوید، از سر نظام سیاسی و نه تنوریک به این خط پیوست و آنرا در کنگره دوم خود اعلام کرد. از این تاریخ به بعد است که منصور حکمت به داد کومه له میرسد. قبلا از همین رحمان حسین زاده شنیده ام که شب اولی که منصور حکمت وارد کردستان شده بود، خطاب به ایشان که از مسئولین کومه له بوده می‌پرسد شما چکار می‌کنید؟ رحمان پاسخ داده بود که ما تبلیغ می‌کنیم، برای مردم جلسه می‌گذاریم. سیاست‌هایمان را توضیح می‌دهیم... منصور حکمت گفته بود خوب اینها کارهایی است که برای سازمان خودتان می‌کنید. برای مردم چه می‌کنید؟ چه تغییری در زندگی مردم ایجاد می‌کنید؟ کامل‌تر این بحث را بعدا در کنگره و مجامع سازمانی و جلسات کومه‌له کرد؛ بعنوان کومه‌له ای که باید حاکمیت سازمان دهد و نسبت به زندگی و سرنوشت مردم دخیل شود و نقش ایفا کند. می‌خواهم بگویم فشاری که منصور حکمت و سوسیالیسم منصور حکمت آورد نقش مهمی در تغییر جهت کومه له داشت. فاکتور دیگر این بود که آن زمان شوروی و بلوک شرق در دنیا بود و هنوز چپ و کمونیسم معتبر بود. همین احزاب ناسیونالیست کرد از جناح خیلی محافظه

بعداز علنی شدن کومه له، در مقایسه با چپ سراسری ایران که بطور کلی در سیاست نقش جونیور دارند، رهبران کومه له در پوزیسیون بالایی ظاهر میشوند؛ در نظر بگیرید اگر چپ ایران به عنوان جناح چپ جنبشی که به قدرت رسیده بود، مدعی قدرت سیاسی ظاهر نمیشود، برعکس کومه له از همان ابتدای کار در رقابت با حزب دمکرات کردستان نه فقط خود را صاحب جامعه میدانند بلکه به عنوان نیروی مدعی قدرت هم ظاهر میشود و علیرغم تمام بی تجربگی و بی برنامه‌گی و اگر چه به نسبت حزب دمکرات بسیار ناقص اما عملا اعمال قدرت میکند.

اتخاذ سیاست سازماندهی مقاومت در مقابل حمله نظامی جمهوری اسلامی به کردستان، خلع سلاح سپاه زرگاری که یک نیروی مسلح شیوخ در جنوب کردستان و سازماندهی شده توسط دولت بعث عراق بود، سازماندهی کوچ تاریخی شهر مریوان در مقابل توطئه نیروهای دولت اسلامی برای حمله به شهر و سازماندهی راهپیمایی های حمایتی هزاران نفره مردم شهرهای منطقه بطرف مریوان که یک حرکت مهم تاریخی در نوع خود بود، یا سرکوب تحریک مالکین و فنودال های سابق در مناطق زیادی از کردستان.

در بعد اجتماعی تنها طبقه بورژوا و طبقه کارگر به عنوان دو طبقه اصلی، اهل اداره جامعه و به عهده گرفتن سرنوشت جامعه طبق بدیل های متفاوت خویش اند. خرده بورژوازی بنا به ماهیت صاحب نقشه ای مستقل نیست. اگر چنین است، این درجه از اعتماد به نفس کومه له ای نپخته و کم تجربه، به لحاظ سیاسی پوپولیست و غیر مارکسیست از کجا ناشی میشود؟

زمانی که کومه له علنی میشود، جامعه کردستان روشنفکران چپ طبقه بالا را در رهبری کومه له می‌بیند. فواد مصطفی سلطانی اتورپته اول آن از خانواده مالکین منطقه مریوان است. بعداز ایشان اتورپته بعدی کومه له عبدالله مهدی از خانواده قدرتمند مالکین بوکان است. جوانان برخواسته از دهها خانواده مالکین و فنودال های سابق را به این لیست اضافه کنید که یک لایه کادری وسیع کومه له از رهبری تا بدنه این تشکیلات را می‌پوشاند. به اضافه بخش دیگری از جوانان خانواده های طبقه بالا و منجمله امامان جمعه بعضی از شهرها را. این ترکیب و ویژگیه الیت اول به لحاظ طبقاتی و اجتماعی خود را ادا از امثال دکتر قاسملو و بقیه رهبران دمکرات که مثل آنها از خانواده های مالکین و طبقه بالای جامعه بودند، کمتر نمیدانستند و حاضر نبودند با پذیرش نقش جونیوری، قدرتی نوع دمکراتی را بی جواب بگذارند یا قدرت سیاسی در کردستان را مفت تحویل آنها دهند. در مقابل فنودال های سابق و مالکین هم که خود بیش از هر کسی با پایه های پوشالی شان آشنایی داشتند، حاضر به عقب نشینی و سازش نبودند. نه فقط این بلکه عنصر مالک و فنودال زورگوی قدیمی در مقابل این طیف رهبران کومه له دلیل بود. برای جوانان چپ این خانواده ها مقاومت و ایستادگی در مقابل جناح محافظه کار و مرتجع طبقه شان که ارتجاع و راست سیاست جامعه را تشکیل میدادند نه تنها کار سهلی بود بلکه با همین منتالایته ملو از اعتماد به نفس به مسائل دیگر جامعه و قدرت سیاسی هم برخورد میکردند و همین روحیه را هم در تشکیلات زیر دست خود رواج میدادند. روحیه کار بزرگ و اتخاذ سیاست در بعد اجتماعی از همین

شاید در این میان تنها شهر سنجند شاهد کار کمی متفاوت تر کومه له بود.

در بین کارگران کوره پز خانه ها که محل تمرکز کار کومه له بود هم ما هیچ جا کمک به شکل گیری تشکل دائم کارگری را در دستور نگذاشتیم. در دنیای واقعی مبارزات کارگران کوره پز خانه ها اساسا توسط فعالین و رهبران کارگری رهبری می شد و سازمان می یافت. این نبود که همه کارگران جمع می شوند و به عنوان مجمع عمومی تصمیم می گیرند. نمی دانم نمونه های متفاوتی بوده یا نه. ولی اساسا اینطور بود که تعدادی رهبر و فعال تصمیم به حرکتی می گرفتند و بعدا دستورشان و تصمیم شان را به همه کوره پز خانه ها اطلاع میدادند که مثلا از فردا صبح اعتصاب عمومی است. تشکل دایر و مناسب چنین عرصه ای کمیته های کارگری بودند و هستند که ما هیچوقت سراغ سازماندهی اش نرفتیم. تنها تشکلی که در تمام این دوره به کمک کومه له شکل گرفت اتحادیه صنعتگر در سنجند بود که تا آنجایی که من یادم هست، اساسا بخش های صنعت کار شهر به معنای مراکز کوچک کار در بر می گرفت که البته ایدا بخش کمی نبود. به اضافه شورای کارخانه شاهو که دوره ای در آن تناسب قوای شهر سنجند نقش داشت. که بخش های کمی هم نبودند. در اتحادیه صنعتگر چند صد کارگری تشکل یافته بودند که اقدامات آنها بیشتر سیاسی و اساسا حول سازماندهی اول مه بود بعلاوه فعالیت هایی که در بین خودشان داشتند؛ چپ و سوسیالیسم را گسترش می دادند، نیرو جذب می کردند، خبرنگار داشتند که تا آنجا که فعالین شان شنیده بودم اخبار رادیو کومه له را در آن درج و بر دیوار اتحادیه نصب می کردند. قطعنامه های اول مه شان را سعی می کردند بسیار چپ و سوسیالیستی باشد. و انصافا در آن دوره و با آن فضای سیاسی دهه شصت در ایران تنها نمونه بودند. در آن دوران خفقان یعنی سالهای کشتارهای زندانیان و استبداد سیاه در سالهای 1363 تا 68 مراسم های اول

ماه مه علنی با شرکت قابل توجه مردم در شهر برگزار می کردند. کارگر بعنوان طبقه احساس شخصیت می کرد که بسیار مهم بود. این کمک کرد که در فضای آن دوره هر کارگری که در اعتراض شرکت می کرد خود را با کومه له تداعی کرده و یا دوردور سبپاتی به آن داشته باشد. به این طریق در درون صفوف کارگران کومه له تبدیل شد به توده ای ترین سازمان کارگری تاریخ مدرن جامعه کردستان. ایراد "کوچک" این بود که به قول حکمت عشق کارگر به کومه له همیشه یک طرفه بود و پتانسیل این قدرت کارگری هیچگاه در خدمت سازماندهی تشکل های توده ای کارگری به خدمت گرفته نشد. هیچگاه به حزب کمونیستی عملا شکل گرفته در درون این صف وسیع کارگران کمونیست رسمیت و اهمیت داده نشد. کومه له حتی در اوج قدرت چپ در رهبری آن از به رسمیت شناختن آن کومه له شهری و کارگری عاجز ماند. و نهایتا کومه له همیشه عنوان سازمانی ماند که در اردوگاههای پشت مرز استقرار یافته است. و صف کارگران کمونیست کومه له ای همیشه نه به عنوان رهبران طبقه که عملا به عنوان هواداران کومه له در میان کارگران به رسمیت شناخته شدند و از این طریق بخشی از مردم هوادار کومه له در یک جنبش همگانی بشمار آمدند.

نتیجتا کار و فعالیت همان تشکل اتحادیه صنعتگر هم

اساسا از نوع سیاسی و مثل تشکیلات علنی کومه له در میان کارگران فعالیت سیاسی به نفع باورهای سازمان خود کرد. به همین دلیل این تشکل نه تنها تکثیر نشد و نمونه های آن در میان صدها هزار کارگر در کردستان پیدا نشد بلکه روز به روز ضعیف شد و در تلنگری خشکید. امروز سازمان های ناسیونالیست میلیتانت هم یاد گرفته اند نیروی کارگر را در خدمت اهداف ملی بکار برده و ضمیمه جنبش ملی خود کنند.

سازمان پ ک ک بعنوان یک سازمان فاشیست و با ناسیونالیست افراطی در عین حالی که در شهر از میرمبم برای کارگران ترک می گذارد. مراسم اول مه در همین شهر لندن راه می اندازد و صف های تظاهرات شان از صف خیلی از چپ های دیگر پر جمعیت تر است. مراسم اول ماه مه می گیرند و عکس رهبرانشان را بالا می برند و شعارهایشان را سر می دهند و برای اهداف خودشان شلوغ می کنند، اسمش را هم می گذارند فعالیت کارگری. اسم شان هم که حزب کارگران کردستان است!

زنان و کومه له

عرصه زنان کار دیگری بود که کومه له در آن دوره به چپ چرخیدنش به آن دست برد. اقدام هم در این زمینه تسلیح واحدی از زنان درون پیشمرگان کومه له بود. اقدامی بسیار فرمال با تأثیری بسیار عظیم. چرا فرمال و چرا عظیم؟ فرمال بود چون چند میلیون زن در آن جامعه بود که کومه له هیچ نقشه و سیاستی برای تغییر وضع آنها نداشت. ولی حضور آن واحد و آن جمع زنان در کومه له و رسماً مسلح شدنشان و تبلیغ شان به جامعه گفت زن هم آدم است. در آن جامعه سنتی که زن در آن عرصه ها اجازه ورود نداشت، خیلی کمک کرد در ابعاد اجتماعی که ارتجاع عقب بنشیند. یادم هست در منطقه مریوان همراه گردان کاک فواد بودم، خانه مالک نشسته بودم. یکی از پیشمرگه ها به اسم نجیبه که دختر جوان و پر شوری بود آمد در را باز کرد و دست راست من که بالاترین نقطه اتاق بود نشست. مالک و بقیه ریش سفیدها هم آنجا نشسته بودند. نجیبه شروع کرد به خندیدن و حرف زدن به سبک شیرین خودش. آن صحنه را هرگز فراموش نمی کنم. در جامعه ای که زن هیچ کاره است و حق ندارد در کنار مردها بنشیند، رفته خانه مالک بالای اتاق نشسته و خود را کمتر از احدی نمیداند. می خواهم بگویم با اینکه اقدام کومه له فرمال بود ولی تأثیر سیاسی وسیعی داشت. در همه جا در مورد زنان کومه له می گفتند، اینکه چه نقشی دارند و چکار می کنند. زنان کومه له در جامعه مشهور و خوشنام بودند. گلاوژ قادر نژاد در اینجا نشسته که یادم هست شعرهای زیادی برایش گفته بودند. برای خیلی از زنان پیشمرگه شعر گفتند. زنان پیشمرگه در منطقه ما کم بودند ولی انواع داستان اینکه یک نفره چند نفر پاسدار را اسیر کرده اند بحث محافل مردم بود. می خواهم بگویم که آن جامعه از حضور زنان پیشمرگه استقبال می کرد. کومه له در جامعه کردستان به جز این بمبی که منفجر کرد تغییری در وضعیت زنان بوجود نیاورد. در خود کومه له همین واحدی که شکل گرفت سالهای سال این زنان همچنان هیچ کاره باقی ماندند، در حالیکه هر تازه واردی بعد از دو سه ماه کاره و مسؤلی می شد. وقتی که چپ قدرت گرفت سر و صدایی شد که چرا زنان هیچ

کاره اند؟ آذر مدرسی را بردند به دبیرخانه و بعنوان یکی از مسئولان دبیرخانه سازمان دادند. این تنها اقدام مهمی در کومه له بود، وگرنه زن موقعیت بسیار نابرابری با مرد در کومه له داشت. تا وقتی که ما در کومه له بودیم هیچ زنی بعنوان سخنران، بعنوان فرمانده یا سازمانده، و بعنوان شخصیت معتبر حزبی به جامعه معرفی نشد.

کومه له و نقد سنت ناسیونالیستی پیشمرگ

موضوع دیگری که می خواهم اشاره کنم در دوره چپ شدن کومه له نقد سنت ناسیونالیستی جنگ و سنت مبارزه به سبک پیشمرگ در آن دوره است. منصور حکمت این نقد را نوشت که بالاخره آدم نباید تا آخر زندگی بجنگ تا وقتی که کشته می شود. شرکت در جنگ بالاخره باید یک دوره معین و تاریخ معینی داشته باشد و اینکه جان این آدمها ارزش دارد. این بحث تأثیرات قابل توجهی داشت. اینکه در جنگ بی گذار نباید به آب زد. یا جنگهای کور نباید کرد. باید ارزش جان این کمونیست ها را دانست. و اینکه کسانی که برای مدت طولانی در این جنگ بوده اند را باید به جای امنی منتقل کرد. من بعدها حتی از کسانی که علیه منصور حکمت بودند شنیدم که بخشی از کسانی که توانستند به سلامت به خارج از کشور بیایند و در جامعه زندگی نرمالی را شروع کنند، محصول آن سیاست مسئولانه است. با این حال نقد حکمت یک نقد در همان دایره بود. نقد به حواشی و تأثیراتش بود. کل سنت پیشمرگ مورد نقد قرار نگرفت و اینکه این جنگ در جامعه باید به شکل دیگر و سنت دیگری پیش برود. جامعه ای که در هر عرصه ای با جمهوری اسلامی در تقابل بود می توانست با یک سازمان توده ای تغییرات اساسی ایجاد کند. من در مورد سازمان های اسلامی گفتم که چطور زنی و جوان و پیر را سازمان می دهند و به خیابان می آورند و وقتی که لازم است اسلحه بدست می گیرند. وقتی هم که لازم است اسلحه هایشان را در گوشه ای پنهان می کنند؛ یعنی جنگ توده ای مردم در تمام عرصه ها این نقد نشد و من تأثیرش را بعدا می گویم که این نقد محصولش یک انتفاضه و یا شکل گیری جنبشی مثل انتفاضه در کردستان نشد. سنت مبارزه پیشمرگ یک سنتی بود که توده مردم قادر به شرکت در آن نبود. سازمانی حرفه ای و متشکل از کسانی بود که هیچ مسئولیت اجتماعی نداشتند و به کوه زده بودند. به همین دلیل ظرفیت توده گیر شدن جنگ در این سنت نبود، نمی شد همه به کوه پناه برند، نمی شد همه مخفی شوند، جامعه نمیتواند مخفی شود.

کومه له و مذهب

در دوره چپ شدن کومه له تا سطحی به مذهب هم نقد شد اما بیشتر در ارگان مرکزی حزب کمونیست و بخشا کومه له و کمی هم در رادیو بود. ولی در سطح جامعه مذهب و سنن مذهبی مورد تعرض ما قرار نگرفت، و آوانس دادن به مذهب و سنن خرافی همیشه یک ویژگی کومه له باقی ماند. این ضعف برای همیشه موجبات بقای آثار فرهنگی و سنن کهنه زندگی پیشا مدرن و فوندالی جامعه در کومه له را تضمین کرد. در بعد اجتماعی هیچ وقت فعال زن کومه له ای قادر به بیرون آمدن از زیر سلطه فرهنگ مردسالار نشد.

همین امر موجب شد هیچگاه طیف زنان مدرن تر و ضد سنت جامعه جذب صفوف کومه له در شهرها نشوند. بعلاوه بر رابطه زن و مرد در خانواده کومه له ای و کمونیست همیشه یک فرهنگ مردسالار حکم راند و به جنس زن در این خانواده ها همیشه موقعیت پائین و زیر دستی تحمیل شد. در نبود یک سازمان مدرن سیاسی توده، زنان ضد سنت و از نظر سیاسیون "بی بندوبار" همیشه به سیاست کم بها دادند، همانطوریکه سیاست به آنها بهایی نداد و نتیجتاً به عنوان فعال سیاسی جذب نیروهایی مانند کومه له و دمکرات نشدند.

شکست نظامی در کردستان

احزاب متفاوت با تأثیرات مشابه

تر از وضع فعلی است. ما منشا آن تغییرات و تأثیرات نبودیم. با عقب نشینی ما کسی مسکن و درمانگاه و مراکز بهداشت و بیمارستان و قوانین مدرنش به خطر نیافتاد. کسی رابطه اش با کارفرما وارد بعد دیگری نشد. پروژه هیچ کار بزرگی نیمه تمام نماند. دستمزد پائین کسی پایین تر نیامد و ساعت و شرایط طاقت فرسای کار همان ماند که زیر سلطه ما هم بود. قوانین ناموجود مدرن زندگی لغو نشد. به همین دلیل جارو کردن ما از آن جامعه کار سختی نبود.

دوره جدید در کردستان؛

معنی بالا بروند. چپ ها مراسم خودشان را داشتند، ناسیونالیست ها هم مراسم خودشان را داشتند. همه هم در شهر سندانج توده وسیعی از مردم جمع میگردند، ولی از نظر اجتماعی وضعیت زن در آن جامعه مطلقاً تغییری نکرد. فضای تاریخاً ضد رژیم در کردستان کمک کرده تا فعالین و نهادهای علنی کار در تناسب قوای مساعدتری مردمان بیشتری به نسبت نهادها و فعالین تهران به دور خود جمع کنند و سمینار و مراسم های با جمعیت پرشمارتری را سازمان دهند، ولی هیچکدام از این کارها به تغییر در زندگی کسی منتهی نشد. در زندگی واقعی، وضع زن برخلاف ادعاهای بی پایه، هیچگاه در شهر سندانج بهتر از تهران نشد، بلکه بسیار هم بدتر است.

دوره جدید و کارگران

اتحاد صنعتگر دوره قبل خشک شد، اساساً به این دلیل که به جای ایفای نقش به عنوان تشکل توده ای کارگری بیشتر نقش سیاسی یک سازمان چپ کارگری را بازی کرد. فضای ضد رژیمی جنبش همگانی علیه جمهوری اسلامی زمینه های رشد چنین نقشی را در آن فراهم آورده بود. ادامه آن سنت در دوران فضای بازتر بعد از دوم خرداد، رشد نهادهای مشابهی با همان کارکرد بود. از کمیته هماهنگی تا کمیته پیگیری، کمیته علیه بیکاری و نهادهای کوچکتر از فعالینی که به اسم نهاد کارگری فعالیت شان را شروع کردند، همگی برعکس چیزی که ادعا کردند، مانند اتحاد صنعتگر، زیر فشار سنت ضد رژیمی اساساً به فعالیت سیاسی روی آوردند. به همین دلیل در یک دهه گذشته هیچ یک از اینها منشا تغییری در زندگی کارگر نشدند و به ایجاد تشکل های کارگری نینجامیدند. نتیجتاً کارگر بی تشکل و سازمان و بی اختیار ماند و این نهادها هم غرق مشغله های سیاسی مربوط به آرمان های ایدئولوژیک فعالین خود شدند. تفاوت اینجاست که در دوران اتحاد صنعتگر، به دلیل توازن قوای آن زمان در کردستان، جمهوری اسلامی ناچار بود موقتی هم که شده تا پایان کار حضور نیروی پیشمرگ و سازمان های سیاسی نظامی آوانس هایی را به مخالفت سیاسی در شهر به مردم بدهد و به کارگران هم برای بالا بردن پرچم سیاسی و اجرای مراسم روزنه ای برای تخلیه فشار سیاسی اجتماعی در سطح شهر باز بگذارد. دهه گذشته آن تناسب قوای سیاسی به ضرر فضای اعتراض اجتماعی تنگ تر بود. نتیجتاً نهادهای هم سنت اتحادیه صنعتگر سابق از میدان عمل مشابهی بهرمنند نیستند و نتیجتاً به لحاظ کمیت کوچکتر اند، اما سنت همان است؛ پرچم سیاسی شان را بالا می برند و آکسیون می کنند و اطلاعیه میدهند و ادبیات سیاسی تولید میکنند و وظایف ایدئولوژیک خود را به جای می آورند و تعصبات گروهی شان هم از هر گروه سیاسی کار غیر اجتماعی بیشتر است. من یادم هست دو سه سال قبل رژیم از قبل اعلام کرده بود که اجازه برگزاری مراسم اول ماه را نمی دهد. فعالین سقزی صبح زود، آفتاب در نیامده رفته بودند به بیرون شهر در کوه و دشت جمع شوند و مراسم ماه مه را بجا بیاورند. مثل فرد مسلمانی که صبح زود به دنبال اصول و فرائض دینی و امر ایدئولوژیکش می رود و رابطه انجام آن مراسم مذهبی با سوخت و ساز جامعه هم در ذهنیت دینی اش جایگاهی نمواند داشته باشد. همان جمعی که در اجرای

آخر این دوره تقریباً آخر دوره حیات حزب کمونیست ایران است که حزب کمونیست کارگری از آن جدا می شود. و بعد از درون حزب کمونیست کارگری، حزب حکمتیست جدا می شود. احزاب متفاوت میشوند اما همان محصولات سابق تولیدشان است؛ کمونیسم در بعد اجتماعی کماکان بی نقش است. تاریخ بعد از این نیز همچنانکه می بینیم ادامه وضع سابق به شکل دیگرست؛ اسامی احزابی که می آیند متنوع اند، سیاستها متفاوتند، مواضع رنگارنگ اند، اما تأثیر در آن جامعه مشابه و تقریباً کاملاً یکسان است. مهم نیست کمونیست امروزی کومه له ای، حکمتیستی، کمونیست کارگری یا مستقل و آن دیگری است. وقتی که از دور با چشم مسلح انبوه این کمونیست ها را خارج از عناوین حزبی که به خود داده اند مینگرید، متوجه میشوید علیرغم تمام اختلافات ظاهراً عمیق و ایدئولوژیک در مواضع سیاسی، نقش شان بشدت مشابه است. کماکان ناسیونالیست ها و اسلامی و هر موجود سیاسی ناجالب دیگری جلو جلو میدان را در دست خود گرفته اند و کمونیست ها هم در حاشیه ای از جامعه دل خوش پیش فنگ پانگ و آکسیون سیاسی با نیروی محدود خود و انجام وظایف در خدمت عقاید ایدئولوژیک و سیاسی دینی خویش اند.

دوره جدید و زنان

در عرصه زنان در جامعه کردستان، از کومه له ای که ما جا گذاشتیم، تا حزب کمونیست کارگری و بعدها حزب حکمتیست آن سنت در همه این احزاب همچنان به چشم می خورد. این بود که ما در عرصه جنگ زن برای رهایی شاهد هیچ تحول مهمی در عمق این جامعه نیستیم. امروز آمار قربانیان خودکشی زنان و کشتار و قتل ناموسی و ختنه و خشونت های درون خانواده و پدیده های این رنگی ضد زن به نسبت تعداد کمونیست های آن جامعه بالاست. نهادهایی که در دفاع از حقوق زن در تقریباً یک دهه گذشته شکل گرفتند، اساساً شامل مراسم سالانه ای هستند و کمپین های معین سیاسی، که اتفاقاً تأثیر مثبتی هم در جامعه داشتند و فضا را مطبوع تر میکردند. اما همین فعالین زیادی برای آنها کار کردند و نقش خوبی ایفا کردند. اما آن سنت منشا تغییر در وضع زن در آن جامعه نبود و نشد. اگر از زاویه نگرش انسان منصفی که تعصبات و عرق حزبی چشمانش را نبسته به آن منظره بنگریم، متوجه میشویم که آن مناسبت ها و میتینگ های مختلف این نهادها بیشتر کمک کرد به اینکه پرچم های سیاسی

به نقطه پایانی این دوره می رسم. اسم آنرا می گذارم شکست در کردستان. این شکست از سال 63 شروع شد، وقتی که نیروهای پیشمرگ از شهرها و از محوره های اصلی عقب رانده شدند و به تدریج اردوگاه های کومه له در خاک عراق مستقر شد. در سالهای 67 و 68 دیگر پیشمرگان کومه له تحرکی در شهرها و مناطق کردستان نداشتند. جمهوری توانست بر کردستان تسلط پیدا کند. اینکه این تسلط در چه اشکالی بود مربوط به این بحث نیست. جنگ در سنت پیشمرگ شکست خورد. در حالیکه جنگ در جامعه و در عرصه های مختلف کماکان ادامه دارد. جنگ جوان با فرهنگ ارتجاعی، جنگ زن با آن مناسبات ضد زن، و جنگ کارگر با آن سیستم مملو از فقر و مصائب سرمایه داری همچنان ادامه دارد. اگر من نوعی بعنوان پیشمرگ اسلحه ام را گذاشتم و گفتم کنار می روم و سنت من دیگر نمی تواند ایفای نقش کند، کارگری که هر روز مجبور است برای زندگی بجنگد همچنان مجبور است که بماند و بجنگد. می خواهم بگویم عرصه ای از مبارزه شکست خورد و به تاریخ پیوست. در حالیکه هر روز شاهد جنگ در عرصه های دیگر یعنی در محله و خیابان و شهر هستیم. ما اخبار جنگ را از آنهایی که در آن شرکت می کنند می شنویم. تعداد خودکشی زنان شمار قربانیان جنگ و اعتراض به وضعیتی است که در آن به سر میبرند. شمار قربانیان فقر محصول شکست و یا ضربه خوردن جبهه ای در آن جنگ زندگی است. در پایان کار پیشمرگ، مردم در جامعه بدون اسلحه و سازوبرگ و سازمان باقی ماندند. این شکست از روز اول می بایست پیشبینی می شد، چرا که تعدادی آدم مسلح به جنگ نیروی مسلحی رفته بودند که چند هزار برابر آنها بود. کومه له ای که در جامعه تغییری ایجاد نکرده بود، کومه له ای که در مناسبات و فرهنگ و زندگی آن جامعه تغییرات زیرو روکننده ای را موجب نشده بود، و فقط خودش بود و نیروی پیشمرگ. با عقب نشینی نیروهای نظامی اش به جای دیگر از صحنه خارج شد. علت اینکه ما بعنوان نیروی پیشمرگ کمونیست چرا شکست خوردیم هرگز مورد بحث قرار نگرفت. ما چرا شکست خوردیم؟ چرا جمهوری اسلامی ما را به راحتی از جامعه جارو کرد؟ چرا به همان راحتی دولت اسرائیل نیروهای انتفاضه را نمی تواند سرکوب کند؟ چرا زورش به حزب الله نمی رسد؟ چرا الشیاب میدان را به قدرت های بزرگ تنگ میکند؟ آنها توده وسیع سازمان داده شده ای برای ایجاد تغییرات در جامعه اند. حالا بگذریم تغییرات مد نظر آنها یک جنگلستان عریان

مراسم اعتقادی اش این اندازه مصمم است، ناتوانی در ایفای نقش اجتماعی به تجدید نظر در پراتیک و شیوه کارش نمی کشاند.

خارج از این نهادها جمع ها و محافل و گروه های رسماً هوادار احزاب سیاسی نیز عین نقش را دارند؛ حکمتیست ها در شهر جمع ها و محافل خودشان هستند و تقریباً همه آنها را می شناسند. کومه‌له‌ای ها را همه می شناسند، حزب کمونیست کارگری ها را همینطور. بعضاً گروه‌ها کوچک‌تری هم هستند، که همه به عنوان کمونیست و چپ مشغول امر خودشان اند. هیچ یک از اینها بعنوان جمع کمونیستی که جامعه را سازمان می‌دهند، نقش ایفا نمی کنند. برای حزب خودشان کاری میکنند. برای حزب خودشان وارد فعالیت‌هایی شدند، برای حزب خودشان وظایفی را در پیش میگیرند و برای حزب خودشان فداکاری میکنند و از جان هم مایه میگذارند. این همان چپی است که به تدریج از دهقان و مبارزه برای خودمختاری که اولین برنامه مدون و اولین سند مهم کومه‌له بود، به تدریج در مواضع رادیکال تر و چپ تر و سوسیالیست تر شده اند، اما جنس سیاسی و سنتی که با آن سراغ جامعه میروند همانی است که روز اول تولد بودند. در آرمان و مواضع سیاسی چپ تر و در پافشاری بر آن متعصب تر هم شده اند، ولی تا آنجا که به جامعه مربوط است جنس شان همان است که بود؛ مشغول فعالیت در میان مردم به نفع جذب نیرو به سازمان و حزب سیاسی خود. همین سنت است که وقتی بحث سازماندهی کمونیستی کارگران می شود و کسی می گوید باید رهبران کمونیست درون کارگران متشکل شوند، هر فعال فرد حزبی از خودش می پرسد که این کمیته با من، با حزب من و عقاید من چه رابطه ای دارد؟ سیاست مرا می پذیرند؟ فرض بگیرید که فردا جمعی از رهبران کارگری سقر و سنج یک نهاد با یک سازمان کارگری مخفی تشکیل دهند و کاری بکنند. همه ما گوش بزنیم میشویم و حساس میشویم ببینیم اینها خط سیاسی شان با کدام حزب نزدیک است. کدام سازمان پشت آن رفته و کدام نرفته است؟ برای این سنت سیاسی متشکل شدن کارگر و رهبر کارگری کمونیست ابتدا در خود مهم نیست. قرار نیست طبقه کارگر را مثل طبقه سازمان دهند، قرار نیست کارگر را برای امر خود کارگر کنار هم متحد کنند، چون هدف اصلی این سنت سیاسی جذب نیرو به دور عقاید خویش و حزب خویش است. در این سنت تشکل توده ای کارگران اگر حتی علناً جهت چپ داشته باشد کافی و مورد پذیرش نیست، بلکه باید دقیقاً به جنبش سیاسی مورد علاقه او خدمات بدهد. یادمان هست فعالین کارگری که همراه این چپ دنبال سبز نرفتند با چه حمله و فحاشی و اتهاماتی بدرقه شدند. تشکل کمونیستی رهبران کارگری هم اگر کمیته کمونیستی متعهد به سازماندهی و ایفای نقش در میان هم طبقه ای هایش باشد، ابتدا قبول این سنت نیست، چون احتمالاً با حزب سیاسی او هم عقیده و هم جهت نیست. برای این سنت کارگر کمونیست تنها زمانی متشکل شدن مستقل سیاسی اش مورد قبول واقع میشود که به عنوان ضمیمه سیاسی حزب مد نظر او عمل کند. برای کمونیست دلسوز و غمخوار طبقه کارگر سازماندهی کارگر بطور در خود مهم است و امر هر کمونیستی باید باشد، صرف نظر از اینکه در

مغز و فکر این و آن فعالین کارگری چه می گذرد. من شک دارم منصور حکمتی که برای کمیته کمونیستی کارخانه شعر می گوید فکر می کند اینها رهبران کارگری اند که فقط به او عقیده و ایمان دارند.

علت اینکه ما در سنت این چپ برای پذیرش رهبران کارگری قید و شرط ایدئولوژیک می گذاریم روشن است؛ برای اینکه ما مبارزه خودمان، سنت خودمان، اهداف ویژه خودمان و منافع سیاسی خودمان را داریم و کارگر را برای آن اهداف می خواهیم. برای کمک به تحقق تاکتیک و استراتژی خود می خواهیم. این کمونیسم روز اول از مخالفت با رژیم شروع کرده بود، امرش امر ملی بود، در متن جنبش همگانی چشم به دنیا گشوده بود، مطالبه ای، سنت، راه و روش و طریقتش به کارگر و مبارزه کارگر بی ربط بود، و کارگر را هم به عنوان جزوی از خلق برای اهداف خود میخواست. حالا که در مواضع به چپ چرخیده و کارگر هم در دستگاه فکری اش جایی پیدا کرده است، بطور طبیعی می خواهد کارگر را برای امری که خودش دنبال می کند سازمان دهد. علت بی سازمانی کارگر بعد از سی و اندی سال اساساً عملکرد این سنت غیر کارگری چپ در عرصه هر دو هم تشکل حزبی است و هم تشکل توده ای. کارگر کمونیست متأسفانه تا این لحظه قادر به یافتن راه متفاوت و مستقلی برای سازماندهی تحزب خود نیافته است؛ که بخشا از نقد همین سنت غالب بر کل این چپ غیر کارگری میگذرد.

ادامه دارد.

ایجاد کمیته های کمونیستی مشکل از رهبران کمونیست
طبقه کارگر و سازماندندگان و آثریاتورهای کمونیست،
سنگ بنای ایجاد تحزب در درون طبقه کارگر است!

توسعه سرمایه داری در ایران

برام مدسی

نوشته حاضر توسعه سرمایه داری در ایران بعد از انقلاب ۵۷ را مورد بررسی قرار میدهد. در این رابطه دو انتخاب مقابل من قرار داشت. اول مراجعه دادن خواننده به حجم بزرگی از آمار و ارزیابی های مراجع دولتی، غیر دولتی و بین المللی که برای این بررسی جمع آوری شدند و دوم مستقیماً طرح آن احکام و تزییبات هستند که با بررسی همان آمار و ارقام بدست آمده اند. من امکان دوم را انتخاب کردم، چرا که در این صورت این نه فقط آمار و ارقام بلکه نقد مارکسیستی به کل روند تحریک سرمایه است که بر آن حجم زیاد آمار و ارقام ارجحیت میابد.

در پرتو بررسی توسعه سرمایه داری در ایران روند هایی را نشان میدهیم که در نتیجه آنها دو طبقه اصلی جامعه، بورژوازی و پرولتاریا بعد از انقلاب ۵۷ در ابعادی بمراتب وسیعتر و به این اعتبار طبقاتی تر مقابل یکدیگر قرار میدهند. اگر مارکس در بررسی انقلاب بورژوازی فرانسه افت و خیزها و شکستهای آن انقلاب را پیش شرط ضروری بلوغ بورژوازی و پرولتاریا در مبارزه شان علیه یکدیگر میدید، اگر منصور حکمت در سرکوب انقلاب ۵۷ بلوغ طبقه کارگر و بورژوازی را بعنوان سنتز آن نشان میداد. امروز ۳۲ سال پس از انقلاب ۵۷ شاهد هستیم که آنچه که بیش از هر چیز صحنه سیاست در ایران را رقم میزند، بلوغ این دو طبقه متخاصم است. رشد و پیچیدگی تحریک بورژوازی، بلوغ، عمق و پیچیدگی طبقه کارگر را بناچار بعنوان سنتز خود بهمراه دارد. هدف این نوشته نشان دادن زوایای این مهم است.

نوشته حاضر به تیتراهای زیر میپردازد:

- نقد مارکسیستی ضد انقلاب بورژوازی
- مختصات تاریخی بورژوازی
- امکانات بورژوازی بعد از سرکوب انقلاب ۵۷
- سیاست های اقتصادی حکومت اسلامی
- بورژوازی، منافع و جدلها
- کمونیسم بورژوازی

در بخش "نقد مارکسیستی ضدانقلاب بورژوازی" به وظایف تاریخی حکومت اسلامی پس از روی کار آمدن آن پرداخته میشود. ارزیابی از دیروز حکومت اسلامی بناچار سایه خود را بر ارزیابی از امروز آن خواهد انداخت.^۱

در ادامه خواهیم دید که "مختصات تاریخی بورژوازی" کدامند؟ شناخت این مختصات کمک میکند تا امکانات بورژوازی برای سازمان دادن مجدد انباشت سرمایه را پس از سرکوب قطعی انقلاب ۵۷ بشناسیم، چیزی که در بند بعد تحت عنوان "امکانات بورژوازی بعد از سرکوب انقلاب ۵۷" به آن پرداخته شده است. "سیاست های اقتصادی حکومت اسلامی" و بخش

"بورژوازی، منافع و جدلها" بطور مشخص به سیاست های بورژوازی حاکم و انعکاس سیاسی منافع متفاوت اقشار گوناگون آن میپردازد.

شناخت و نقد مارکسیستی پروسه توسعه سرمایه داری در ایران برای طبقه کارگر امری حیاتی است. شناختن این پروسه خود امکانی به احزاب بورژوازی رسمی تری و آن بخش که بنام کمونیسم سخن میگویند داده است که نقد مارکسیستی از حکومت اسلامی را جایگزین نقد بورژوازی آن بکنند تا در هر تنش سیاسی درونی بورژوازی توده های هرچه وسیعتری را حول یکی از بخش های بورژوازی بسیج کنند. شرط "واکسینه" شدن در مقابل ویروس کمونیسم بورژوازی شناخت و نقد مارکسیستی پروسه توسعه سرمایه داری در ایران است.

نقد مارکسیستی ضد انقلاب بورژوازی

حکومت اسلامی که از ابتدای استقرار خود بعنوان تنها آلترناتیو سیاسی بورژوازی برای سرکوب انقلاب ۵۷ و حفظ و بازسازی پایه های تولید سرمایه دارانه و تضمین روند انباشت سرمایه در ایران شکل گرفت، پس از از سر گذراندن دوره انتقالی که به تحکیم پایه های سیاسی حکومت بورژوازی منجر شد، سازمان دادن مجدد اقتصاد سرمایه دارانه جامعه و دور دیگری از انباشت سرمایه را بعنوان اصلی ترین وظیفه در مقابل خود یافت. این دوره با پایان جنگ ایران و عراق آغاز شد. از این مقطع وظیفه سازمان دادن انباشت مجدد سرمایه تبدیل به قطب نمای چگونگی حفظ حاکمیت سیاسی بورژوازی میشود. هر تنش سیاسی میان فرآکسیون های مختلف بورژوازی را باید در پرتو منافع اقتصادی متفاوت آنها دید.

بررسی روند توسعه سرمایه داری در ایران را نمیتوان از بررسی مارکسیستی چگونگی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی تفکیک کرد. ندیدن نقش سیاسی ضد انقلاب اسلامی در سرکوب انقلاب ۵۷ و وظیفه سیاسی که این دولت از طرف کل بورژوازی برای حاکم کردن مجدد نظم مطلوب خود و سازمان مجدد گردش سرمایه و انباشت آن عهده دار شد، بعنوان دوره ای انتقالی در حرکت یک دولت طبقاتی، اگر چه پوپولیست سالهای ۵۷ را به دفاع از جناحی از حکومت کثاند، کمونیسم بورژوازی امروز را با همان قدرت به حمایت مجدد از یکی از جناح های درون بورژوازی واداشته است.

انقلاب ۵۷ را ضد انقلاب بورژوازی جمهوری اسلامی با همه جناح های آن به خون کشید. اعدام صدها هزار انقلابی، کشتار کمونیست ها و رهبران کارگری، انحلال همه سازمان های برخاسته از موج انقلاب ۵۷، همه و همه پیش شرط های تحمیل بی حقوقی کامل به طبقه کارگر و تضمین سکوت آن در مقابل استثمار وحشیانه و بی حقوقی مطلق او بودند. پس از طی این پروسه است که دور دیگری از انباشت سرمایه اساساً ممکن می شود.

منصور حکمت در سال ۵۹ در این رابطه میگوید: "قیام بهمن ماه مبارزه بر سر قدرت سیاسی را فیصله نداد بلکه آن را از نظر تاریخی - طبقاتی تکامل بخشید، چرا که علیرغم اینکه موجب شد مسأله کسب قدرت سیاسی موقتاً از دستور مبارزه بلافاصله توده های انقلابی، که به توهم پیروزی دچار گشته بودند، بیرون

رود و زمینه را برای طرح مجدد این مسأله بگونه ای صریحتر و رها از چهارچوب تنگ یک مبارزه ماوراء طبقاتی ضد سلطنتی، که بورژوازی لیبرال و رهبری خرده بورژوازی بر زمینه ای از فقدان خط مشی مستقل پرولتری بر جنبش انقلابی تحمیل کرده بودند، فراهم ساخت. قیام بهمن به این ترتیب حلقه ای تعیین کننده در آشکار شدن محتوای طبقاتی انقلاب ایران بود. قیام بر این واقعیت تأکید گذاشت که تکلیف نهائی انقلاب حاضر، بمشابه انقلابی دمکراتیک در کشوری سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم قبل از هر چیز در گرو تسویه حساب دو طبقه اصلی جامعه، پرولتاریا و بورژوازی، است و این که انقلاب و ضد انقلاب هر دو میباید از نظر ترکیب طبقاتی و رهبری ایدئولوژیک - سیاسی و نیز شعارها و شیوه ها هنوز تکامل یابند.

قیام فرجام قطعی انقلاب حاضر را به پروسه شکل گیری مشخص تر نیروهای انقلاب و ضد انقلاب باز سپرد و تاریخ انقلاب ما پس از انقلاب بهمن بی شک چیزی جز تاریخ شکل گیری و تکامل دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب نیست..... اما آنچه اینجا مورد بحث ما است مطالعه چگونگی شکل گیری ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی و پایه های ظهور آن نیروی سیاسی مشخص بورژوازی است که صفوف ضد انقلاب را در یورش نهائی خود به اردوگاه انقلاب سازماندهی کرده و تلاش نهائی بورژوازی و امپریالیسم را در تثبیت قدرت سیاسی خود رهبری نماید.

بحث جناح های هیأت حاکمه خارج از این چهارچوب نباید نگریده شود. حکومتی که از دل قیام بهمن، و با بهتر بگویم علیرغم آن، شکل گرفت بی شک شکل ابتدایی رهبری سیاسی ضد انقلاب بود و لذا، همانطور که از همان فردای قیام اعلام کردیم، میباید بمشابه حکومتی بورژوازی نگریده و درک شود که به دفاع از سرمایه و امپریالیسم کمر بسته است. از این رو ما در قدم اول تکلیف خود را با چهارچوب کلی تخصصات دو جناحی که امروز بصورت حزب جمهوری اسلامی و گرایش بنی صدریستی متجلی شده اند، روشن کرده ایم: بحث بر سر تحلیل دو جناح در ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی است، و ما در این تحلیل، بر خلاف بسیاری از ناسیونالیست ها و اومانیست های لباس مارکسیسم پوشیده، نه بدنبال یافتن جناح و یا ملی و خلقی و قس علیها در حکومت، نه بدنبال "متحد" و "موضع حمایت مشروط" برای پرولتاریا در آن، بلکه در جستجوی مکانی هستیم که هر یک از این دو جناح در استراتژی ضد انقلابی امپریالیسم احراز میکنند. رنوس کلی و اساسی استراتژی ضد انقلابی کاملاً روشن است:

(۱) انقلاب ایران باید سرکوب شود. کارگران و زحمتکشان انقلابی و سازمانها و نهادهای سیاسی آنان در هم کوبیده شوند، اختناق آریامهری بر سراسر کشور حکمفرما شود و در یک کلام نظم ضد انقلابی بورژوازی در جامعه مستقر گردد، و

(۲) دور نوینی از انباشت سرمایه آغاز شود، کارگران و زحمتکشان شکست خورده بر منتهی از فقر و فلاکت بی سابقه نیروی کار خود را، در سکوت و تسلیم کامل، به نازلترین بها در خدمت سرمایه قرار دهند تا بحران اقتصادی سرمایه رو به تخفیف گذارد و تا باز در یک کلام نظم تولیدی متناسب با کشوری سرمایه داری و

بنابراین نتایج سیاسی منتج از آن بعد از سرکوب انقلاب ۵۷ زد. سازمان دادن مجدد اقتصاد سرمایه دارانه در ایران پس از طی دوره انتقالی گفته شده تنها میتوانست با رجعت به این ۳ مولفه صورت بگیرد.

اول: تأمین و تضمین نیروی کار ارزان طبقه کارگر
دوم: دولت بعنوان بزرگترین سرمایه دار انحصاری جامعه
سوم: صنعت نفت بعنوان اصلی ترین عرصه استثمار و تولید ارزش اضافه

تأمین و تضمین نیروی کار ارزان طبقه کارگر

دیکتاتوری مطلق حکومت اسلامی طی بیش از ۳۰ سال حیات خود، در درجه اول وظیفه تضمین بی حقوقی مطلق طبقه کارگر و تضمین ارزان بودن نیروی کار این طبقه برای تولید ارزش اضافه را در خود دارد. حاکمیت سیاسی بورژوازی اگر نتواند این پایه‌های ترین شرط تحرک سرمایه در ایران را تضمین کند، عملاً بیفایده‌گی خود را به طبقه خود نشان داده است.

همه آلترناتیوهای دیگر بورژوازی در اپوزیسیون طی ۳۰ سال گذشته بلاجبار میبایست همین فونکسیون پایه‌های تحرک سرمایه در ایران را تضمین میکردند. عدم موفقیت آلترناتیوهای بورژوازی در اپوزیسیون علیه هم طبقه ای‌های خود در حکومت را در درجه اول باید در همین واقعیت دید. هیچیک از آلترناتیوهای مطرح شده از طرف این بخش از بورژوازی در اپوزیسیون امکان تضمین بهتر خفقان و بی حقوقی مطلق طبقه کارگر و ارزان نگاه داشتن نیروی کار او را در مقایسه با حکومت اسلامی نداشته اند. نگاه کوتاهی به پایه‌های سیاسی و اقتصادی همه طرح‌های

کارشده از طرف این بورژوازی در اپوزیسیون، از فدرالیسم تا حمله نظامی به ایران و ازدوم خرداد تا جنبش سبز، چنانچه تبلیغات پرشور آنها را به کناری نهیم، برای تضمین این پایه‌های ترین شرط تحرک و سودآوری سرمایه در ایران در مقایسه با حکومت اسلامی ناکافی بوده اند. هر تحرک توده‌ای و سیاسی به نفع این آلترناتیوها و علیه حکومت اسلامی میتوانست با خطر زیر سوال رفتن کل رابطه کار و سرمایه از طرف طبقه کارگر ایران روبرو شود و این به معنای دور دیگری از تلاش بورژوازی برای تحکیم پایه‌های سیاسی حاکمیت خود و دور دیگری از سازمان دادن مجدد دستگاه‌های سرکوب و خفقان برای تضمین استثمار طبقه کارگر و دور دیگری از به حاشیه رفتن سازمان سرمایه دارانه اقتصاد و عدم سود آوری کافی سرمایه و دوره انتقالی دیگری برای حکومت بورژوازی میبود. حکومت اسلامی با هر درجه از "نامطلوب" بودنش برای بخشی از بورژوازی، خفقان و بی حقوقی طبقه کارگر و سودآوری بالای سرمایه را تضمین کرده است. سودآوری که پا بر شانه‌های استثمار مطلق طبقه کارگر و به نفع کل طبقه بورژوا در ایران، پوزیسیون یا اپوزیسیون بوده است. حاکمیت سیاسی بورژوازی در قالب حکومت اسلامی تا امروز توانسته است با تضمین پایه‌ای ترین شرط تحرک و انباشت سرمایه در ایران مقبولیت خود را به کل هم

طبقه ای‌های خود تحمیل کند. آنچه که طبقه کارگر ایران طی بیش از ۳۰ سال

است که چنین امکانی را قانونی کند، منظور آن ساختار قانونی است که رسماً اعتصاب، تظاهرات و تشکل‌های کارگری را نه تنها ممنوع اعلام کند، بلکه بتواند آن را ممنوع نگاه دارد. منظور آن درجه از انباشت پولی است که بتوان آن را بعنوان سرمایه بکار انداخت. منظور آن روبنای سیاسی است که تضمین کند که هیچ تنش سیاسی میان جناح‌های بورژوازی کل حاکمیت سرمایه را به زیر سوال نمیببرد. سرکوب و خفقان همانطور که گفته شد پیش شرط همه این نکات و شرط پایه‌ای هر تحرکی در روند انباشت سرمایه در ایران است.

اگر در دوره سرکوب انقلاب ۵۷، روبنای مذهبی حکومت اسلامی مانعی برای بورژوازی انحصاری و بزرگ ایران در قبول این حکومت بعنوان سنتز پروسه سرکوب انقلاب بود، بعد از فروپاشی بلوک شرق و بخصوص شکست سیاست‌های بورژوازی غرب به سرکردگی آمریکا در فاصله سالهای ۹۸ تا ۲۰۰۳ و ایجاد قطب‌های دیگر اقتصادی چون چین، روسیه و بخشا اتحاد اروپا، "اسلامیت" حکومت در ایران دیگر مانع جدی برای قبول این حکومت بعنوان سنتز و نتیجه سرکوب بورژوازی انقلاب ۵۷ نبود. این تغییر جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان باعث به رسمیت شناخته شدن حکومت اسلامی بعنوان حکومتی "قابل قبول" از طرف بخش بزرگی از بورژوازی جهانی شد.

آنچه که به حکومت اسلامی از طرف دیگر اجازه داد که خود را بعد از انجام وظیفه ضد انقلابی خود در سرکوب انقلاب ۵۷ به کل طبقه بورژوازی بعنوان سنتز و آلترناتیو حکومت ضد انقلاب بورژوازی بعد از سرکوب انقلاب ۵۷ تحمیل کند، ۴ فاکتور اساسی بودند:

اول: حفظ خفقان و بی حقوقی کامل طبقه کارگر بعنوان پیش شرط از سرگیری روند انباشت مجدد سرمایه
دوم: انباشت سرسام آور پول در ایران بر مبنای استثمار مطلق طبقه کارگر

سوم: سریلند کردن بلوک‌های صنعتی دیگری چون چین و بخشا اتحاد اروپا در کنار بلوک غرب به سرکردگی آمریکا که امکان دور زدن محدودیت‌های بلوک غرب و دسترسی به بازار جهانی سرمایه را فراهم ساخت.^۱

چهارم: همانطور که گفته شد، تغییر جغرافیای سیاسی جهان مانع اسلام سیاسی برای انتگره شدن حکومت اسلامی در بازار جهانی سرمایه را عملاً کنار نهاد. سازمان دادن اقتصاد سرمایه داری در ایران برای حکومت اسلامی اما به معنای مواجه با امکانات و محدودیت‌های تاریخی بورژوازی در ایران بودند، امکانات و محدودیت‌هایی که امروز هم مهر خود را به جدل‌ها و تنش‌های میان جناح‌های مختلف حکومتی زده اند. پیش از پرداختن به این اما باید دید که جمهوری اسلامی بعنوان سنتز سرکوب انقلاب با چه مولفه‌هایی روبرو بود.

مختصات تاریخی بورژوازی

حکومت اسلامی به نمایندگی از طرف کل بورژوازی در ایران با ۳ مولفه داده شده وارد این پروسه شد. ۳ مولفه ای که رنگ خود را به همه تحولات اقتصادی و

تحت سلطه امپریالیسم، نظمی که شاه مز دور نماینده راستین آن و ضامن تأمین آن برای همه اقشار سرمایه بود، به کشور باز گردید.

تخصیصات موجود در حکومت از فردای قیام تا کنون قبل از هر چیز بیانگر عدم وجود وحدت در درون صفوف ضد انقلاب در مورد چند و چون پروسه‌ای است که میباید این دو شرط تحکیم حاکمیت سرمایه در جریان آن متحقق گردد، و درست بر سر این مسأله است که دو جناح کنونی ضد انقلاب در حکومت به تخصیصی آشکار کشیده شده و در فراخواندن بورژوازی به اتخاذ شیوه‌ها، سیاستها و تاکتیکهای معین پیشنهادی خود، و برای تأمین وحدت نظر در صفوف بورژوازی بر سر این سیاستها و تاکتیکها، سرسختانه مبارزه میکنند. ضد انقلاب بورژوا - امپریالیستی از دل این کشمکش‌ها شکل و قالب حرکت نهانی خود را یاز خواهد یافت و آن نیروی سیاسی، و چهارچوب سیاسی-ایدئولوژیکی که به بهترین وجه بورژوازی را در حرکت ضد انقلابی نمایندگی و رهبری کند شکل خواهد گرفت. " منصور حکمت- دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی- تأکیدات از من

حکومت اسلامی موفق به سرکوب انقلاب شد. کارگران و زحمتکشان و سازمانهای سیاسی آنان به خون کشیده شدند. اختناق قرون وسطایی را بر میلیون‌ها انسان حکمفرما کردند و نظم ضد انقلابی بورژوازی لازمه استثمار و انباشت مجدد سرمایه را ایجاد کردند. آنچه که اما مهم است سنتز سیاسی است که در نتیجه این سرکوب و به سرانجام رسیدن وظیفه اول ضد انقلاب بورژوازی میبایست شکل میگرفت. مختصات حکومت بورژوازی که وظیفه آن به خون کشیدن قیام ۵۷ بود، نمیتوانست همان مختصات حکومتی باشد که وظیفه سازمان دادن اقتصاد سرمایه دارانه جامعه را دارد. اینجا ابدأ منظور فاکتور سرکوب نیست. سرکوب شرط بقای حاکمیت سرمایه در ایران است و این ربطی به روبنای اسلامی آن ندارد. تحول ارگانی چون سپاه پاسداران از ارگان سرکوب مطلق به یکی از بزرگترین بنگاه‌های صنعتی و مالی این تحول را بیان میکند. منصور حکمت در همانجا میگوید: " هیچیک از دو جناح موجود در هیأت حاکمه کنونی نمایندگان مستقیم کلیت منافع سرمایه انحصاری و به این اعتبار ناجیان نهانی بورژوازی - در کشور ما نیستند. این نمایندگان تنها میتوانند حاصل آن سنتز سیاسی‌ای باشند که فوقاً به آن اشاره کردیم و تا زمانی که شرایط لازم و کافی برای ظهور این سنتز (شق ثالث)، بر مبنای رابطه معینی میان دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب، فراهم نیامده باشد، چنین نمایندگانی در عرصه عملی سیاست توسط سرمایه انحصاری به پیش رانده نخواهد شد." حکومت اسلامی طی حیات ۳۰ ساله‌اش خود را بعنوان آن سنتزی که منصور حکمت از آن نام میبرد به کل بورژوازی تحمیل کرد. مختصات حکومت اسلامی دیگر مختصات دوره تولدش نیستند. همانطور که قبلاً گفته شد طبیعی است که منظور اینجا فاکتور سرکوب و خفقان نیست. خفقان و سرکوب شرط وجودی و پایه‌ای تحرک سرمایه در ایران هستند. منظور شکل گرفتن آن ارگانها و نهادها و بنگاه‌هایی هستند که بر پایه چنین خفقانی بتوانند استثمار طبقه کارگر و پروسه انباشت سرمایه را سازمان دهند. منظور روبنای سیاسی تعریف شده‌ای

حکومت اسلامی تجربه کرده است. تضمین این پایه‌ای ترین خصوصیت سرمایه داری در ایران بوده است. پروژه تراژیک قانون کار در ایران چهره نمای بسیار خوب این واقعیت است. ممنوعیت اعتصاب، تظاهرات و تشکل، خارج کردن بخش‌های وسیعی از طبقه کارگر از دامنه عمل همین قانون کار، سطح پایین دستمزدها و غیره تنها شمه‌هایی از اشکال قانونی توحش حکومت بورژوازی علیه طبقه کارگر هستند. توحشی که سودآوری مطلق سرمایه را در ایران تضمین کرده است. سازمان دادن مجدد اقتصاد سرمایه دارانه جامعه و تضمین سودآوری سرمایه مبیاید این پایه‌ای ترین شرط تحرک سرمایه در ایران را تضمین می‌کند. نباید جای تعجب باشد که با هر تنش درونی جناح‌های مختلف بورژوازی علیه یکدیگر بلاجبار این شرایط استثمار طبقه کارگر و قانون کار بوده است که از طرف جناح‌های متخاصم بورژوازی بعنوان پرچم بسیج طبقه کارگر حول شعارهای خود مورد استفاده قرار گرفته است.

دولت بعنوان بزرگترین سرمایه دار انحصاری جامعه

روند رشد سرمایه داری در ایران پروسه‌ای بود که از بالا انجام شد. در ایران هیچ انقلابی علیه فئودالیسم صورت نگرفت. دولت در نتیجه بانی اصلی گسترش و ایجاد زمینه‌های تولید سرمایه دارانه و انباشت آن بود. این باعث می‌شود که هر تنش سیاسی در جامعه علیه دولت مستقیماً کل زیربنای اقتصادی آن را زیر سؤال ببرد. انقلاب ۵۷ به بورژوازی ایران نشان داد که متحد نگاه داشتن کل طبقه بورژوا حول حکومتی که خود از جمله سرمایه داران اصلی جامعه است کاری مشکل است. بلاهت بورژوازی لیبرال ایران در رویدادهای پیش از قیام بهمن و عدم حفظ اتحاد طبقاتی اش با نماینده رسمی بورژوازی در دولت، که همان رژیم شاه بود، جدی بودن این خطر را در کنار تحرک وسیع طبقه کارگر علیه سرمایه بطور کلی، مصادر کارخانجات و اعمال قدرت کارگری در جامعه را نشان داد. این باعث می‌شود که در هر تحول و یا تنش سیاسی چون انقلاب ۵۷ از آنجا که دولت سرمایه گذار اصلی کشور است، رابطه کار و سرمایه زیر سؤال برود. در کشورهای سرمایه داری که سیستم پارلمانی جا افتاده‌ای دارند، تنش‌های سیاسی دولت‌ها را عوض می‌کند اما رابطه میان کار و سرمایه زیر سؤال نمی‌رود.^۲

گذشته از این دولت بعنوان سرمایه گذار بزرگ کشور باید همه مخارج کل ساختمان دستگاه‌های دولتی، نظامی و بوروکراسی را متحمل گردد. دولت شرایط و ملزومات گردش سرمایه را فراهم می‌کند، شرایطی که کل طبقه بورژوا از قبیل آن امکان استثمار طبقه کارگر و انباشت مجدد سرمایه اش را دارد، سرمایه‌ای که اما خود را سهم در تأمین مخارج دولت نمی‌بیند. چه در دوره حکومت شاه و چه امروز جمهوری اسلامی مسأله پرداخت مالیات یکی از گره‌های قابل دولت و سرمایه غیردولتی بوده است. همین یکی از پایه‌های جدل امروز میان جناح‌های مختلف بورژوازی است.

فاکتور دولت بعنوان بزرگترین سرمایه دار جامعه از طرف دیگر دامنه تحرک سرمایه را محدود می‌کند. رقابت بعنوان اصلی‌ترین موتور محرکه سرمایه برای کسب سود بیشتر به عقب صحنه رانده می‌شود و منابع

مالی عظیمی که در نتیجه استثمار طبقه کارگر حاصل شده اند، امکان گردش را از سرمایه می‌گیرد. تنها امکان عملی پناه بردن به تجارت و گسترش سرمایه تجاری خواهد بود. به همین دلیل تجارت و خرید و فروش بعنوان یکی از اصلی‌ترین عرصه تحرک سرمایه در ایران در میان سالهای ۶۱ تا ۶۹ بود. سرمایه تجاری که امروز یکی از پایه‌های تنش‌های درونی حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهد. در یک کلام بورژوازی در این صورت امکان استفاده از همه امکانات خود برای سودآوری بیشتر و تمرکز سرمایه و گردش آن را از دست خواهد داد.

سویسدهای دولتی که امروز به آن نام پارانه‌ها را داده اند، بخش لایتجاری سیستم‌های سرمایه داری هستند که در آن‌ها دولت از چنین نقش کلیدی در تولید برخوردار است. سیاست لغو و تعدیل پارانه‌ها آرزوی دیرینه بورژوازی بزرگ حاکم در ایران بوده است. به این در ادامه بیشتر خواهیم پرداخت.

صنعت نفت بعنوان اصلی ترین عرصه استثمار و تولید ارزش اضافه

صنعت نفت بعنوان اصلی ترین عرصه گردش سرمایه، کل امکانات سرمایه برای سودآوری و استثمار طبقه کارگر را محدود می‌کند. این درکنار انحصار دولتی که قبلاً به آن اشاره شد، امکان ایجاد زیرساخت‌های لازم را به سرمایه در ایران نمی‌دهد. حکومت شاه به نمایندگی کل طبقه بورژوا در ایران، از دهه ۵۰ دست بکار ایجاد ساختارهای لازم تحرک سرمایه در عرصه‌های دیگر تولیدی شد، اقداماتی که با انقلاب ۵۷ عملاً برای مدتی بیش از ۱۰ سال به عقب افتادند. در ادامه باید به امکانات بورژوازی برای سازمان دادن پروسه انباشت سرمایه پرداخت. مختصات فوق امکانات مهمی را برای سرمایه در ایران فراهم کردند.

امکانات بورژوازی بعد از سرکوب انقلاب ۵۷

در این رابطه به تفصیل در جای دیگری صحبت شده است.^۳ که اینجا با تغییراتی به تکرار آن‌ها کفایت می‌شود:

شرایط بین المللی: پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی ما ناظر بلوک اقتصادی تعریف شده ای بنام "غرب" بودیم. این بلوک که در راس آن سرمایه و دولت آمریکا قرار داشت دیگر تنها بلوک اقتصادی نبود که سرمایه در ایران برای ادامه حرکتش مجبور به قفل شدن به آن می‌بود. بعد از فروپاشی بلوک شرق ما شاهد شکل گرفتن قطب‌های دیگر اقتصادی در جهان سرمایه داری شدید که عملاً به رژیم اسلامی و کل سرمایه فعال در ایران امکان دور زدن محدودیت‌هایی که بعد از سرکار آمدن رژیم اسلامی "دولتهای غربی" و بخصوص آمریکا برای او ایجاد کرده بودند را داد. اینجا مشخصاً منظور چین ودر مرحله بعدی روسیه و بخشا اتحاد اروپا است. انتگره شدن در بازار سرمایه جهانی بعد از شکل گرفتن این بلوک‌های اقتصادی جدید دیگر تنها از کانال انتگره شدن رژیم اسلامی در سیستم اقتصادی و سیاسی غرب و بخصوص آمریکا نمی‌گذشت. طبیعی است که بدون معامله با غرب و کنار

آمدن با آن همه امکانات سرمایه جهانی برای تحرک سرمایه در ایران باز نمی‌شوند، این اما به معنی این نیست که سرمایه در ایران امکان دیگری بجز کنار آمدن با غرب را نداشت. درست در شرایطی که اولین تحریم‌های اقتصادی مهم علیه ایران اعمال شدند، چین بدنبال گسترش بازارهای خود در آسیا و آفریقا بود و همین امکانات مهمی برای رژیم اسلامی و سرمایه فعال در ایران ایجاد کرد. اگر ۳۰ سال پیش انتگره شدن در بازار جهانی و کسب تکنولوژی پیشرفته برای تولید و انباشت درجه عظیمی از سرمایه برای تأمین اولیه سرمایه ثابت از کانال انتگره شدن در بلوک غرب می‌گذشت و همین محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی رژیم اسلامی را تعریف می‌کرد، امروز دیگر آن فاکتور‌ها بشدت تغییر کرده اند. مطلوبیت یا عدم مطلوبیت رژیم اسلامی برای غرب فاکتور اساسی بود که تعیین می‌کرد آیا رژیم اسلامی به نمایندگی از کل سرمایه در ایران امکان رشد و انباشت را دارد یا نه؟ امروز مطلوبیت رژیم اسلامی بعنوان طرف معامله برای چین و شوروی کافی است تا این محدودیت‌های غرب را دور بزند و این اتفاقی است که افتاد. به این اعتبار امروز شاهد اشکال دیگر انباشت و تحرک سرمایه هستیم. اشکالی که دیگر خود دولت آمریکا و متحدینش قدم به قدم مجبور به قبول آن شده اند.

تمرکز و انباشت سرمایه: آنچه که ما بیش از ۳۰ سال بعد از رژیم شاه شاهد آن هستیم، انباشت عظیم منابع مالی هستند که به سرمایه در ایران امکان پا گذاشتن به عرصه‌هایی را داده است که رویایی همیشگی سرمایه در دوران رژیم شاه بودند. رژیم شاه به نمایندگی از طرف کل سرمایه در ایران گردش سرمایه را در کنترل خود داشت. پدیده "آقازاده‌ها" در رژیم اسلامی اگرچه برای دعوای درونی رژیم معنایی سیاسی دارد، در دنیای تحرک سرمایه در ایران اما بیان شکل گیری قشر کلفتی از سرمایه داران در ایران است که با اتکا به استثمار وحشیانه طبقه کارگر و سرکوب خونین جامعه طی بیش از ۳۰ سال شکل گرفته است. چه رژیم شاه و چه رژیم اسلامی و یا هر حکومت سرمایه داری دیگر برای پلگذاشتن به عرصه‌های تولیدی مهم صنعتی محتاج درجه معینی از انباشت سرمایه و خیلی ساده گفته باشم پول هست. پولی که در بانک خوابیده باشد هر چند هم که چشمش زیاد باشد مادام که به گردش نیفتد و ارزش تولید نکند، سرمایه نیست. در رژیم شاه ما شاهد اندوخته‌های عظیم پولی بودیم که به گردش نمی‌افتادند، آنچه که پدیده "آقازاده‌ها" را در جمهوری اسلامی توضیح می‌دهد، هم انباشت عظیم منابع پولی است و هم گردش آن بعنوان سرمایه. این "آقازاده‌ها" هم همه شان ملازاده نیستند. این نامی است که در دعوای درونی رژیم به هم می‌دهند.

صنعت نفت به تنهایی برای به گردش انداختن کل آن منابع پولی ذخیره شده بعنوان سرمایه کافی نبود. این مشکلی بود که رژیم شاه هم با آن طرف بود. رژیم اسلامی همانطور که قبلاً گفتیم عملاً با استفاده از همان شرایط بین المللی عرصه‌های دیگری را برای گردش سرمایه بازکرد. عرصه‌هایی که به صنایع حاشیه‌ای محدود نبوده بلکه مستقیماً به نیاز گردش سرمایه در ایران و بازسازی پایه‌های اقتصادی تولید صنعتی در ایران مربوط می‌شوند.

از سال ۷۸ به بعد ما شاهد افتتاح بخش‌های صنعتی

بزرگی در ایران هستیم. اگر به شناسنامه شرکت های پیمانکاری برای مثال در صنایع نفت و پتروشیمی مراجعه کنید میبینید که بیش از ۸۰٪ آنها از سال ۷۹ و ۸۰ به بعد با ریاست همین قشر تشکیل شده اند. همین روند را ما در صنایع برق و مخابرات و راه آهن و فولاد و ماشین سازی ها میبینیم. بررسی اوضاع اقتصادی سرمایه در ایران نشان میدهد که چه به لحاظ تعداد واحدهای صنعتی که بالای ۲۰۰ نفر را به استخدام خود دارند، چه به لحاظ عرصه هایی که این واحدهای صنعتی در آن فعال هستند و چه به لحاظ سرمایه ای که از این طریق به گردش درآمده است، رژیم اسلامی امروز با استانداردهای خود جهان سرمایه داری بسیار "کلاسیک تر" از رژیم شاه است.

نگاه کوتاهی به عرصه هایی که این سرمایه متمرکز شده در آنها به جریان افتاده است نشان میدهد که صنایع سنگین و زیربنایی یکی از عرصه های اصلی هستند. صنایع ماشین سازی، فولاد، پتروشیمی، قالب زنی، برق و اخیراً هم راکتورهای اتمی که شبکه ای از صنایع تولیدی پایه ای را با خود همراه کرده است از این جمله اند. اقتصاد سرمایه داری در ایران امروز به همین دلیل اقتصاد ۳۰ سال پیش نیست. گردش سرمایه و تولید ارزش اضافی دیگر تنها از کانال نفت و درآمدهای حاصله از آن صورت نمیگیرد. صنایع نفت و درآمد حاصله از آن امروز در بهترین حالت ۳۰ یا ۴۰ درصد کل ارزش تولید شده را بخود اختصاص میدهند. صنایع فولاد، ماشین سازی ها، برق، راه آهن و غیره سهم بزرگی از ارزش تولیدی را بخود اختصاص میدهند. احتیاجات فنی و علمی سرمایه در ایران برای این امر، علیرغم محاصره اقتصادی غرب، در همراهی آن با بلوک های صنعتی جدید عملاً تامین شدند. جایگاه صنعت نفت در اقتصاد ایران دیگر جایگاه ۳۰ سال پیش نیست. همین عکس العمل اقتصاددانان رژیم اسلامی در جریان بحران اقتصادی حاضر را نشان میدهد. پائین آمدن قیمت نفت آن تأثیری که انتظارش میرفت را بر اقتصاد ایران نگذاشت چرا که منبع سود و ارزش اضافه برای سرمایه در ایران تنها نفت نبود.

بورژوازی، منافع و جدلیها

اگر در ابتدای قدرت گیری حکومت اسلامی چگونگی سرکوب انقلاب مبنای اختلاف جناح های درونی حکومت اسلامی بود، پس از قطعی شدن سرکوب انقلاب ۵۷ سازمان دادن مجدد اقتصاد سرمایه دارانه جامعه و دور دیگری از انباشت سرمایه بعنوان اصلی ترین وظیفه در مقابل حکومت اسلامی قرار گرفت. از این زمان به بعد وظیفه سازمان دادن انباشت مجدد سرمایه تبدیل به قطب نمای چگونگی حفظ حاکمیت سیاسی بورژوازی میشود. هرتنش سیاسی میان فراکسیون های مختلف بورژوازی و هر راه حلی که برای تضمین حاکمیت سیاسی حکومتشان ارائه میدهند را باید در پرتو منافع اقتصادی متفاوت آنها دید.

حکومت اسلامی برنامه های اقتصادی فوق را بر بستر عمومی تنفر عمیق مردم علیه خود به اجرا گذاشت. تنفر عمومی که هیچ گاه واحد نبود و نیست. طبقات اجتماعی هر یک در تلاش اند که منافع اقتصادی خود را حول چنان اهداف و شعارهای سیاسی فرموله کنند که بعنوان اهداف عمومی و همه گیر از طرف همه اقشار اجتماعی و بخصوص طبقه کارگر پذیرفته شوند. بستر عمومی تنفر از حکومت اسلامی طبعا امکانات بسیج بیشتری را در این رابطه فراهم میکند. در نتیجه ضعف طبقه کارگر در شکل دادن به اترناتیو طبقاتی خود، این احزاب و گروه های سیاسی بورژوایی هستند

این تنها گوشه ای از طبقه کارگر صنعتی را نشان میدهد که ۳۰ سال پیش با این ابعاد اساساً وجود نداشت. رشد و گردش سرمایه چه در ایران و چه هر جای دیگر جهان محتاج نیروی کار متخصص و آموزش دیده است. پرولتار صنعتی در ایران امروز نه تنها به اعتبار جایگاهش در تولید بلکه به اعتبار تعداد آن بخش اصلی جامعه کارکن را تشکیل میدهد. درجه تمرکز پرولتاریای صنعتی در ایران را شاید بتوان با چین مقایسه کرد. در مراکز بزرگ صنعتی چون سایپا و ایران خودرو ما شاهد کار مشترک بیش از ۱۰ هزار کارگر صنعتی در یک مرکز تولیدی هستیم. همین امر را در صنایع فولاد و پتروشیمی هم میتوان دید. میخواهم تأکید کنم که ۳۰ سال پیش درجه تمرکز پرولتار صنعتی در ایران شاید ۱۰٪ امروز هم نبود. همین کل سرمایه در ایران را برای تضمین پراکندگی طبقه کارگر، مجبور کرده است که به انواع و اقسام قراردادهای کاری سفید و پیمانی و دولتی و غیره روی بیاورد.

سؤال اما این است که با توجه به این امکانات، چه سیاست های اقتصادی از طرف بورژوازی حاکم به اجرا درآمدند؟

سیاست های اقتصادی حکومت اسلامی

حکومت اسلامی تصمیم به اجرای دو طرح گرفت: خصوصی سازی ها و هدفمند کردن یارانه ها. هر دو طرح در اساس قرار است که عرصه های وسیعتری برای سرمایه گذاری و باز کردن بازار رقابت و انباشت بیشتر سرمایه را برای بورژوازی تضمین کنند. این به معنی محدود کردن دست دولت از دخالت در پایه های ترین فونکسیون های تحرک سرمایه است. دولت قرار است چهارچوب عمومی تحرک و سودآوری سرمایه را تضمین کند و امکان تحرک بیشتری را برای سرمایه های بزرگ بوجود آورد.

خصوصی سازی ها قرار است بخش زیادی از آن منابع مالی که به یمن ۲۰ سال سرکوب مطلق و بیحقوقی کامل طبقه کارگر و استثمار وحشیانه او ذخیره شده اند را بعنوان سرمایه فعال به گردش

درآورد. دولتی بودن بخشهای وسیعی از صنایع پایه ای و سنگین و خدمات عمومی عملاً مانع به تحرک افتادن این منابع مالی بعنوان سرمایه بودند. دولت امروز از یک طایفه بخشی از سود حاصله از این مراکز صنعتی را به بعنوان بودجه خود صرف میکند و از طرف دیگر امکان رقابت را از سرمایه علی العموم میگیرد. به این جهت است که پروسه ورشکستگی بنگاه های صنعتی تا امروز سنتاً بدلیل جواب ندادن دولت به خواسته های این بنگاه ها بوده است تا غیرسود ده بودن آنها. دولت ملزم به تضمین سود دهی بنگاه های صنعتی و تجاری بوده است، الزامی که موجب اختصاص منابع مالی عظیم برای کل بورژوازی بوده اند. طرح خصوصی سازی ها این مخارج را از گرده کل طبقه بورژوا خارج میکنند و سود دهی با ورشکستگی بنگاه های فوق را به روند رقابت در

بورژوازی در ایران هستیم. اگر به شناسنامه شرکت های پیمانکاری برای مثال در صنایع نفت و پتروشیمی مراجعه کنید میبینید که بیش از ۸۰٪ آنها از سال ۷۹ و ۸۰ به بعد با ریاست همین قشر تشکیل شده اند. همین روند را ما در صنایع برق و مخابرات و راه آهن و فولاد و ماشین سازی ها میبینیم. بررسی اوضاع اقتصادی سرمایه در ایران نشان میدهد که چه به لحاظ تعداد واحدهای صنعتی که بالای ۲۰۰ نفر را به استخدام خود دارند، چه به لحاظ عرصه هایی که این واحدهای صنعتی در آن فعال هستند و چه به لحاظ سرمایه ای که از این طریق به گردش درآمده است، رژیم اسلامی امروز با استانداردهای خود جهان سرمایه داری بسیار "کلاسیک تر" از رژیم شاه است. نگاه کوتاهی به عرصه هایی که این سرمایه متمرکز شده در آنها به جریان افتاده است نشان میدهد که صنایع سنگین و زیربنایی یکی از عرصه های اصلی هستند. صنایع ماشین سازی، فولاد، پتروشیمی، قالب زنی، برق و اخیراً هم راکتورهای اتمی که شبکه ای از صنایع تولیدی پایه ای را با خود همراه کرده است از این جمله اند. اقتصاد سرمایه داری در ایران امروز به همین دلیل اقتصاد ۳۰ سال پیش نیست. گردش سرمایه و تولید ارزش اضافی دیگر تنها از کانال نفت و درآمدهای حاصله از آن صورت نمیگیرد. صنایع نفت و درآمد حاصله از آن امروز در بهترین حالت ۳۰ یا ۴۰ درصد کل ارزش تولید شده را بخود اختصاص میدهند. صنایع فولاد، ماشین سازی ها، برق، راه آهن و غیره سهم بزرگی از ارزش تولیدی را بخود اختصاص میدهند. احتیاجات فنی و علمی سرمایه در ایران برای این امر، علیرغم محاصره اقتصادی غرب، در همراهی آن با بلوک های صنعتی جدید عملاً تامین شدند. جایگاه صنعت نفت در اقتصاد ایران دیگر جایگاه ۳۰ سال پیش نیست. همین عکس العمل اقتصاددانان رژیم اسلامی در جریان بحران اقتصادی حاضر را نشان میدهد. پائین آمدن قیمت نفت آن تأثیری که انتظارش میرفت را بر اقتصاد ایران نگذاشت چرا که منبع سود و ارزش اضافه برای سرمایه در ایران تنها نفت نبود.

پرولتاریای صنعتی: بنابه آمار رژیم اسلامی حدود ۴۰۰ هزار نفر در صنایع نفت و پتروشیمی (دولتی و پیمانکاری) کار میکنند. اگر ما تعداد خانواده کارگری را ۵ نفر محسوب کنیم این آمار به ۲ میلیون میرسد. تعداد کارگران استخدامی در صنایع فولاد را ۷۰ هزار نفر اعلام شده است. به احتساب خانواده ۵ نفری این به ۳۵۰ هزار نفر میرسد. تعداد کارگران شاغل در صنایع ماشین سازی را ۲۱۰ هزار نفر اعلام کرده اند که به احتساب خانواده ۵ نفری به رقم بیش از یک میلیون خواهیم رسید. این ها تنها گوشه کوچکی از آمارها هستند. همین سقف بالای کارگران صنعتی شاغل را ما در رشته های برق، فولاد، راه آهن، خدمات عمومی و غیره میبینیم. بنابه گفته اداره آمار رژیم تعداد بیش از ۸۰ درصد کارگران شاغل در مراکز صنعتی کلان حداقل دیپلم فنی دارند.

ایجاد کمیته های کومنیستی، پیش شرط غلبه بر تفرقه در جنبش ماست!

مذهبی "شعارهای یکی و اورشکستگی"، "فشارهای مالیاتی دولت" و "در خطر بودن انقلاب اسلامی"، "ورود کالاهای بنجل خارجی" شعارهای دیگری هستند. بورژوازی متوسط شهری در این میان "آتش بیار معرکه" دفاع شرمگینانه از جناح احمدی نژاد است. کشاندن این بخش از بورژوازی به زیر پرچم خود یکی از اهداف جناح احمدی نژاد را تشکیل میدهد. اینکه تقابل جناح های فوق تا کجا پیش خواهد رفت را نمیتوان امروز پیشبینی کرد. آنچه که مسلم است نتیجه این جدل، یکپارچه تر شدن کل دستگاه سیاسی، مذهبی و حکومتی بورژوازی خواهد بود.

کمونیسم بورژوایی

چپ پوپولیست ۵۷ رؤیای لیبرالی خود در کمک به رشد "بورژوازی ملی" را در حمایت از یکی از جناح های دورنی حکومت دید. برای این چپ، بورژوایی بودن خصلت انقلاب ایران برابر با کمک به رشد "سرمایه داری ملی" و "رفع وابستگی" آن بود. شاه نه نماینده طبقه بورژوا، که "سگ زنجیری" بود که با برکناریش راه کمک به "بورژوازی ملی و خودی" را فراهم کرد و به این اعتبار هیچ چیز برایش "طبیعی تر" از حمایت از بورژوازی در این راه نبود. ۳۲ سال پس از شکست انقلاب ۵۷، کمونیسم بورژوایی حکومت اسلامی را هنوز حکومتی "موقت" دیده و سرمایه دارانه بودن کل حاکمیت بورژوازی در ایران، پروسه انباشت سرمایه و نقش تاریخی که حکومت اسلامی در توسعه سرمایه داری ایفا کرده است را از موضعی "سوپر انقلابی" رد میکند. دیروز "لیبرالیسم اش" او را به حمایت از بنی صدر کشاند، امروز "سوپر انقلابی" بودنش او را به زیر پرچم موسوی و کروی می کشاند.

نقطه توافق این کمونیسم بورژوایی در تحلیلش از حکومت اسلامی، غیر سرمایه دارانه بودن آن است. گروهها و دستجات و احزاب مختلف این صف ضمن کدورت های دیرینه شان با یکدیگر، تصویری واحد در این رابطه بدست میدهند. تصویری که در آن نقد بورژوایی از جامعه سرمایه داری بنام کمونیسم طرح می شود. "ولی فقیه" و "رژیم آخوندی" و "بی سواد احمدی نژاد" و "حیف و میل پول نفت" و "اقتصاد انگلی" و "غارت ثروت" و "معضل اقتصادی حکومت" و "بقای نظام" و "رژیم ولایت فقیه" و "سرمایه کلان انگلی"، و "غارت ثروت نفت" و "اقتصاد تک محصولی" و "ورشکستگی کارخانجات" تنها بیان "آکادمیک" کل ارتجاعی است که این کمونیسم بورژوایی تاکنون به نمایش گذاشته است. تصویری که طبقه کارگر را از نقد مارکسیستی خود از جامعه سرمایه داری محروم میکند. نقدی که کمونیسم بورژوایی در اختیار طبقه کارگر قرار میدهد، جامعه ای است که در آن خبری از ورشکستگی سرمایه های کوچک نیست، در آن اقتصاد مملکت "تک محصولی" نیست، در آن کالاهای "بنجل خارجی" وارد نمیشوند، در حکومت "بعد از انقلاب" این جریانات کل افق و آرزوهای بورژوازی متوسط شهری تبلور می یابد. تمام مبانی تزه های این کمونیسم بورژوایی در نفع های روزانه اش حداکثر زیرنویس هایی بر شعارها و خواسته های بورژوازی هستند. "رادیکالترین" آن ها در هر تنش میان جناح های

جناح مقابل فراهم کرد. نقطه اشتراک همه این جناح ها اما در توافق بنیادینشان در حفظ پایه های سرمایه داری و بنیان های سیاسی حکومتشان در ایران است. رهبران جنبش سبز هیچ گاه خیال رد شدن از آن "خط قرمز" را نداشتند. هزار بار به سر "امام" و "ولی فقیه" قسم خوردند. "مردم در خیابان" قرار بود که اهرم فشار این جناح در دعوای "پارلمانی" و درونی اش با جناح مقابل باشد. بورژوازی متوسط شهری اما نمیتوانست کاری بیش از آنچه که کرد، صورت دهد. بلاهت این بورژوازی در این بود که نمیفهمید که اگر در پارلمان نشسته اید نمیتوانید "قیام در خیابان" را فراخوان دهید و اگر به خیابان رفتید دیگر نمیتوانید رفتار "پارلمانتاریستی" و "قانونی" داشته باشید. جناح احمدی نژاد با اتکا به همان "پارلمانتاریسم" و "قانون" و "ولایت فقیه ی" که بورژوازی متوسط شهری سنگ آن را به سینه میزد در خیابان سرکوبشان کرد.

اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها بر بستر رها کردن تحرک سرمایه بزرگ در ایران از قید و بندهای "دست و پاگیر" دولت با همه ارگان های سیاسی و مذهبی تعریف شده آن تبدیل به جدیدترین عرصه تخصصات دورنی بورژوازی شده است. تناقضات امروز میان منافع متفاوت بورژوازی را در نمایندگان سیاسی آن احمدی نژاد و خامنه ای باید دید. در حالی که بخشی از این بورژوازی بزرگ طرفدار خارج کردن ارگان های سیاسی و اجرایی حکومت از تصمیمات اقتصادی هستند، بخش دیگر آن کماکان درجه ای از اعمال قدرت مستقیم ارگان های سیاسی و مذهبی تعریف شده حکومت را برای تضمین ادامه تحرک و انباشت بیشتر سرمایه ضروری میدانند. تعریف مجدد اختیارات "ولی فقیه" از یکطرف و کمپین "ضد انقلابی" اعلام کردن جناح مقابل بدلیل عدم اعتقادش به همان "ولی فقیه" را باید از همینجا دید.

احمدی نژاد خواهان سپردن بخش زیادی از تحرک سرمایه به رقابت در بازار است، این جناح در نتیجه کوتاه شدن دست دولت از بخش زیادی از سود بنگاه های مالی و صنعتی بر پرداخت مالیات بر سود بنگاه های صنعتی و مالی تأکید میکند، همین جناح دستگاه های مذهبی و دخالت آن ها در اقتصاد را مانع جذب بیشتر سرمایه های خارجی میداند، این جناح کلید گسترش و فتح بازارهای منطقه را رفع نگرانی های سرمایه بزرگ و دادن امنیت به او میداند. جناح مقابل اما در عین اینکه همه اهداف احمدی نژاد را میپذیرد، شرط تضمین همه آن اهداف را وجود قدرت سیاسی که با اقتصاد "چفت" شده است میداند. به نظر آن ها آنچه که امنیت سرمایه را تضمین میکند در کنار دولت، آن نهاد های سیاسی حکومتی هستند که تاکنون حاکمیت اسلامی سرمایه را تضمین کرده اند، دستگاه تحمق مذهبی و "ولی فقیه" در صدر آن قرار دارند. این جناح که نمایندگی بخش بزرگ آریستوکراسی مالی را میکند که طی ۲۰ سال گذشته شکل گرفته است، وجود "ولی فقیه" و کل دستگاه سیاسی تعریف شده حول آن را تضمینی برای ادامه سودآوری سرمایه خود می بیند. هر دو جناح در عین توافق بنیادینشان بر حفظ آن "خط قرمز"، برای بسیج مردم و بخصوص طبقه کارگر شعارهای خود را دارند. "مردم داری"، مستضعف پروری، "عدم حیف و میل" "بیبیت المال"، "محدود کردن اختیارات دستگاه

که به صحنه گردان اصلی تبدیل شده اند. نفرت عمومی از جمهوری اسلامی و سایه سرنگونی آن ویا انطور که خود میگویند "براندازی" در عین حال نقطه توافق تاکنونی همه جناح های رقیب بوده است. این "خط قرمز" را مدما به یکدیگر نشان میدهند تا توافقات بنیادین را تذکر دهند. بورژوازی سال ۹۰ حماقت سال ۵۷ را تکرار نمیکند! جناح بندی های درونی بورژوازی را باید در متن این واقعیت دید. اینجا به زنده ترین نمونه ها اکتفا میکنیم.

چه طرح خصوصی سازی ها و چه هدفمند کردن یارانه ها، گروه های مختلف بورژوازی را در قالب اتحادها، انجمن ها و احزاب متعدد مقابل هم قرار داده است. بورژوازی متوسط شهری در همه موارد یکی از صحنه گردانان اصلی بوده است. طرح خصوصی سازی ها بورژوازی متوسط شهری را امیدوار کرد که بخش بزرگتری از کل ارزش اضافه تولید شده را صاحب شود. در حالی که اجرای این طرح در درجه اول قرار بود که به سرمایه بزرگ صنعتی و آریستوکراسی مالی اجازه دهد تا مستقل از دولت و فونسیکونهای "دست و پاگیرش" به انباشت بیشتر بپردازد. سیاست های اقتصادی دولت های سرمایه داری هر نیم گاهی هم که به سرمایه متوسط داشته باشند، در اساس سیاستهایی برای رفع موانع کارکرد سرمایه بزرگ هستند. منفعت سرمایه های بزرگ مالی و صنعتی قطب نمای سیاست های اقتصادی بورژوازی در ایران و هر جای دیگر جهان هستند. سرمایه متوسط تنها از قبل نرخ سود بالای سرمایه های بزرگ مالی و صنعتی است که امکان اختصاص بخشی از این سود و یا ارزش اضافه تولید شده به خود را دارد. خلاف این هم طبعاً صدق میکند، در دوره های بحرانی همین سرمایه متوسط از قربانیان اول موج ورشکستگی است. بورژوازی متوسط شهری غرق در این توهم ابتدا هلهله کنان به استقبال اجرای طرح خصوصی سازی ها رفت. با روش شدن اهداف اصلی این طرح با به جلو راندن سخنگویان خود، موسوی و کروی دست به اعتراض زد. "پارتی بازی"، "دولت محوری"، "خصوصی سازی افسار گسیخته" از جمله فرمولبندی های "اقتصادی" تا کنونی شان بوده اند. فرمولبندی هایی که همراه با آژیتاسیون های ارگانهای تبلیغاتی این قشر همراه بوده است. شعارها، خواسته ها و پلاکاردهای این اعتراض البته میبایست چنان فرمولبندی میشدند که بعنوان "اهداف عموم مردم" قابل پذیرش باشند. همین دلیل مراجعت اینان به "قانون اساسی"، "آزادی زنان"، "آزادیهای سیاسی و جامعه مدنی" و برابری همه در مقابل "قانون" شان را نشان میدهد. این بورژوازی متوسط شهری پایه طبقاتی جنبش سبز را تشکیل داد. مبانی انتقاد بورژوازی متوسط شهری مستقیماً از طرف کمونیسم بورژوایی برای بسیج طبقه کارگر زیر این پرچمهای آنها به عاریه گرفته شد.

بورژوازی بزرگی که حجم عظیمی از سرمایه های صنعتی و مالی را تحت اختیار خود دارد نیز با سخن گوی خود، احمدی نژاد در مقابل این حمله قشر متوسط شهری به "اختلاص"، "ازدگی" و "سواستفاده" این قشر از موقعیت خود بر بستر موجی از تبلیغات پوپولیستی- مذهبی پرداخت. "مستضعف پروری" و "خدمت به پایین شهری ها" امکان بسیج بخشی از ناآگاه ترین اقشار طبقه کارگر و زحمتکش را علیه

گونه‌های پیش رفته است که اقتصاد در حال ورود به یک اقتصاد غیر شفاف شبه دولتی است که بی‌شک خطر آن از انحصارات دولتی و خصوصی بیشتر است. بر اساس مشاهدات آماری تاکنون همه‌ی سهام و اگذار شده به شیوه ردّ دیون به شبه دولتی‌ها و اگذار شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد شرکت سرمایه‌گذاری شستا (وابسته به تأمین اجتماعی)، شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان (وابسته به مؤسسه‌ی مالی و اعتباری مهر) و صندوق‌های بازنشستگی، نزدیک به نیمی از ارزش کل سهام بلوک و اگذار شده را خریداری کرده‌اند. به بیان دیگر چنانچه خرید سهام شرکت‌های و اگذار شده توسط تمامی نهادهای شبه دولتی را در نظر بگیریم، درصد سهم سه شرکت ذکر شده از کل و اگذاری‌ها حدود نیمی از کل و اگذاری‌ها را شامل می‌شود.

متأسفانه شواهد حاکی از آن است که دستگاه‌هایی ورود پیدا کرده‌اند، با 44 که در حوزه‌ی اصل برخی ضعف‌های ساختاری در نیروی انسانی ماهر و ظرفیت‌های داخلی موجود مواجه هستند. در این خصوص توجه و بازنگری در نقش جدی و ثمر بخش شورای رقابت و حتی جایگزینی افراد توانمندتر در این شورا و فعال‌تر شدن ستاد سرمایه‌گذاری استان‌ها، شورای عالی اجرای اصل و هیأت تجدید نظر و همچنین ارزیابی عملکرد 44 هیأت و اگذاری می‌تواند، راهگشا باشد.

بررسی دفاتر حسابداری شرکت‌های و اگذار شده در فصل ششم قانون در قالب سهام عدالت نشان می‌دهد که در تعداد قابل توجه‌ای از موارد شرکت‌هایی در سبد سهام عدالت و اگذار شده، قرار 10 گرفته‌اند که از عمر ماشین‌آلات آن‌ها بیش از سال می‌گذرد و هزینه‌ای باید به نوسازی آن‌ها اختصاص یابد و متأسفانه این هزینه به جای نوسازی ماشین‌آلات در قالب سود سهام عدالت بین مردم تقسیم شده است. بی‌توجهی به این نکته‌ی مهم سبب می‌شود تا تعدادی از شرکت‌های و اگذار شده طی سال‌های آینده از رده خارج شوند از سوی دیگر در این بخش (سهام عدالت) که بیش درصد از و اگذاری‌ها به آن مربوط می‌شود، 70 از می‌توان استدلال کرد که با توجه به مدیریت شرکت‌های سرمایه‌گذاری استانی و شرکت‌های تعاونی و شهرستانی، این شرکت‌های شبه دولتی هستند که با اجرای خصوصی سازی به شیوه‌ی در سهام عدالت در حال شکل‌گیری هستند مجموع باید گفت اگرچه تعداد شرکت‌های و اگذار قانون 44 شده پس از ابلاغ سیاست‌های کلی اصل اساسی، از رشد و اگذاری در بخش خصوصی حکایت دارد، اما اشتباه پنداشتن معنایی، ماهیتی و اجرایی «خصوصی‌سازی» با «رهاسازی

داری در ایران را به نفع یکی از جناح‌های آن اعلام می‌کند. از نظر این حزب بورژوازی، جمهوری اسلامی هیچ پایه سرمایه دارانه و طبقاتی ندارد. مصادره مباحث منصور حکمت از طرف این حزب تنها در خدمت تئوریزه کردن دفاع آن‌ها از جناحی از بورژوازی است که منافع خود را در پروسه توسعه سرمایه داری در ایران در خطر می‌بیند. در این رابطه در ادامه توضیح بیشتری داده می‌شود.

۳- این پروسه‌ای است که ما شاهد شکل‌گیری آن در جریان انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه بودیم. حکومت لویی بناپارت بنیان‌های این نوع حاکمیت بورژوازی را شکل داد بنیان‌هایی که امروز هم مبنای حکومت‌های پارلمانی بورژوازی هستند. اینجا دولت محافظ شرایط ضروری برای استثمار و انباشت مجدد سرمایه است.

۴- رجوع کنید به "سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی" در

<http://hekmatist.com/2011/Km162-bahram.html>

۵- در این رابطه میتوان به منابع وسیعی از نقد این قشر متوسط شهری از نحوه اجرای این طرح اشاره کرد. بعنوان نمونه توجه کنید به نقد بابک اسماعیلی تحت عنوان: درباره خصوصی سازی ها و یا اصل ۴۴

به طور کلی، بنگاه‌های اقتصادی که می‌بایست و اگذار شوند را می‌توان در سه دسته‌ی مجزا تقسیم بندی نمود

(الف) بنگاه‌های عمومی غیردولتی که بر اساس نظارت مستقیم نمایندگان مردم اداره می‌شوند، همانند شهرداری‌ها و سازمان‌های وابسته؛

(ب) بنگاه‌های اقتصادی که به استناد اصول قانون اساسی و یا قوانین موضوعه در اختیار حاکم اسلامی است، نظیر بنیاد مستضعفان و ...

(ج) بنگاه‌هایی که به طور منطقی باید عمومی غیردولتی باشند، اما به علت نقص اساس‌نامه و کوتاهی دولت در اصلاح آن، هنوز عمومی غیردولتی به حساب نمی‌آید مانند «سازمان تأمین اجتماعی» و «سازمان بازنشستگی» که با وجود سهم ناچیز دولت در تأمین منابع مالی این صندوق‌ها، اعضای هیأت مدیره‌ی آن‌ها را دولت منصوب می‌کند.

مقایسه‌ی درآمد پیش‌بینی شده‌ی حاصل از خصوصی سازی و ارزش سهام و اگذار شده، حکایت از آن دارد که اجرایی شدن این اصل مهم از قانون اساسی تاکنون موفق نبوده و حتی از لحاظ کمی نیز اهداف و برنامه‌های پیش‌بینی شده را محقق نکرده است

بسیاری از کارشناسان معتقدند روند و اگذاری‌ها به

بورژوازی رویای انقلاب خود را می‌بیند. مضمون و یا نتیجه این انقلابات را البته در نقد امروز آنها به جامعه سرمایه داری میتوان دید. نقدی که تماماً عاریه گرفته از شعارهای جناح‌های مختلف بورژوازی است. آنجا هم که به "اقتصادیات" آن می‌پردازند، ال‌ترناتیو آنها سرمایه داری بدون بیکاری، فقر، پارتی بازی، ورشکستگی و حیف و میل کننده است. آن‌ها اما از این راه تنها رویای "نظم" خود برای شریک شدن در نعمت استثمار طبقه کارگر و سود بیشتر را به نمایش می‌گذارند. رویایی که از آن بوی خون و تعفن سرکوب بیشتر طبقه کارگر به مشام میرسد

حکومت اسلامی، سرمایه داری را از حکومت شاه تحویل گرفت. برنامه‌های اقتصادی این حکومت برای رفع موانع و محدودیت‌هایی هستند که بورژوازی در حکومت شاه هم با آن روبرو بود. امکانات حکومت اسلامی در رفع این موانع به همت سرکوب خونین انقلاب ۵۷، کشتار نسلی از انقلابیون و تحمیل بیحقوقی مطلق به طبقه کارگر بسیار بیشتر از بورژوازی ۳۲ سال پیش است. انقلاب ۵۷ وقفه‌ای در روند توسعه سرمایه داری در ایران ایجاد کرد. وقفه‌ای که طبقه کارگر و توده زحمتکش بهای آن را با صدها هزار کشته و اعدام و زندانی و بیحقوقی مطلق خود پرداختند. طبقه کارگر ایران امروز ۳۲ سال بعد از انقلاب ۵۷ طبقه‌ای را مقابل خود دارد که بسیار بیشتر از نسل گذشته خود به منافع خود آگاه است و برای تضمین سودآوری سرمایه اش از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کند.

۱- احزاب بورژوازی معینی با ابدی کردن وظایف سیاسی ضد انقلاب اسلامی در دوره سرکوب انقلاب ۵۷ که بناچار وظایف اقتصادی آن را درجه دو می‌کرد، این حکومت را غیرسرمایه داری و جامعه ایران را جامعه‌ای غیر طبقاتی اعلام می‌کنند و راه را برای بسیج طبقه کارگر حول شعارها و اهداف جناح‌های مختلف بورژوازی هموار می‌کنند. نیروهای دیگری با نقد این تحریک کمونیسم بورژوازی، کل نقد مارکسیستی از پروسه بقدرت رسیدن حکومت اسلامی را مورد حمله قرار داده و به مواضع و متد نقد شده پوپولیسم سال ۵۷ باز می‌گردند. هر دو این جریانات اما طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی متشکل شده در دولت خلع سلاح می‌کنند و راه را برای تحمیل و فریب و مستضعف پروری جناح‌های حکومتی باز نگه میدارند

۲- آن بخش از کمونیسم بورژوازی که امروز در حزب کمونیست کارگری ایران متشکل است مباحث منصور حکمت را مساوی با غیر طبقاتی بودن حکومت آن می‌گیرند. برای ح ک ک ۱ جمهوری اسلامی حکومتی غیر طبقاتی است و بر این اساس پایه‌های تئوریک حمایت خود از یکی از جناح‌های درونی بورژوازی را می‌سازند. همانطور که گفته شد با همین متد چپ پوپولیست دیروز از بنی صدر حمایت کرد و امروز چپ بورژوازی از موسوی و جنبش سبز. اینها هر گونه بحثی در مورد رشد و توسعه سرمایه

افسارگسیخته» همواره یکی از جدی‌ترین دغدغه‌ها و نگرانی‌های اقتصاددانان و جامعه‌ی اقتصادی ایران را تشکیل داده است. دقت در نحوه‌ی توزیع مناسب ثروت و درآمد و جلوگیری از شتاب زدگی و چوب حراج زدن به اموال ملی و تفاوت قائل شدن میان «خصوصی‌سازی» و «راهسازی لجام گسیخته» درس‌هایی است که باید اقتصاد ایران از اقتصاد بحران زده‌ی کشورهای غربی در جریان بحران مالی و رکود اقتصاد جهانی، بیاموزد.

۶- در این رابطه به بیانیه "آنچه باید آموخت" از کورش مدرسی مراجعه کنید:

<http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2009/300909DC.html>

۷- بعنوان مثال مهدی غضنفری، سرپرست وزارت صنایع و معادن درباره هدمند کردن یارانه‌ها می‌گوید:

آغاز اجرای قانون هدمند یارانه‌ها، درهای جدیدی به روی اقتصاد کشور گشود تا به واسطه آن، حرکت در مسیر اهداف کلان اقتصادی بویژه سند چشم‌انداز بیست ساله هموار شود.

بی شک اجرای این قانون نقطه عطفی در اقتصاد ایران محسوب می‌شود، نقطه‌ای که زمینه باروری و شکوفایی اقتصاد و تولید را فراهم خواهد کرد. یکی از شروط اصلی اجرای قانون هدمند یارانه‌ها، افزایش بهره‌وری، مدیریت و کاهش هزینه‌هاست که این موضوع بخش‌های مختلف دولتی و خصوصی را دربر می‌گیرد. مقابله با ویروس هزینه‌ها در اقتصاد کشور، ایجاد اشتغال، حفظ منابع زیرزمینی، بهبود فضای سرمایه‌گذاری و خصوصی‌سازی اثر بخش از فواید اجرای قانون هدمند یارانه‌ها محسوب می‌شود. با شفاف‌سازی هزینه‌ها زمینه جذب سرمایه‌گذاری و توسعه صادرات نیز فراهم می‌شود. اصلاح نرخ حامل‌های انرژی از جمله اقداماتی بود که در راستای اجرای این قانون اعمال شد و دولت به منظور همگام‌سازی بخش‌های مختلف تولیدی و صنعتی با این اصلاحات، ارائه تسهیلاتی در قالب بسته‌های حمایتی را در دستور کار خود قرار داد. بر این اساس دولت خود را متعهد می‌داند که به منظور جلوگیری از تحت فشار قرار گرفتن بخش‌های مختلف تولیدی و صنعتی از افزایش هزینه‌های ناشی از اصلاح قیمت انرژی، حمایت از این حوزه‌ها را بیش از پیش مورد توجه و مذاقه قرار دهد. در حقیقت صیانت از تولید و صنعت در زمان اجرای قانون هدمند یارانه‌ها از مهمترین دغدغه‌های مسئولان بوده و هست. در همین راستا رسیدگی به مشکل کمبود نقدینگی واحدهای صنعتی، اختصاص خط اعتباری انرژی

احداث کارخانه‌ها در بخش‌های مختلف و رسیدن به خودکفایی در تولید، شعار دهه اول و دوم و حداکثر دهه سوم انقلاب است. در دهه‌های بعدی شعار ما فراتر از خودکفایی است. امروز ما باید بازارهای جهانی را وابسته به کالای ایرانی کنیم. تعبیر از ادغام این است که بخش صنعت و معدن کشور به نقطه‌ای رسیده است که می‌توانیم افق‌های دوردست خود را در آن ببینیم. یعنی پتانسیل حضور پایدار در بازارهای جهانی را داریم. این پتانسیل‌ها و نیروهای بالقوه وقتی بالفعل می‌شوند که توان هر دو وزارتخانه در کنار یکدیگر قرار گیرد. در واقع ادغام در کنار هم قرار دادن توان‌ها است. توان‌هایی که به ما اجازه می‌دهد که از صادرات سیمان، فولاد، مواد غذایی، چرم، پوست، محصولات کشاورزی و ... سخن بگوییم. زیرا اقتصاد متکی به نفت، نفتی که خروجی چاه‌های آن هر روز کمتر و کمتر می‌شود، اقتصادی نیست که بتواند آینده نسل‌های بعدی کشور را تضمین کند.

رشد چشمگیر صادرات غیرنفتی

نگاهی به آمارهای صادراتی نشان می‌دهد میزان صادرات غیرنفتی در کل برنامه اول توسعه 7/11 میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که هدفگذاری انجام شده برای این برنامه 17 میلیارد دلار بوده است. این میزان در برنامه دوم توسعه به 15 میلیارد دلار رسید و میزان صادرات غیرنفتی در برنامه سوم 26 میلیارد دلار بوده است. در حالی که برنامه چهارم توسعه صادرات غیرنفتی به 80 میلیارد دلار افزایش یافت. با وجود اینکه هدفگذاری انجام شده برای این سال تنها 53 میلیارد دلار بوده است.

با توجه به چنین رشد چشمگیری در صادرات غیرنفتی، لزوم طراحی یک برنامه جدید برای این بخش به شدت احساس می‌شود. لذا باید تولید، تجارت، صنعت و معدن همه حول این محور قرار گیرند.

در آخرین جلسه شورای عالی صادرات غیرنفتی در سال گذشته، هدف 45 میلیارد دلاری برای صادرات غیرنفتی کشور در سال 90 تعیین شد.

نهضت کاهش قیمت تمام شده

بارها و بارها در صنعت گفته شده که باید هزینه‌ها کاهش یابد، در غیر این صورت رقابت مطرح نخواهد بود. این امر باید فراگیر باشد و قاعدتاً در حوزه تجارت نیز باید به همین روال عمل کرد. تمام سرمایه‌گذاری‌ها نیازمند پول جدید نیستند، بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها از طریق بهبود بهره‌وری حاصل می‌شوند. این ظرفیت‌های خالی 15، 20 و حتی 30 درصدی، سرمایه‌گذاری‌های ما هستند. نهضت کاهش قیمت تمام شده یعنی استفاده

از منابع هدمندی یارانه‌ها برای 25 رشته صنعتی، توانمندسازی بخش صنعت و معدن از طریق اعطای تسهیلات بازسازی و تکمیل فرایند تولید، از جمله اقداماتی بود که گام به گام با اجرای قانون هدمندی یارانه‌ها اعمال شده و تداوم می‌یابد. در دیداری که اخیراً با ریاست محترم جمهوری صورت گرفت، به دستور ایشان مقرر شد سهم کامل تولید از درآمد حاصل از هدمندی یارانه‌ها پرداخت شده و علاوه بر آن یک سوم منابع صندوق توسعه ملی معادل 10 میلیارد دلار به حوزه صنعت و معدن اختصاص یابد. با اعمال این حمایت‌ها و اجرای بخش‌های مختلف بسته حمایت از صنعت و معدن، این بخش از اقتصاد پوست اندازی خواهد کرد.

با این حمایت‌ها می‌توان امیدوار بود بخش‌های مختلف تولیدی، صنعتی و معدنی، خود را با رویکردهای قانون هدمندی یارانه‌ها همگام ساخته و در مسیر بالابردن کیفیت تولیدات و قدرت رقابت جهت حضور فعالتر در بازارهای جهانی حرکت کنند. در عین حال باید توجه داشت که حمایت از بخش‌های مختلف صنعتی و معدنی در قالب بسته‌های حمایتی مذکور جهت پرداخت هزینه انرژی آنها خلاصه نمی‌شود.

رویکرد اصلی دولت در اجرای هدمندی یارانه‌ها در بخش تولید، بهبود و توسعه نوآوری صنایع به منظور بهبود فرایند تولید، افزایش بهره‌وری و تولید با فناوری‌های نوین برای حضور در بازارهای جهانی است که در همین ارتباط نیز بسته‌هایی تدوین شده است.

امروز تولید در مقیاس کوچک، فرسودگی برخی تجهیزات و ماشین‌آلات، وجود شکاف تکنولوژیکی و ضرورت به‌روزرسانی تکنولوژی رشته‌های مبتنی بر فناوری‌های پیشرفته، از جمله دغدغه‌های مسئولان در قبال بخش تولید و صنعت است؛ دغدغه‌هایی که باید با تکیه بر اهداف اجرای قانون هدمندی یارانه‌ها از بین رود. از سوی دیگر باید از همکاری تولیدکنندگان و صنعتگران کشور با دولت در اجرای قانون هدمندی یارانه‌ها تشکر کرد. مسلماً در صورت عدم همراهی این گروه، دولت نمی‌توانست قانون هدمندی یارانه‌ها را با موفقیت به مرحله اجرا درآورد.

تولیدکنندگان و صنعتگران کشور باید با گسترش ابعاد تولید، نگاه خود را علاوه بر بازارهای داخلی به بازارهای جهانی معطوف کرده و تولید صادرات محور را در دستور فعالیت‌های خود قرار دهند.

مسلماً در این صورت اقتصاد ایران با قدرت هر چه بیشتر در مسیر اهداف کلان خود حرکت خواهد کرد و می‌رود که در افق سال 1404 (یعنی 14 سال دیگر) پرچمدار اقتصاد منطقه شود.

کامل از ظرفیت های سرمایه گذاری شده بدون افزایش یک ریال سرمایه گذاری جدید نکته بعدی، تجاری سازی تحقیقات صنعتی و نوآورانه است. ما باید از هر پژوهش و تحقیق، پول سازی کنیم. باید تجارت راه بیاندازیم. این تحقیق ها باید تجاری شوند. تحقیق برای تحقیق، کاربری ندارد. سهم صادرات فن آورانه کشور از کل صادرات در برنامه دوم 29/0 درصد، در برنامه سوم 1 درصد و در برنامه چهارم 02/1 درصد بوده است. این میزان هر چند با توجه به جهش صادرات کشور در برنامه چهارم، رشد قابل ملاحظه ای داشته لیکن ناکافی است و ظرفیت های زیادی در این زمینه همچنان وجود دارد.

نامه رضا رخشان مراجعه کنید. این مباحث از طریق آدرس زیر قابل دسترس هستند:

<http://www.sazmandeh.com/sk/sk47.pdf>

یک نوشته در همین رابطه:

چپ بورژوازی و جامعه بی طبقه

توحیدی

بهرام مدرسی

جولای ۲۰۱۱

سیاست اتخاذ شده در مورد حذف یا بقول مجریان آن "هدفمند کردن" یارانه ها یکی از پایه های نفرت کمونیسم بورژوازی از رضا رخشان است. ابعاد تحرک کمونیسم بورژوازی اما تنها به اظهار نظر رضا رخشان در این رابطه محدود نمی شود. آن را باید مستقلا مورد ارزیابی قرار داد. من قبلا در این رابطه توضیح داده ام و خواننده را این نوشته رجوع میدهم:

<http://bahram.blog.com/2011/07/04/>

اجرای طرح یارانه ها به اعتبار همه فاکتورهای ذکر شده در نوشته فوق کل ساختار سرمایه داری در ایران را دگرگون میکند. اینکه حکومت با چه سرعتی و در ضرب اول و تا کجا پای اجرای این طرح می رود، ذره ای از معنی و اهمیت اجرای این طرح و ابعاد آن کم نمیکند. جناح های مختلف حکومت بسته به توازن قوایی که میان یکدیگر از یکطرف و میان همه شان و طبقه کارگر از طرف دیگر وجود دارد، در کم یا زیاد کردن سرعت اجرای این طرح و یا چگونگی آن با هم طبعاً در جدال هستند، این هم همانطور که گفته شد خللی در کل داستان بوجود نمی آورد.

بخشی از بورژوازی که موقعیت خود

را در نتیجه اجرای این طرح در خطر می بیند از منقدین سرسخت اجرای این طرح بوده است. آن ها در مقابل واقعیات بالا ماداماً آمار ورشکستگی بنگاه های صنعتی کوچک و حتی بزرگ را مقابلتان قرار میدهند. در مقابل روشن ساختن پایه های سرمایه دارانه این طرح فقر و بیکاری طبقه کارگر را مقابلتان میگذارند. این کمونیسم بورژوازی از این راه تصور خود و یا بهتر گفته باشیم نقد خود را به سرمایه داری بیان میکند. برای این کمونیسم بورژوازی سرمایه داری جامعه ای است که در آن نه ورشکستگی و بسته شدن کارخانجات غیر سود ده و نه بیکاری و فقر طبقه کارگر معنی دارد. مصلحان ریاکاری هستند که در سایه نقدشان به طرح یارانه ها در درجه اول مدینه فاضله خود و یا همان "جامعه بی طبقه توحیدی" اسلاميون در مقطع اوایل انقلاب ۵۷ را به ما و طبقه کارگر نشان میدهند.

راه توده: روند چند پاره شدن رژیم ولایی، در پی رقابت ها و تقابل مستقیم منافع سیاسی - اقتصادی انگلی ترین سرمایه های کلان و جناح های نماینده آن ها در درون رژیم حاکم، به شدت ادامه دارد. دامنه اختلاف ها بدان حد است که هیئت حاکمه هنوز هم نتوانسته است تعادل لازم خود را برقرار سازد. سپاه، در مقام یکی از کانون های تمرکز سرمایه های کلان، به عنوان دفاع از حکومت ولایی هر روز به طور مستقیم تری در عرصه سیاسی شکاف جناحی را تشدید می کند. ولی در مقابل، اعمال خشن برنامه های نولیبرالیسم اقتصادی دولت احمدی نژاد با سرکوب کشتگران عرصه حقوق صنفی، خصوصی سازی وسیع، حذف یارانه ها به منظور آزاد سازی قیمت ها، و تحمیل برنامه ریاضت کشی به زحمتکشان، با همداستانی و همکاری تمام و کمال جناح های رقیب، به پیش برده می شوند.

راه کارگر، احمد نوین: شریه اقتصادی فوربس که در مورد وضعیت اقتصادی ۱۷۷ کشور، تحقیق کرده است، اطلاع میدهد که وضعیت اقتصادی ایران، در رده دهم بدترین اقتصادهای جهان و نظیر قرقیزستان است. یعنی وضعیت اقتصادی ایران، بسیار وخیم است.

بنا به ارزیابی صندوق بین المللی پول، رشد اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۰ فقط یک و نیم درصد و در سال های ۲۰۱۱ صفر درصد خواهد بود. بنا بر ارزیابی کارشناسان مستقل اقتصاد، جهت رهایی از بحران شکننده اقتصادی، کشور ما نیاز به حداقل ۸% رشد سالانه دارد.

توجه کنید: ایران کشور ثروتمندی است و ۱۰% تا ۱۱% ذخایر کشف شده نفت جهان را در اختیار دارد. اما بعزت سیاست های ارتجاعی جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور از جانبی و از جانب دیگر سیاست های غارتگرانه امپریالیست ها و محاصره اقتصادی ایران، فقر و نابسامانی گلوی کارگران و دیگر مزدبگیران تحت ستم را میفشارد.

۹- در این رابطه توصیه میکنم به مباحث حول

۸- حجم ادبیات این کمونیسم بورژوازی باورنکردنی است. اینجا فقط چند نمونه:

رضا مقدم: در تاریخ صد ساله ایران تمام رژیمهای حاکم فقط مستبد و دیکتاتور نبوده اند بلکه در عین حال یک کارکرد اجتماعی و تاریخی نیز داشته اند. رژیم اسلامی هیچ گونه کارآمدی ندارد جز غارت ثروت کشور، کشتار و شکنجه و زندان و تجاوز. مطابق ادعای امامشان مردم برای خریزه انقلاب نکردند و اقتصاد زیر بنای الاغ است و مردم برای اسلام انقلاب کردند، منتها طنز تاریخ است که تا کنون هیچ رژیمی مانند رژیم اسلامی باعث افشای ماهیت اسلام و رویگرانی مردم از دین و اسلام نشده است. رژیم اسلامی هیچ خاصیت اجتماعی ندارد و دوره اش تاریخاً به سر آمده است

حمید تقوایی: اجازه بدهید برای روشن شدن بهتر بحث فرض بگیریم واقعا سیاستهای اقتصادی احمدی نژاد بتواند معضل اقتصادی حکومت را حل کند و رژیم متعارف بشود. بقول معروف فرض محال، محال نیست. سؤال اینست که از این فرض باید چه نتیجه ای گرفت؟ حمایت از دولت؟ تمکین و سکوت و منتظر معجزات اقتصادی دولت نشستن؟ کسی که حمایت و تمکین و سکوت در قبال هر جناحی از بورژوازی که قادر به حل بحران و متعارف کردن اقتصاد است را تجویز میکند قاعدتاً باید در کنار تاجر و ریگان و سرکوزی و کامرون قرار بگیرد! زیرا همه اینها برای حل بحران راه حل واقعی دارند. راه حل واقعی از زاویه منافع طبقه سرمایه دار و در چارچوب نظام سرمایه.

سیاوش دانشور: اما همین فرض صرفاً اقتصادی نادرست است و لااقل در مورد ایران صدق نمیکند. ایران آمریکا و انگلستان و حتی ترکیه نیست. در ایران مسئله سیاسی است. ریشه بحران اقتصادی سیاسی است. طرح ریاضت اقتصادی جمهوری اسلامی نه برای بازسازی اقتصادی است و نه برای تطبیق سرمایه داری ایران و دسترسی اش به بازار جهانی، نه گوشه

طبقه کارگر و جنبش کمیته‌های کمونیستی برام مدسی

دیکتاتوری مطلق حکومت اسلامی طی بیش از ۳۰ سال حیات خود، مستقل از هر تنش و جدال داخلی و خارجی، در درجه اول وظیفه تضمین بی حقوقی مطلق طبقه کارگر و تضمین ارزان بودن نیروی کار این طبقه برای تولید ارزش اضافه را داشته و دارد. حاکمیت سیاسی بورژوازی اگر نتواند این پایه‌های ترین شرط تحرک سرمایه در ایران را تضمین کند، عملاً بیفایده‌گی خود را به طبقه خود نشان داده است. همه مجادلات صف پوزسیون و اپوزسیون بورژوازی را باید از منظر این شرط پایه‌ای تحرک سرمایه در ایران دید.

طی ۳۰ سال گذشته همه آلترناتیو‌های دیگر بورژوازی بلاچار میبایست همین فونکسیون پایه‌ای تحرک سرمایه در ایران را تضمین میکردند. عدم موفقیت آلترناتیوهای بورژوازی در اپوزسیون علیه هم طبقه‌ای‌های خود در درجه اول باید در همین واقعیت دید. هیچیک از آلترناتیوهای مطرح شده از طرف این بخش از بورژوازی در اپوزسیون امکان تضمین بهتر خفقان و بی حقوقی مطلق طبقه کارگر و ارزان نگاه داشتن نیروی کار او را در مقایسه با حکومت اسلامی نداشته‌اند. نگاه کوتاهی به پایه‌های سیاسی و اقتصادی همه طرح‌های کارشده از طرف این بورژوازی در اپوزسیون، از فدرالیسم تا حمله نظامی به ایران و از دوم خرداد تا جنبش سبز، چنانچه تبلیغات پرشور آنها را به کناری نهیم، برای تضمین این پایه‌ای‌ترین شرط تحرک و سودآوری سرمایه در ایران، در مقایسه با شرایطی که حکومت اسلامی برای این مهم ایجاد کرده است ناکافی بوده‌اند. حکومت اسلامی با هر درجه از "نامطلوب" بودنش برای بخشی از بورژوازی، خفقان و بی حقوقی طبقه کارگر و سودآوری بالای سرمایه را تضمین کرده است. سودآوری که یا بر شانه‌های استثمار مطلق طبقه کارگر و به نفع کل طبقه بورژوا در ایران، پوزسیون یا اپوزسیون، بوده است. حاکمیت سیاسی بورژوازی در قالب حکومت اسلامی تا امروز توانسته است با تضمین پایه‌ای‌ترین شرط تحرک و انباشت سرمایه در ایران مقبولیت خود را به کل هم طبقه‌ای‌های خود تحمیل کند.

تحرک آلترناتیوهای موجود بورژوازی علیه یکدیگر نمایندگان گوناگون این طبقه را طبق معمول به مصاف فراخواندن طبقه‌ای می‌اندازد که امکان بگورسپردن کل نظام حاکم را دارا است. طبقه کارگر، طبقه‌ای که بسیج شدنش حول این یا آن آلترناتیو بورژوازی هم حاکمیت کل طبقه بورژوا را تضمین میکند و هم ابزار مهلکی علیه رقیبانشان خواهد بود.

آن بخش از بورژوازی که در قدرت است، تاریخی با دردست داشتن ابزارهای تحمیل اجتماعی و به گرو گرفتن نان طبقه کارگر از امکان بیشتری برای مقبول نشان دادن خود به طبقه کارگر دارا است. این همانقدر در مورد ایران صادق است که در مورد کشورهای اروپایی و چین و آمریکا، کل دستگاه تحمیل بورژوازی ضمن خدمت به کل طبقه‌شان، در هر دوره اهداف کوتاه مدت تر این یا آن بخش که در قدرت است را خصوصاً تضمین میکند.

آن بخش از بورژوازی که در قدرت شریک نیست، ابزاری جز اقتناع توده‌های وسیع طبقه کارگر به شعارها و اهداف خود ندارد. شرکت توده‌های وسیع خرده بورژوا و اقشار طرفدار این بخش‌های بورژوازی، بدون حضور طبقه کارگر، تاریخی آن قدرت لازم را برای تحمیل تغییرات مطلوب را ندارند.

تاریخ تکامل سرمایه این را نشان میدهد. بورژوازی فرانسه در جریان تحول ۱۰ ساله خود در انقلاب کبیر فرانسه، بورژوازی آلمان در دل انقلابات سالهای ۱۸۴۸، شکست بلوک شرق و بازسازی اقتصاد سرمایه دارانه آن، بورژوازی جهان عرب و بهار جنبش‌های اعتراضی حاضر و جنبش سبز در ایران، همه و همه نشان میدهند که چگونه اقتناع و تحمیل طبقه کارگر به شعارها و اهداف این یا آن بخش از بورژوازی تضمینی برای قطعی بخشیدن به آن تغییر مطلوب بورژوازی است. نشان میدهند که چگونه بورژوازی آرا، اهداف و آرزوها و افکار خود را بعنوان اهداف و آرزوهای طبقه کارگر به کل جامعه تحمیل میکند. چگونه سخنوران و نمایندگان سیاسی و اجتماعی این طبقه به مدافعین طبقه ما تبدیل می‌شوند و اهداف خود را بعنوان اهداف طبقه ما در شبیور میکنند؟ ایران هم از این قاعده مستثنی نیست.

تلاش‌های امروز جناح‌های گوناگون بورژوازی در تحمیل طبقه ما از همین سر است. مفهوم کار، زندگی، رفاه، برابری، دستمزد و مبارزه و غیره تماماً در کانتکست جدل‌های درونی بورژوازی معنی میشوند. برای یکی آزادی و رفاه برابر با تضمین شرایط آزاد سرمایه‌گذاری و رفاه او و برای دیگری به معنی سهم بیشتری از استثمار طبقه ما داشتن را دارد و البته هر دو پرحرارت همه آمل‌ها و آرزوهای خود را بنام طبقه ما فریاد می‌زنند. سؤالی که تاریخیاً مقابل کمونیسم مانیفست کمونیست قرار داشته است، چگونگی خنثی کردن این تلاش‌های بورژوازی و شکل دادن به طبقه کارگر خودآگاهی است که به منافع متضاد خود علیه کل طبقه بورژوا واقف است، بوده است. مارکس و انترناسیونال اول، لنین و انقلاب کارگری اکتبر از جمله نمونه‌هایی از جواب کمونیسم ما به این مهم هستند. تیترو نوشته حاضر طبقه کارگر و جنبش کمیته‌های کمونیستی است. دعوت ما از فعالین کمونیست طبقه کارگر برای پیوستن به جنبش کمیته‌های کمونیستی از همین واقعیات می‌آید. جنبش طبقه کارگر در ایران هنوز از آن ابزار وسیع و قدرتمندی که آن خودآگاهی طبقاتی مانیفست کمونیست را تضمین کند دارا نیست. سؤالی که ما و هر فعال کمونیست طبقه کارگر با آن روبرو است، چگونگی شکل دادن به آن ابزاری است که هم خودآگاهی طبقاتی طبقه ما را تضمین کند و هم خود منشاء تحرک دیگری نه در کنار سایر اقشار بورژوازی بلکه علیه همه آن‌ها باشد. جنبش کمیته‌های کمونیستی جوابی به این مهم است. در اینکه طبقه کارگر در ایران صاحب

صف بزرگی از فعالین کمونیست در محل کار و زندگی طبقه ما است شکی نیست. در اینکه این صف از چنان خودآگاهی طبقاتی برخوردار است که راهش را تاکنون از همه احزاب بورژوازی چپ و راست جدا نگاه داشته است هم شکی نیست. سؤال این است که چه ظرف و یا چه تشکلی میتواند ما فعالین کمونیست طبقه کارگر در محل کار و زندگی را چنان متشکل کند که هم امکان فعالیت اجتماعی را از ما نگیرد، هم ما را از چشم دشمنان مخفی نگاه دارد و هم امکان گسترش و وسعت ما را چنان فراهم کند که بتوان با اتکا به آن پایه‌های یک حزب سیاسی و اجتماعی کمونیستی طبقه کارگر را بنا نهاد؟ جواب ما جنبش کمیته‌های کمونیستی است. کمیته‌های کمونیستی را فعالین کمونیست طبقه ما در محل کار و زیست خود تشکیل میدهند. این کمیته‌ها مستقل هستند و هیچ تمهیدی به هیچ حزب و تشکل و سازمان و نهادی ندارند. آن‌ها تنها به فعالیت کمونیستی خود در محل کار و زیستشان و نمایندگی و متشکل کردن هم طبقه‌ای‌های خود متعهد هستند. قبول یا عدم قبول این یا آن سیاست میتواند تنها در پرتو نمایندگی شدن اهداف طبقه ما معنی پیدا کند. کمیته‌های کمونیستی مخفی هستند. وجودشان، فعالیتشان و دامنه حضورشان تنها و تنها به اعضای این کمیته مربوط است. کمیته‌های کمونیستی به همان درجه که برای پلیس سیاسی مخفی هستند که برای همه احزاب و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی دیگر، آن‌ها محتاج زندگی در دنیای مجازی اینترنت نیستند. نیازی واقعی فعالیت این کمیته‌ها محل کار و زندگی‌شان است و مخاطبانشان هم نه انسانهای مجازی که رفقا و همکارانشان در محل کار و زندگی‌شان هستند. کمیته‌های کمونیستی اما برای رفقای کارگرشان تا آنجا که خود تشخیص بدهند، شناخته شده هستند. تشکل‌های کارگری و توده‌ای، جمع‌تلاش و سایر اشکال فعالیت علنی در محل کار و زندگی میدان عمل این کمیته‌ها هستند. کمیته‌های کمونیستی تضمین میکنند که منافع کوتاه و طولانی مدت طبقه کارگر در محل نمایندگی بشود. ابزارها و چگونگی کارشان را تنها و تنها خود تعیین میکنند. سیاست درست در هر زمینه را تنها این معیار برای آن‌ها تعیین میکند. کمیته‌های کمونیستی میرا از جنبه بندی‌های سنتی چپ بورژوازی است. معیار برای این کمیته‌ها نمایندگی کردن منافع متفاوت طبقه کارگر است. هر کسی میتواند خود را متعلق به هر چیزی بداند. معیار منافع طبقاتی تفاوت ما است. وجود کمیته‌های کمونیستی متعدد در مراکز مهم صنعتی و محلات کارگری و آن استخوان بندی طبقاتی است که امکان تحرک اجتماعی و هماهنگی فعالیت کارگری را تضمین میکند و امکان فعالیت وسیع طبقه ما را تضمین میکند. اگر برای بلشویسم راه مسلح کردن طبقه کارگر به آن خودآگاهی لازم نشریه ایسکرا بود که سیاست کمونیستی را میان سازمانهای کارگری موجود تبلیغ میکرد و پایه‌های یک اتحاد طبقاتی وسیع را میساخت، برای ما امروز شکل دادن به آن سازمانهای کارگری امر درجه اول است. بدون وجود این سازمانهای کارگری هیچ سیاست درست و کمونیستی امکان تحقق ندارد. ونه تنها این، بلکه طبقه کارگر بدون چنین سازمانهایی قربانی ابدی نظام موجود خواهد بود. طبقه کارگر در ایران از چنان گسترش و وسعت و تجربه‌ای برخوردار است که میتواند راساً با تلاش فعالین کمونیست خود سازمانهای خود را پایه ریزی کند. نقشی که ما بعنوان حزب حکمتیست در بهترین حالت میتوانیم ایفا کنیم، کمک به شکل‌گیری چنین سازمانهایی است. فراخوان ما به همه فعالین کمونیست طبقه کارگر در محل کار و زندگی پیوستن به جنبش کمیته‌های کمونیستی است. میتوان چنان جنبشی را سازمان داد که مبنای محکمی برای اتحاد طبقاتی ما بشود. قطعاً باید زوایای دیگری از تحرک این کمیته‌ها را روشن کرد. همچنین از همه شما دعوت میکنیم تا با کمک یکدیگر سؤالات احتمالی را پاسخ دهیم.

در حمایت از اقدام محمد اشرافی،

اماباره حلی دیگر

اسد کلینی

مدتی قبل محمد اشرافی، از فعالین کارگری توقع و انتظار خود را در نامه ای خطاب به همه افراد، گروه ها، سازمان، احزاب چپ و کمونیست در خارج کشور طرح کرد. نکته اصلی و مهم این انتظار این است که همه مبارزان، کوشندگان و طرفداران مبارزه طبقه کارگر، بر اشتراکاتی که در فعالیتهایشان در دفاع از طبقه کارگر و مصائبی که بر رهبران و تشکل هایشان میگذرد تاکید کنند و بر این اساس مجموعه ای فعالیت را پیشنهاد کرده اند. رفیق این را اتحاد عمل نام گذاشته اند. (نامه محمد اشرافی ضمیمه است)

این نامه راه را باز کرده و این اجازه را میدهد که بنا به تجربه نکاتی در این مورد گفت و راه دیالوگ بر این مساله و رسیدن به راه حلی را دنبال کرد. قبل از هر چیز باید گفت که این توقع و انتظار از زاویه نیاز طبقه کارگر و مبارزات این طبقه قاعدتا از مدافعان طبقه کارگر نباید انتظار بی ربطی باشد.

این انتظار برای همه جریانات و سازمانها و افراد مورد خطاب نامه اشرافی ممکن است پیش پا افتاده باشد و یا عمیقا مورد بی اعتنائی قرار بگیرد، به این دلیل که مشاهدات واقعی و تاکنونی فعالیت در خارج کشور این را میگوید. ضرورت نامه اشرافی هم همین را میگوید، مساله ای که بدون تردید هر مبارز و طرفدار طبقه کارگر را رنج میدهد.

اما منافع جنبشهای متفاوت و اولویتهای هر کدام از این جنبش ها همیشه همه را قانع میکند که تغییری در این وضعیت ایجاد نکنند. آیا با این چنین فراخوانی به سازمانهای سیاسی مورد خطاب، که از راست راست تا چپ و کمونیست را شامل میشود و در بسیاری مواقع منافع و اولویتهای جنبش هایی بشدت غیر کارگری و غیر کمونیستی را نمایندگی میکنند، میتوان امیدوار بود که انتظارات رفیق اشرافی متحقق شود؟ بدون تردید جواب منفی است! چرا که قطب نمای جنبشی و طبقاتی موجود این سازمانها آنجایی به کارگران نیازمند است که نیروی متحقق کننده جنبششان باشد. صرف نام دفاع از کارگر و سوسیالیسم و کمونیسم متأسفانه هیچ تضمینی برای دفاع اتوماتیک وار از مبارزات طبقه کارگر و حمایت از مبارزاتشان نیست. اختلافات موجود میان مجموعه جریانات چپ نه اختلافی بر سر تحلیل یا تئوری که اختلافی جنبشی و طبقاتی است. مهم نیست این سازمانها نام چپ را برخورد دارند مهم این است که به نام چپ و طبقه کارگر منافع کدام جنبش

کشوردر جنبش کارگری، برای فعالین کارگری و تشکلهایشان، علیرغم هر اختلاف نظری و وجود گرایشات متفاوت ممکن است و بعضا هم ممکن شده است چرا حمایت مشترک از همین مطالبات حداقلی در خارج کشور در بین فعالین و گروه هایی که نقطه نظرات متفاوت هم دارند ممکن نیست؟ این آن امیدواری و منشا تلاشی است که رفیق اشرافی و هر مبارز دلسوز طبقه کارگر دارد. آنچه تجربه و واقعیت جنبشی سازمانها و احزاب و گروه های سیاسی چپ موجود نشان داده است این است که این انتظار از این سازمانها واقعی نیست. این انتظار از آنها با واقعیت بنیادی تر و جنبشی این سازمانها خوانایی ندارد حتی اگر تاکید بر مطالبات حداقلی و اشتراک عمل در این مایه باشد.

واقعیت خارج کشور، همانطور که اشرافی به درست به آن اشاره میکند، میتواند به میدانی برای حمایت از مبارزه کارگران و رهبران آنها بر علیه جمهوری اسلامی باشد. محیط خارج کشور میتواند برای جمهوری اسلامی و زندانبانان فعالین و رهبران کارگران تبدیل به فضایی تنگ و محدود بشود، آنچه که متأسفانه بر اثر حضور جنبش هایی مانند جنبش سبز بیشتر از همیشه به فضایی خنثی در مورد جمهوری اسلامی تبدیل شده است. فضای خارج کشور میتواند به فضایی خفقان آور برای جمهوری اسلامی و عوامل ریز و درشتش تبدیل شود. به محیطی که کارگران و رهبران و فعالین کارگری بدانند که دوستانشان در این محیط ها در کنار آنها هستند و نه تنها تلاش دارند هر نوع حمایت از این مبارزات را دامن بزنند و اشاعه بدهند بلکه سرکوبگرانشان را راحت نخواهند گذاشت و فضا را بر علیه شان میپوشانند. وبسیاری فعالیتهای دیگر.

اینجا حداقل توقعی است که هر مبارز و طرفدار طبقه کارگر مستقل از هر اختلاف نظر و منافع گروهی هم که داشته باشند میتوانند بر آن تاکید کنند.

آنچه میتواند پاسخگوی مطالبه رفیق اشرافی و دیگر مبارزان و فعالین این طبقه باشد ایجاد یک اتحاد قوی جنبشی - طبقاتی در میان فعالین جنبش کارگری در خارج کشور است. اگر جنبش سبز توانست به یک تحرک جنبشی وسیع در خارج کشور دامن بزند و کل نیروی این جنبش را از راست و چپ آن در شوراهای حمایتی از یا همبستگی با مبارزات مردم متحدو متشکل کند، چرا جنبش کارگری، چرا موجودیت طبقه کارگر و مبارزات نهان و اشکارس و جدال و جنگ هر روزه آن با جمهوری اسلامی و سرمایه داری، زندان و اخراج از کار رهبران کارگری و شرایط خانواده های آنها و مبارزه هر روزه این طبقه، نمیتواند در هر کشوری "شورای حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران" یا "جنبش حمایت از طبقه کارگر ایران" ایجاد کند، تشکلی که در برگیرنده همه مبارزین جنبش کارگری در آن کشور است. تشکلی که هم و غمش جنبش کارگری در ایران و حمایت از آن بعنوان یک جنبش طبقاتی مستقل است چرا این کار نمیتواند نبض مبارزین و طرفداران طبقه کارگر در خارج کشور را با مبارزه کارگران در ایران، تشکل ها و رهبران و فعالینش هماهنگ کند؟ این راه حلی است که میتواند به دردهای مشترک همه مایبی که در پی راهی برای

طبقاتی را نمایندگی میکنند. از اینرو شروع از سازمانهای سیاسی موسوم به چپ برای متحقق کردن چنین اتحاد عملی راه به جایی نمیبورد.

علاوه بر اینها برای همه ما در سازمانها و گروه های چپ و کمونیست لابد این بی توجهی به این دلیل است که ابتدا "تشکیلات و سازمان و گروه خودمان" در اولویت فعالیتهایمان است. و یا اختلافات سیاسی، عقیدتی، گروهی و سکتاریسم جافتاده آنها، اجازه نمیدهد به اشتراکات لفظی موجود هم توجهی بکنند. آنچه رفیق اشرافی از آن درد میکشد خوشبختانه در مقابل این عادات و سنت جافتاده است. فراموش نکنیم که سکتاریسم سازمانی بخشی از هویت جریانات چپ غیرکارگری و خرده بورژوازی است.

آیا خطاب قرار دادن این تشکیلات ها برای اینکه اقدامات مشترکی در دفاع از همان طبقه کارگر و زحمتکشانی که ادعای طرفداری را دارند اشتباه است؟ نه الزما! اقدام اشرافی و با هر توقع دیگری از این تشکیلاتها الزما بی دلیل نیست و شاید برای اثبات و تشخیص اینکه واقعا چه سازمانهایی این درد ها را درد خود میدانند مفید است. حداقل برای همه کارگران و فعالین در ایران و خارج کشور که این دغدغه و سوال را دارند که چرا با وجود این همه سازمان و نیرو و امکانات و فضای باز در خارج کشور نمیتوان طبقه کارگر و اعتراض و معضلات رهبرانش را آنطور که لازم است نمایندگی کرد، مفید است. آیا این حداقل توقع و انتظار ممکن نمیشود؟ پاسخ اشرافی و بسیاری از فعالین کمونیست قطعا مثبت است اما سوال این است که راه تاکید بر اشتراکات چیست و آیا این مسئله از طریق اتحاد عمل سازمانهای سیاسی مورد خطاب رفیق اشرافی میگردد؟

قبل از پاسخ به این مساله باید اشاره کرد که چه چیزی هایی ممکن است.

این تاکیدات و پیشقدم شدن و امیدواری که نامه اشرافی آنرا نمایندگی میکند برای در هم شکستن این فضا به نفع طبقه کارگر و مبارزاتش باید مورد حمایت قرار بگیرد. کسانی که با اشرافی درد مشترکی داریم نباید در این تردید کنیم و به سهم خود، در هر سازمانی هستیم یا نیستیم و به هر کاری که مشغولیم، اجازه ندهیم این تلاش به یاس تبدیل شود. بسیاری همانند اشرافی بوده اند و بالاخره از سر نا امیدی و از سر ناچار در بهترین حالت به یکی از این گروه و سازمانها و تشکل ها "تسلیم" شده اند و خوب یا بد و مثبت یا منفی که اینجا جای قضاوت نیست، در تشکل ها، نهادهای، گروه ها و ... مشغول فعالیت و حمایت از کارگران در ایران هستند و هر کدام هم راه خود را ادامه میدهد بدون اینکه در تقاطع هایی بتوانند بهم برسند! چرا که در اساس و بدون استثنا همه بند نافشان به یکی از تشکل های سیاسی است و یا اینکه خود یک تشکل سیاسی هستند. اتفاقا همه این گروه ها هم تاکید دارند که کارگران در داخل کشور باید متحد شوند! باید اتحاد عمل داشته باشند! باید گروه های ۷ گانه و ۸ گانه تشکیل بدهند و تشکل هایشان در اول ماه مه و ۸ مارس اتحاد عمل کنند تا بالاخره سالی یکبار قطعنامه ای داشته باشند و ... سوال واقعی اما این است که اگر این در داخل

حمایت از کارگران ایران هستیم، و نامه اشرافی در این دوره استارتش را زده است، پاسخ بدهد. این کار میتواند روزنه امیدواری باشد برای صد ها فعال دلسوز طبقه کارگر در خارج کشور که میخواهند با حفظ فعالیتهايشان در هر حزب و تشکل و سازمانی که هستند یا نیستند، اینجا نیرویشان را یکی کنند.

"شورای حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران" یا جنبش حمایت از طبقه کارگر ایران، الترناتیو هیچ سازمان و تشکیلات و شورای مردمی و انجمن و کمیته و نهاد حمایت از کارگران نمیتواند باشد، چنین نهادی نمیتواند خواهان حذف و انحلال گروه و فعالیتی بشود، چنین تشکلی نماینده درد مشترکی است که اشرافی و صد ها فعال کارگری و کمونیست و چپ در خارج کشور و صد ها دوستدار آنها دارند. کار "شورای حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران" یا جنبش حمایت از طبقه کارگر ایران، یا هر اسم دیگری که سازندگانش بر آن میگذارند، دفاع و حمایت دائمی از جنبش طبقه کارگری است که در هر لحظه و شرایطی مشغول مبارزه با صاحبان قدرت و دولت و سرمایه داری برای بهبود در زندگی روزمره خود، برای آزادی و برابری در همه وجوه خود در جامعه است را تضمین میکند و اتفاقا چنین فعالیتی است که میتواند ضمانت دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر در هر تحول و جنبشی را آگاهانه تامین کند.

این راه حلی است که ما فکر میکنیم میتواند مبنای درستی برای متحقق کردن درد مشترکی باشد که رفیق اشرافی از جانب بسیاری آنرا بیان میکند. آیا میتوانیم این راه را برویم؟ دستهای بسیاری میتوانند برای این اقدام و برای شروع بحث بر سر این موضوع بالا برود مبنی همین است که آیا برای این اهداف و مطالبه حداقلی طبقه کارگر میتوان فعالیت مشترک و با قدرتی را در خارج کشور سازمان داد، سازمانی که آگاهانه نیرو و توان و خصوصیاتش منطبق بر خصوصیات جنبش کارگری است؟

1 مارس 2012

ضرورت تاریخی امروز، اتحاد عمل است!!!

محمد اشرافی

قابل توجه تمامی آنهای که در جهت دفاع و کسب حقوق و مطالبات طبقه کارگر فعالیت می کنند، از جمله کارگران، فعالین، محافل، تشکل ها، نهاد ها، سازمانها، احزاب. با توجه به اینکه نام بردن از تمامی محافل و گروه ها به دلیل گستردگی و پراکندگی ممکن نیست اما برخی از آنها را در انتهای این نامه، به نام خواهم نوشت لازم است ذکر کنم که نیامدن نام محفل یا تشکیلاتی دال بر این نیست که آنها مورد در خواست نیستند، بلکه ممکن است نامشان در خاطر من نباشد همچنین آوردن نام همه غیر ممکن است بنا بر این اعلام می دارم چه آنهای که نامشان نوشته شده است و چه آنهای که نامشان نوشته نشده است مورد خطاب هستند.

رفقای عزیز

با توجه به اینکه بسیاری از فعالین کارگری و سیاسی دستگیر شدند و شکی در این نیست که تعداد بسیاری

هم در خطر دستگیری، محاکمه و زندان قرار دارند. امروز ایران و جهان با شتاب به یک شرایط ویژه نزدیک می شود به همین سبب هر روز وضعیت بغرنجتر می شود. دریک کلام می توان گفت ایران به سرعت در حال ورود به شرایط ویژه است. اکنون هر کدام از بازیگران عرصه طبقاتی دارای وظایف خاصی هستند و بخصوص طبقه کارگر در سطح جنبش کارگری و جنبش کمونیستی وظایف بسیار عاجلتری دارد چرا که در شرایط ویژه ی مورد بحث بسیاری از پارامترها و ساختارها تغییر خواهد کرد و اگر طبقه کارگر با قدرت وارد موضوع و مبارزه نشود به حاشیه رانده شده و به صورت زانده ای مورد سوءاستفاده جناح های مختلف سرمایه داری واقع خواهد شد. اکنون نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی برای خلع سلاح کردن و محروم کردن طبقه کارگر از دارایی های خود همچون فعالین و رهبران کارگری هر کدام از آنها را به بهانه ای دستگیر و محاکمه کرده و به عنوان مختلف از بستر مبارزه که هر لحظه ممکن است اوج بگیرد دور می کند. اگر سرمایه داری بدین منوال بدون مانع کارهای سرکوبگرانه خود را نسبت به فعالین کارگری و رهبران ان ادامه دهد موفق خواهد شد در زمان اوج گیری مبارزات (شرایط ویژه) طبقه کارگر را بدون فعالین و رهبران کارگری، هر چه پراکنده تر و آواره تر به زانده جناح های مختلف خود تبدیل نماید.

اکنون زمان انجام وظایف انقلابی به سرعت در حال گذر است. باید بدون فرصت سوزی، ضمن به رسمیت شناختن اختلافات درون طبقاتی در اشتراکات خود هر چه بیشتر به انجام وظیفه و رسالت تاریخی بپردازیم. بسیاری از اختلافات دیروزی با گذشت زمان ماهیت وجودی خود را از دست داده اند ولی متأسفانه ما همچنان درگیر اثبات حقانیت خود نسبت به بقیه در گذشته، زمان را می کشیم. صف بندی های دیروز کاملاً مشروعیت خود را از دست داده اند. آنچه امروز می تواند از گذشته برای مبارزات امروزی و آینده ما ثمربخش باشد عبرت گیری از خطاها و اشتباهات و استفاده مثبت از تجربیات است که باعث هر چه بیشتر شدن پراکندگی ها و دست بالا یافتن دشمن بوده اند. امروز لازم است شرایط ویژه را درک کرده و با اصول و تئوری انقلابی منطبق نموده، بدون فوت وقت دست به اقدامات عملی مشترک، حداقلی برای شروع، در دفاع از آزادی رهبران و فعالین کارگری بزنیم. سرنوشت تمامی فعالین و رهبران کارگری همچنین زندانیان سیاسی در رابطه با بدست آوردن آدیشان به هم گره خورده است. نمی توان آزادی یکی از آنها را جدا از بقیه بدست آورد. بنابراین باید متحدانه و آگاهانه برای آزادی یک به یک و تمامی آنها مبارزه و فعالیت های مشترکی را عملاً " بکار گیریم. این تمامی مبارزه نیست اما در شرایط کنونی عاجلترین عرصه ی مبارزه است. بنابراین این از تمامی رفقا به صورت اشخاص منفرد، تشکل های کارگری، تشکل های حمایتی از کارگران، سازمانها و احزاب و ... صمیمانه می خواهم، از طریق تشکیل کمیته های مشترک اقدام به سازماندهی برنامه های عملی اعتراضات مشترک نمایم، ولو اینکه در حال حاضر برخی از کمیته ها و نهادها با نام های مختلف وجود دارند اما این گونه نهادها با توجه به شرایط امروز

هرچه بیشتر لازم هستند تا تاکتیک های منطبق با شرایط زمانی را ابداع و اجرا کنند و در حین مبارزات عملی هر چه بیشتر به اشتراکات دامن بزنند. ضمن دعوت از تمامی فعالین و تشکیلاتها به برنامه ریزی اقدامات اعتراضی عملی و آرایه پیشنهاد، در ذیل برخی از راههای ممکن و عملی را پیشنهاد می کنم:

۱-نوشتن نامه های اعتراضی فردی و جمعی به ادارت و نهادها

۲-درخواست حمایت از نهادها ی داخلی و جهانی برای گسترش مبارزه در راه آزادی زندانیان

۳-شرکت در اعتراضات و مبارزات عملی بخشهای مختلف طبقه کارگر در کشورهای مختلف و درخواست متقابل حمایتی از آنها

۴-درخواست نوشتن نامه های اعتراضی نسبت به دستگیری و زندانی کردن فعالین و رهبران کارگری از نهادهای بین المللی و احزاب انقلابی دیگر کشورها

۵-تشکیل یک صندوق حمایتی با هر نامی که می توان به نتیجه رسید از جمله صندوق اعتصابات، صندوق حمایت مالی از کارگران و ...

۶-برقراری آکسیونهای مشترک در مقابل سفارت خانه های جمهوری اسلامی و ادامه ی آن به صورت هفتگی بطور مستمر

با توجه به اینکه تشخیص حقانیت یا عدم حقانیت اعمال و تئوریهای یک گروه یا تشکیلات فقط در اقدامات عملی ممکن می شود. بنابراین حوزه عمل مشترک ضمن بازده و ثمربخشی بیشتر، بزرگترین و قابل اطمینان ترین میدانی برای محک زدن تئوریهها و نظریات است. آن افراد و گروههایی که صادقانه به دنبال یافتن راه حل و پاسخ های عملی به مشکلات هستند باید بی محابا، حساب شده و با برنامه ریزی دقیق وارد مبارزات عملی مشترک شوند تا در میدان مبارزه درستی از نادرستی تشخیص داده شود.

هر چند نیاز مبرم، زمینه و بستر لازم برای فعالیت بیشتر و استفاده از تسهیلات، توانائی ها و ظرفیت های موجود مهیا است و علی رغم اینکه توانای، ظرفیت و تسهیلات بالقوه بسیاری در محافل، سازمانها، نهاد ها و احزاب وجود دارد. اما به دلیل اینکه هنوز برای اقدامات مشترک و متحدانه اغنا نشده اند و بخشی از آنها نیز دچار مشکلات تنوریک هستند، نمی توانند اقدام به اشتراک گذاشتن تسهیلات و امکانات تحت اختیار خود نمایند در نتیجه به صورت های گوناگون از جمله عدم استفاده، ناتوانی در استفاده، استفاده ناقص و بیشتر مواقع به طور خرده کاری و موازی کاری ... هدر می دهند.

تذکر لازم این است که مجموعه ی تمامی امکانات، تسهیلات و ظرفیت ها در واقع متعلق به طبقه کارگر است و پیروزی یا شکست جنبش کارگری و جنبش کمونیستی بستگی به استفاده درست یا نادرست از آنها دارد، بنا بر این هدر دادن آن بی هیچ چون و چرایی ضدیبت با طبقه کارگر می باشد.

است، دست به اعتراضات مشترک عملی همزمان در شهرها و کشورهای مختلف بزنیم. برای چنین اعتراضاتی دو روز را پیشنهاد می‌کنم، هر کدام را که رفقا بهتر تشخیص دادند انتخاب و برنامه ریزی نمایند.

الف - روز یکشنبه هفت اسفند. در این روز ضمن اعتراض به زندانی کردن کارگران و فعالین سیاسی و مدنی می‌توان به نمایش انتخاباتی نیز اعتراض کرده و موضوع را هرچه بیشتر افشا نمود.

ب - روز پنجشنبه ۱۸ اسفند، با توجه به اینکه ۱۸ اسفند مصادف با روز زن است، و همه ای رفقا برنامه‌های دارند، با استفاده از برنامه‌های مشترک هم‌گامی در جهت پربارتر کردن گرمی داشت روز جهانی زن می‌شود هم همبستگی طبقاتی کارگران را بیشتر می‌کند و هم با پیوند دادن دو اعتراض همسنگ قدرت اعتراضی بیشتر می‌شود از طرفی موضوع زندانی کردن کارگران و فعالین سیاسی بعد جهانی بیشتری به خود می‌گیرد.

تذکر لازم:

هر کدام از روزهای پیشنهادی که انتخاب شود باید با دقت و اشتراک بیشتری برنامه ریزی شود تا اعتراض به زندانی کردن کارگران و فعالین بر جسته تر شده برد جهانی پیدا کند.

با درود و بامید روزی که آنچنان همبستگی طبقاتی گسترده شود که دیگر نیازی به چنین نامه‌های نباشد.

۱۳۹۰/۱۱/۲۲

در خواست از:

۱- نهاد های همبستگی با جنبش کارگری ایران

۲- اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران

۳- حزب کمونیست کارگری

۴- حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

۵- حزب اتحاد کمونیست کارگری

۶- حزب کمونیست ایران

۷- حزب کمونیست ایران م ل

۸- اتحادیه کمونیست های ایران

۹- حزب کار ایران (توفان)

۱۰- سازمانهای مختلف فدائیان

۱۱- راه کارگر

۱۲- سرپرداران

۱۳- کومله

۱۴- اتحاد جوانان سوسیالیست انقلابی

۱۵- اتحاد سوسیالیستی کارگری

۱۶- حزب رنجبر ایران

۱۷- و...

همچنین بدلیل بی اثر یا کم اثر بودن نتایج اعمال تاکتونی انفرادی و اعمال کمی مشترک تشکیلات ها و محافل اعتقاد و اعتماد بنفس نسبت به کارهای بزرگ و تاثیرات اقدامات مشترک بزرگتر تقریباً صفر شده است.

این نیز دلیل دیگری است که باعث گردیده اراده مشترک برای بالفعل کردن تواناییها و ظرفیت ها و استفاده بیشتر از تسهیلات موجود وجود نداشته باشد.

اولاً از طرف محافل و تشکیلات ها نیز در حد، قد و قواره خود شان برنامه ریزی نمی شود وقتی هم در حد یک دهم امکانات و ظرفیتهای خود برنامه ریزی می کنند چون تا کنون اعمال آنها تاثیر چندانی از خود نشان نداده است بیشتر بدنه خود آنها نیز تن به فعالیت مفید و لازم نمی دهند در نتیجه بر نامه فوق بسیار کم اثر جلوه می کند و امید به برنامه های بعدی را در هاله از شک و تردید قرار می دهد.

متأسفانه بسیاری از رفقا به جای کنکاش و پیش برد مباحثات عملی - نظری جهت یافتن راه های استفاده بیشتر از ظرفیت ها و امکانات دست به توجیهای جهت پوشاندن بی عملی و ضعف های مختلف در مباحثات نظری - نظری دور از هم می زنند. در صورتی که اگر بتوانیم در اعمال و اقدامات مشترک تاثیرات بیشتری ارایه بدهیم بستر و زمینه استفاده از امکانات موجود گسترده خواهد شد، اعتماد بنفس بالا خواهد رفت، اراده و عزم راسخ در جهت استفاده از ظرفیت و امکانات موجود، حتی ایجاد ظرفیت و امکانات بیشتر در دستور کار تشکیلات ها و محافل قرار خواهد گرفت، از خورده کاری های گسترده فعلی نیز جلوگیری خواهد شد.

ایجاد اعتماد بنفس، شور و شعور انقلابی خلق الساعه و ناگهانی نمی تواند باشد بلکه باید از یک جای با قدم های اهسته و پیوسته شروع شده مداوم رشد یابد.

با تکیه به موارد گفته شده و دلایل بسیار دیگری همچون رشد روز افزون مبارزات طبقه کارگر و شدیدتر شدن رودر روی دوطبقه نیاز به همگرای و برنامه ریزی در اشتراکات هر چه بیشتر ضرورت حیاتی می یابد، در نتیجه پیشنهاد می کنم:

۱- برقراری کمیته مشترکی که بتواند برنامه عملی برای خارج کردن افرادی که جانشان در داخل به خطر افتاده است و همچنین سازماندهی وارد کردن افرادی خارج از کشور به داخل که وجودشان برای مبارزه در داخل لازم است.

۲- برقراری کمیته مشترکی که بتواند مباحث موجود پراکنده در بخشهای مختلف را برای ادامه و انسجام بیشتر بحث و گفتگو ها هدایت نماید تا ضمن سرعت بخشیدن به باز ده مثبت آن راه حل های عملی گسترش اقدامات مشترک را نیز بیابد.

۳- برقراری کمیته مشترکی که بتواند اعتراضات عملی به توافق رسیده را بر نامه ریزی و اجرایی کند.

۴- برای شروع یا گسترش اقدامات عملی مشترک با توجه به وضعیت بغرنجی که زندانیان دارند پیشنهاد می کنم جهت افزایش فشار به جمهوری اسلامی و واداشتن آن به عقب نشینی که اکنون زمان مناسب

